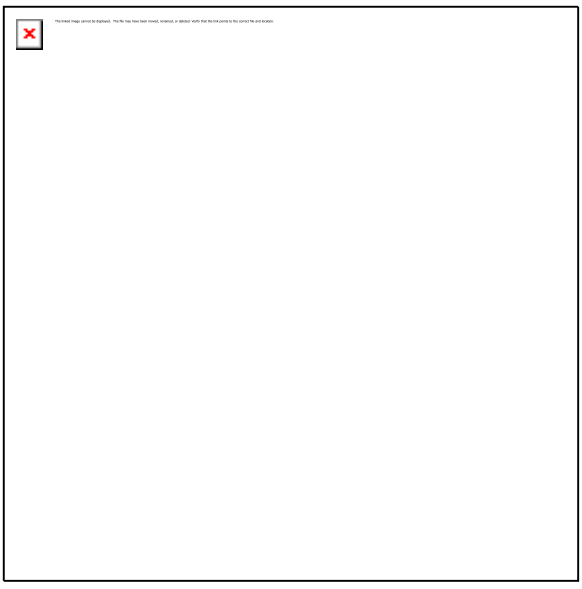
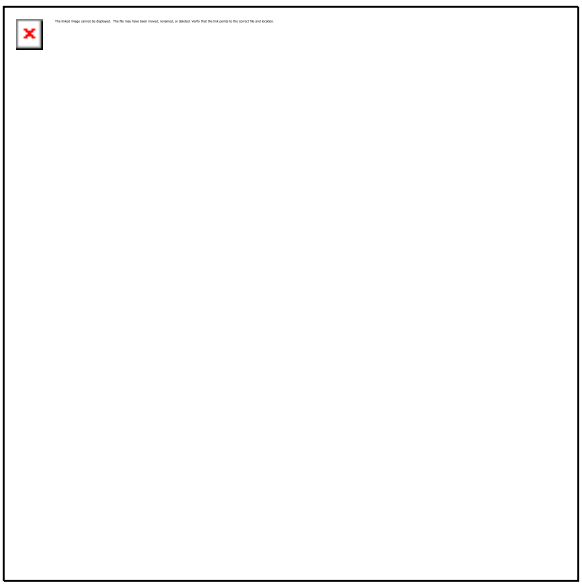

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العلیم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیّع (٤)

نوروز

در جاهلیّت و اسلام

تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام

مؤلّف: سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

قال أميرالمؤمنين عليه السّلام:

كُلُّ يَومٍ لا يُعصَى اللَهُ فيه فهو يومُ عيدٍ.

«أميرالمؤمنين عليه السّلام فرمودند:

هر روزی که در آن معصیت خدا انجام نگیرد، آن روز عید است.»

نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ٢٣٦

مقدّمه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

حمد و سپاس بی‌نهایت نثار حضرت محبوب باد که از مظاهر جمال و جلالش، گردش لیل و نهار و تحوّل فصول و اعوام نمود تا جان‌ها به طراوت و نشاط گراید، و در حرکت و تکاپوی به سمت جمال مطلق و حیات سرمدی با شوق و صفای فزون‌تری طیّ طریق گردد. و درود پیاپی بر آخرین فرستاده‌اش از خیل رسولان و پیامبران که با حضورش شمع محفل عالَمین گردید و وجود ناسوتی‌اش جمع دو نقطهٔ شهود و غیب آمد، و با دستورات و مبانی رصین و متینش قلّهٔ کمالات و فضایل اخلاق را فتح نمود و پرچم «بُعِثتُ لِأُتمِّمَ مکارمَ الأخلاق»[1] را بر فراز عالی‌ترین مراتب حیات انسانی برافراشت، و شریعت تامّ و أتمّش نسخ شرایع گذشته نمود، و سنن و سیرت عُلیایش قلم محو و بطلان بر سنن و سیرت‌های جاهلی نهاد، و روح و روان متعالی آدمی

---

[1] مکارم الأخلاق، ص ۸.

را از حضیض توهّمات و تخیّلات، به قلل رفیعهٔ کرامت و جاودانگی رهنمون گردید؛ و بر اولاد و اهل بیت بزرگوارش که قافله‌سالاران قرون و اعصارِ سلسلهٔ بشریت به سوی مبدأ حیات و سرچشمهٔ نور و بهاء بوده، آنان را به حرکت و تکاپو درآورده‌اند، و راه را از چاه و

جاده را از بیراهه و صحرا را از درّه‌ها و بیغوله‌ها بازشناسانده‌اند؛ آنان که پیروی از مرام و منهاجشان سعادت و فلاح ابدی، و دوری از سیر و ممشایشان خسران و بوار اخروی را در پی خواهد داشت؛ خصوصاً بر آخرین اختر آسمان ولایت، خورشید عالم‌آرای عالم وجود و گردانندهٔ دایرهٔ هستی، حضرت حجة بن الحسن المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف باد که عرصهٔ هستی را در وصول به مراتب فعلیّت، علّت و دلیل است و قافلهٔ انسانی را در وفود به حریم قدس، سالار و راهبر. و درود بر عارفان واصل و عالمان بالله و بأمر الله که با تبیین مبانی مکتب اهل بیت و تفسیر سیره و سنّت لواداران دین حنیف، راه حق و مسیر صدق را به متابعین و

دنبال‌کنندگان و تشنگان مدرسهٔ معصومین علیهم السّلام می‌نمایانند.

رعایت مبانی اخلاق، اصل غیر قابل تردید تمامی مکاتب الهی

در تمامی مکاتب الهی و ادیان سماوی علی‌الخصوص شریعت مقدّس اسلام، رعایت مبانی اخلاق به عنوان یک اصل غیر قابل تردید در تربیت و تزکیهٔ نفوس مورد توجّه قرار گرفته است؛ چنانچه رسول خدا فرمود: «بُعِثتُ لِأُتمِّمَ مَکارِمَ الأخلاق.»[1] و بزرگان دین چه حضرات معصومین علیهم السّلام و

---

[1] رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۲۱، تعلیقه:
«در کتاب المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، در مادّهٔ "خ ل ق" و در مادّهٔ "ب ع ث"، از مُوطّأ مالک، در باب حسن الخُلق، ص ۸ روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: "بُعِثتُ لأُتمّم مَکارِمَ الأخلاق."
و در احیاء العلوم، ج ۳، ص ٤۳؛ و ج ۲، ص ۳۱۳ و ص ۱۳۸ از قول رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گوید: "إنَّما بُعِثتُ لأُتمّم مَکارِمَ الأخلاقِ." و در تعلیقه گوید: "رواه احمد و الحاکم فی المستدرک و البیهقی."
ولی این روایت را به عین این عبارت در جوامع و اصول شیعه نیافتم؛ بلی فقط در مکارم الأخلاق، طبرسی، ص ۲ مرسلاً فرموده است:
قال صلّی الله علیه و آله و سلّم: "بُعِثتُ لأُتمّم مکارِمَ الأخلاق."
و در ج ٦ از جزء نبوّت کتاب بحار الأنوار، ص ١٤٦ و ١٤٧ مرحوم مجلسی (ره) در تفسیر قول [ادامه در صفحه بعد]

یا عرفای الهی و

...[1]

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خدای تعالی ﴿وَإِنَّکَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، بیاناتی دارد تا آنکه می‌فرماید:

سُمِّیَ خُلقُهُ عَظیمًا لِاجتِماعِ مَکارِمِ الأخلاقِ فیهِ، و یَعضُدُهُ ما رُوِیَ عَنهُ صلّی الله علیه و آله و سلّم أنَّهُ قالَ: "إنَّما بُعِثتُ لِأُتمِّم مَکارِمَ الأخلاقِ." و قالَ: "أدَّبَنی ربّی فَأحسَنَ تَأدیبی."

و نیز در سفینة البحار، ج ۱، ص ٤١٠ می‌گوید:

و قال صلّی الله علیه و آله و سلّم: "بُعِثتُ لأُتمّم مَکارِمَ الأخلاقِ."

و لیکن در أمالی، شیخ طوسی، در ج ۲، ص ۲۰۹ با اسناد متّصل خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از یکایک آباء خود از أمیرالمؤمنین علیهم السّلام روایت کرده است که فرمود:

سَمِعتُ النَّبیَّ صلَّی الله علیه و آله و سَلَّم یَقولُ: "بُعِثتُ بِمَکارِمِ الأخلاق و محاسِنها."

و عین این حدیث را در بحار الأنوار، ج ٦، ص ١٦٣ از أمالی، شیخ طوسی، روایت کرده است.

و نیز در أمالی، طوسی، در ج ۲، ص ۹۲ با اسناد متّصل خود از حضرت رضا علیه السّلام از یك یك پدرانشان از أمیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کرده‌اند که قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: "عَلَیکُم

بِمَكارِمِ الأخلاقِ، فَإنَّ اللهَ عَزَّوجَلَّ بَعَثَنی بِها؛ و إنَّ مِن مَكارِمِ الأخلاقِ أن يَعفُوَ الرَّجُلُ عَمَّن ظلمَه و يُعطِيَ مَن حَرَمَهُ و يَصِلَ مَن قَطَعَهُ و أن يَعودَ مَن لا يَعُودُه."

و در بحار الأنوار، ج ۱۵، جزء اخلاق، ص ۲۱٦ این روایت را نیز از أمالی، طوسی، نقل کرده است.

و نیز در معانی الأخبار، ص ۱۹۱ با اسناد متّصل خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که قال:

إنَّ اللهَ تبارک و تَعالَی خَصَّ رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيه و آله و سلّم بِمَكارِمِ الأخلاقِ؛ فَامْتَحِنُوا أنفُسَكُم، فان كانَت فِيكُم فَاحْمَدُوا اللهَ عَزَّوجَلَّ و ارْغَبُوا إلَيهِ فِی الزيادَةِ مِنها. فَذَكَرَها عَشَرَةً: اَليقِينُ و القَناعَةُ و الصَّبرُ و الشُّكرُ و الرِّضا و حُسنُ الخُلقِ و السَّخاءُ و الغَيرَةُ و الشَّجاعَةُ و المُروءَةُ.

و مثل این روایت را در اصول کافی، ج ۲، ص ٥٦ از حضرت صادق علیه السّلام آورده است، البته با مختصر تفاوتی در لفظ؛ و لکن به‌جای "خَصَّ رَسولَ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم"، "خَصَّ رُسُلَه" به صیغهٔ جمع روایت کرده است.

و نیز در همین صفحه روایت دیگری با اسناد متّصل خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

إنّا لَنحِبُّ مَن كانَ عاقِلًا فَهِمًا فَقيهًا حَليمًا مُداريًا صَبورًا صَدوقًا وَفِيًّا؛ إنَّ اللهَ عَزَّوجَلَّ خَصَّ الأنبياء بِمَكارِمِ الأخلاقِ، فَمَن كانَت فِيهِ فَليَحمِدِ اللهَ عَلَی ذَلِکَ و مَن لَم تَكُن فِيهِ فَليَتَضَرَّع إلَی اللهِ عَزَّوجَلَّ و

علمای حقیقی در زمینهٔ تبیین مسائل اخلاقی، جدای از احکام و تکالیف مفروضهٔ شرعی، سعی بلیغ و جهد وسیعی را مبذول داشته‌اند.

در کتب روایی، احادیث بسیاری از اهل بیت علیهم السّلام و حتّی رسول اکرم در موارد مختلف اخلاق و دستورات حیاتی و راه‌گشا در تصحیح مسیر حیات ـ چه در مسائل شخصی و چه در مسائل اجتماعی ـ موجود می‌باشد که

لیَسأَلْهُ إیّاها.

قالَ: قُلتُ: جُعِلتُ فِداکَ، و ما هُنَّ؟ قالَ: هُنَّ الوَرَعُ و القَناعَةُ و الصَّبرُ و الشُّکرُ و الحِلمُ و الحَیاءُ و السَّخاءُ و الشَّجاعَةُ و الغَیرَةُ و البِرُّ و صِدقُ الحدِیث و أداءُ الأمانة.

و در کنوز الحقائق، للمناوی، که در هامش جامع الصغیر سیوطی طبع شده است، در جلد اوّل، ص ۹۹ از "ق و حم" ـ که منظور: بخاری و مسلم و مُسند احمد حنبل است ـ از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که: "بُعِثتُ لِأُتمِّمَ صالِحَ الأخلاق."»

رعایت آنها نه تنها بر تصرّفات شخصی انسان اثری کیمیاگونه دارد و موجب رشد معنوی و ارتقای روحی به مراتب معرفت و قرب حقّ می‌گردد، بلکه زمینهٔ حیات طیّبه و مدینهٔ فاضله را در اجتماع بشری فراهم می‌آورد.

از این رو بزرگان از اهل معرفت و درایت، در ازمنهٔ مختلفه پیوسته در صدد تألیف و تصنیف کتب و رسائل اخلاقی بوده‌اند، و از هر جهد و کوششی در تبیین و توضیح سنن مؤکّده و سیرهٔ سلف صالح و منهج و ممشای اهل بیت عصمت علیهم السّلام و مسائل اخلاقی فروگذار نکرده‌اند.

ایجاد فضای مناسب رشد و تعالی، به واسطهٔ احادیث و ادعیهٔ مأثوره و شعائر دینی

دعای عالیة المضامین مکارم الأخلاق، و وصیّت‌نامهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام به امام حسن مجتبی علیه السّلام در حاضرَین، و وصایای رسول خدا به أمیرالمؤمنین، و حدیث شریف عنوان بصری از صادق آل محمّد، و ده‌ها روایت و حدیث از لواداران دین حنیف همگی شاهد صدقی است بر اینکه مقصود و منظور اولیای دین

ایجاد و تحقّق فضای مناسب رشد و امنیّت و تعالی در جامعه بشریّت، و بالنّتیجه حرکت و سیر نفوس به سوی مبدأ وجود و عالم وحدت می‌باشد.

متأسّفانه امروزه در جامعهٔ ما رعایت مسائل اخلاقی به آخرین مراتب انحطاط و سقوط رسیده است. صدق و صفای سابق جای خود را به دروغ و تزویر سپرده است؛ تهمت و اشاعات با توجیه مصالح و ضرورت‌ها، نُقل محافل و مجالس گشته است؛ گذشت و اغماضِ مؤکّد در روایات و سنن سلف صالح و کتمان سرّ، تبدیل به افشای اسرار زندگی شخصی و پرونده‌سازی و بی‌آبرو نمودن اشخاص گشته است. اداءِ دین و تعهّد به قرار و التزام به میعاد، گویا اصلاً برای آن جایی در روابط انسانی و معاشرت‌ها و مبانی اخلاق و دستورات شرع وجود ندارد؛ هنگام استقراض به هر وسیله و واسطه‌ای با قسم‌های غلاظ و شداد و التزام‌های اکید، قلب و نفس مقابل را نسبت به خود عطوف و رئوف می‌سازند، امّا پس از رفع حاجت و رسیدن به مقصود گویا اصلاً مطلبی در کار

نبوده است، و کار را به آنجا می‌رسانند که انسان از هر اقدام خیر و انسانی برای ابد توبه و تبرّی نماید!

امّا در تظاهر به شعائر دینی و شرکت در مجالس و تولّی اهل بیت و تبرّی از مخالفین و هیئات، آنان را پیشتاز و پرحرارت می‌یابیم؛ در حالی‌که امام علیه السّلام می‌فرمایند:

به نماز و روزه و تظاهر افراد ننگرید، بلکه به صدق و حسن امانت آنها نگاه کنید و آن را معیار سنجش اشخاص قرار دهید.[1]

صلهٔ رحم و حفظ روابط عائلی به دست نسیان سپرده شده است، و بدین لحاظ فاصلهٔ مکانی و زمانی موجب فاصلهٔ روحی و بروز تخیّلات و توهّمات

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵:

«قالَ أبوعَبدِالله علیه السّلام: "لا تَنظُروا إلی طولِ رُکوعِ الرَّجُلِ و سُجودِهِ، فَإنَّ ذَلِک شَیءٌ اعتادَهُ، فَلَو تَرکَهُ استَوحَشَ لِذَلِکَ؛ و لَکِنِ انظُروا إلی صِدقِ حَدیثِهِ و أداءِ أمانَتِهِ."»

گردیده است؛ در حالی‌که دستور اکید در اسلام شده است و قاطع رحم را فردی دور از رحمت خدا و موجب سخط و غضب او دانسته‌اند.[1]

حسن ظنّ به مؤمنین، چنانچه در سیره و اخبار زعمای دین به عنوان محور تشکّل جامعهٔ سالم و معتمد مطرح گردیده است،[2] تبدیل به سوءظن و اعتقاد خلاف شده است.

دستگیری و مساعدت و رسیدگی به احوال و شرایط نامناسب حاجتمندان، به تکالب بر متاع دنیا و هجوم بر ادّخار و جمع اموال و قساوت قلب و عدم رعایت موازین و شرایط زندگی مرضیّ الهی متحوّل شده است و هر کس در فکر اهداف مادّی و غایات شیطانی خویش بسر می‌برد.

در اینجاست که مشاهده می‌شود کم‌کم ظهورات فطری و عقلانی افراد که در مقاطع مختلف با راه‌گشایی و تنویر عقلِ عملی موجب پیمودن مسیر صحیح و خداپسندانهٔ آنها می‌گردید، به واسطهٔ آلوده شدن در این فضای

---

[1] مشکاة الأنوار، ص ١٦٦:
«قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: "لا تَنزِلُ الرَّحمةُ علَی قومٍ فیهم قاطعُ الرَّحِم."»

[2] مصباح الشریعة، ص ١٧٣.

مسموم، در بوتهٔ خفاء و استتار واقع شده، سنن و آداب جاهلی و مادّی به‌جای آنها در نفس و قلب و فکر آنها رشد و نموّ پیدا می‌کنند، و زندگی شخصی و روابط اجتماعی فرد را به حیات غیر مرضیّ و مبغوض الهی تبدیل می‌نمایند.

البتّه در اینجا نیازی به بیان علل این تحوّل و تبدّل نمی‌بینیم، زیرا آنچه که عیان است نه حاجت به بیان است و العاقلُ یَکفیه الإشارة؛ بلکه مقصود صرف بیان نتیجه و معلول است.

ارتقای نفس و عبور از عوالم تخیّل و تقویت قوای عقلانی، اصل مهم در مکتب اسلام

در مکتب اسلام ـ چنانچه ذکر شد ـ پس از انجام فرایض و ترک منهیّات، اصل بر رعایت موازین اخلاق در ارتقای نفس و عبور از عوالم تخیّل و توهّم قرار

داده شده است، و تقویت قوای عقلانی و فطری را جایگزین فقدان شعور و غلبهٔ بهیمیّت و حیوانیّت و از دست دادن تفکّر والای انسانی و علوّ اخلاق و تعالی نفس، قرار داده است.

عدم تأثیر پیشرفت تکنولوژی بشر در تربیت نفس و وصول او به مراتب کمال

ممکن است یک فرد به لحاظ هوش و استعداد در پاره‌ای از فنون به توفیقاتی دست یابد و حائز مراتبی والا در زمینه‌های مختلف از علوم و تجارب گردد، ولی از تعالی روح و مکرمت اخلاق و اصول فطری بهره‌ای نداشته باشد.

آن پزشکی که حائز درجات برجستهٔ تخصّص و تجربه است، تا چه اندازه از موهبت وجدان و اصول انسانی بهره‌مند شده است؟ و آیا همین مقدار از تجربه و اطّلاع در میزان سنجش و ارزشیابی، کفایت می‌کند و دیگر نیازی به خصوصیّت و ارزشی دیگر نمی‌باشد؟! و آیا هنگام مراجعهٔ یک مادر مستمند با طفل مریض و امتناع از مداوا و درمان، چه احساسی در درون و قلب خود مشاهده می‌کند؟

آن قاضی که حق را به رأی‌العین ملاحظه می‌کند ولی به واسطهٔ نفوذ و شئون یکی از

طرفین، حکم به مصلحت او صادر می‌کند و یا از او به منافعی می‌رسد، چگونه در ضمیر و وجدان خویش با این مسأله کنار می‌آید؟ و بر همین قیاس سایر اصناف و افراد مختلف.

در اینجاست که به این نکتهٔ حیاتی و اصل والای معرفت و اخلاق می‌رسیم که: وصول بشر به فنون و شئونات دنیوی تأثیری در تربیت و ارتقای نفس و تقرّب به مراتب کمال و تزکیهٔ انسانی نخواهد داشت، و برای این منظور باید به دنبال چاره و مسیر دیگری بود.

آری بدون پرداختن به ارزش‌های معنوی و تربیت و تزکیهٔ نفس، به هر میزان که از شئون ظاهری و فنون و آگاهی‌های این نشئه بهره‌مند شویم خطر وقوع در مهالک شهوات و حیوانیّت و سَبُعیّت، بیشتر و قوی‌تر خواهد بود و عدم توجّه به مسائل اخلاقی و تسامح در آنها، بی‌بند و باری و تبدّل به عادات متقابل را در پی خواهد داشت.

امروزه در جوامع غربی به خصوص، عدم توجّه به رعایت نزاکت و حفظ حریم روابط خصوصی در ملأ عام حتّی برای افراد مسنّ و سالخورده، امری پیش پا افتاده و غیر قابل تأمّل است. در وسائط نقلیّهٔ عمومی و خیابان‌ها و پارک‌ها هتک مبانی و اصول روابط خانوادگی به وضوح مشاهده می‌شود و متأسّفانه این قضیّه تبدیل به یک روش و سنّت و عادت شده است، صحنه‌هایی که یک انسان عادی و معمولی شرم دارد که در آن حضور یابد و یا بدان بنگرد. و یا تجویز تظاهر مردان و زنان در ملأ عام به برهنگی شرم‌آور و لخت مادرزاد و انجام آن توسّط اشخاص در هر سنّ و مرتبه‌ای در مرئیٰ و منظر کودکان، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟! و یا به رسمیّت شناخته شدن آزادی‌های افسار گسیختهٔ جنسی در قالب هم‌جنس‌گرایان و اعلان عمومی و تظاهرات در ملأ عام به صورتی وقیح و قبیح و شرم‌آور چگونه توجیه می‌شود؟! در حالی‌که هر کدام از این افراد دارای شأن و منزلتی در اجتماع خود و محیط زندگانی خود می‌باشند.

همهٔ این امور به جهت عدم توجّه به مبانی اخلاق و اصول فطری و به کار نگرفتن عقل فطری و اندیشهٔ خدادادی بشری است که کم‌کم انسان را از اندوخته‌ها و ودائع فطری جدا

می‌کند، و آنچه ابتدائاً و در بدو امر در نظر انسان قابل توجّه و پیگیری است، به واسطهٔ تسامح و بی‌اعتنایی، به ضدّ و عادت و صفت مخالف آن تغییر می‌یابد؛ غیرت ابتدایی به بی‌غیرتی و صفات زشت و خوک‌گرایانه متحوّل می‌شود، احساس نوع‌دوستی و ترحّم به خودمحوری و تحفّظ بر حریم شخصی متبدّل می‌گردد، انصاف و مروّت به خودخواهی و قساوت و بی‌رحمی تغییر چهره خواهد داد، و همین‌طور... و این در حالی است که شخص، واجد خصوصیّات اجتماعی و فنون و شئونات شخصی خویش می‌باشد.[1]

علّت تأیید شرایع الهی بر عقول منفصل و تربیت پاکان و برگزیدگان

شرایع و ادیان الهی برای همین منظور و مقصود آمده‌اند تا با تأیید و مساعدت

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۱ ـ ۱۴۷.

عقول منفصل و تربیت پاکان و برگزیدگان، انسان قادر بر دستیابی به مبانی والای فطرت و توحید گردد و از فرو غلطیدن در این خطرات و مهالک در امان بماند و روح و جان خویش را به عطر و فضای عوالم قدسی معطّر و نشیط گرداند.

و از همین‌جا است که به هر میزان ما از دستورات و آموزه‌های شرع مبین فاصله بگیریم، غلبهٔ هویٰ و حکومت احساسات و سلطهٔ تخیّلات و توهّمات در نفس و قلب ما بیشتر خواهد شد و از موازین عقلی و منطقی دورتر خواهیم گشت. و در این مسأله هیچ فرقی بین عالم و جاهل، روحانی و فرد عادی، مطّلع و بی‌اطّلاع وجود نخواهد داشت؛ زیرا همهٔ ما دارای نفس و تخیّل و توهّم می‌باشیم و به هیچ‌یک از افراد، تضمین سعادت و دوری از خدعه و فریب شیطان نداده‌اند و دامن هیچ فرد، منزّه و مبرّیٰ از خطا و لغزش و عصیان و خودمحوری نمی‌باشد، و شیطان با هر فرد از راه و مسیر مقتضی خود او همراه و همراز خواهد گشت؛ با جوان از راه شهوت، و سالخورده از راه حبّ دنیا و زخارف آن، و اهل علم از راه شهرت و سُمعه و هکذا.

تحلیلی شیوا از احیای سنّت‌های قومی چون یادبودها و استمرار خاطره‌ها و قضایای تاریخی

از جمله مسائلی که به عنوان سنّت و سیره در زندگی بشر همواره جایگاه خاصّ خود را داشته است، مسألهٔ یادبودها و استمرار خاطره‌ها و قضایای تاریخی است که چه در قالب فرح و سرور و یا حزن و اندوه، بدان اشتغال ورزیده است و با انجام مراسمی از نسیان و غفلت آن جلوگیری می‌نماید؛ و صد البتّه تا این واقعهٔ تاریخی جاذبه و ویژگی برای انسان نداشته باشد دلیلی بر استمرار و تکرار یاد و خاطرهٔ آن وجود نخواهد داشت. و در واقع آنچه علّت و داعی انسان به سوی احیای ذکر و خاطرهٔ آن واقعه و حادثه است همان تعلّق نفسانی او و ذهنیّتی است که با خود دارد و در مواقع مختلف در صدد بروز و ظهور آن برمی‌آید؛ و الاّ آن واقعه و پدیدهٔ گذشته که گذشته، و سال‌ها از وقوع آن می‌گذرد و هیچ ارتباطی با انسان نخواهد داشت.

مادری که به یاد عزیز از دست رفته‌اش هر سال بر سر خاک او حاضر می‌شود و مجلسی جهت احیای نام و یاد او برپا می‌دارد بدان جهت است که همواره وجود مثالی و صوری فرزندش

را همراه خود و در نفس خود دارد و

نمی‌تواند آن را از خود جدا کند و پیوسته با یاد و خاطرهٔ او دل‌خوش و مأنوس می‌باشد؛ و همین‌طور است احیای افتخارات و ارزش‌های ملّی و دینی یک جامعه.[1]

تصحیح روش‌ها و سنّت‌های جاهلی توسط ادیان الهی

ادیان الهی از آنجا که وظیفهٔ رشد و ارتقای نفوس بشر را به سوی کمالات و حقایق عالیه و راقیه دارند، سعی و کوشش آنها در تصحیح روش‌ها و سنّت‌های مردم جاهلی است که با روش ناپسند و نامتناسب خود بدان خو کرده‌اند و بر آن پایدار و مستمر می‌باشند.

در زمان جاهلیّت، عرب جاهلی به واسطهٔ غلبهٔ غیرت و عِرق حمیّت ناصواب، از تولّد فرزند دختر مشمئز و متنفّر می‌گردید و پیوسته به داشتن فرزند پسر مباهات و افتخار می‌کرد و از شنیدن خبر تولّد فرزند دختر چنان برمی‌آشفت که روزگار را بر خود تیره و تار می‌ساخت؛ چنانچه در آیهٔ شریفه به این مطلب اشاره شده

---

[1] قابل ذکر است که حضرت علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ احیای افتخارات و ارزش‌های ملّی و غیر دینی یک جامعه را بت‌پرستی مدرن می‌داند که در تفسیر شریف المیزان، ج ٤، ص ٢١، ذیل آیهٔ ١٣٧ سوره آل عمران، مفصلاً پیرامون آن بحث نموده‌اند. (محقّق)

است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ * يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ﴾[1].

«و زمانی که بشارت تولّد دختر به او داده می‌شد، صورتش سیاه و غضبناک می‌گردید * و از مردمان به خاطر این بشارتِ آزاردهنده دوری می‌گزید، و با خود می‌اندیشید: آیا این طفل را با پذیرش ذلّت و پستی، در خانه نگاه دارد یا او را در میان خاک به گور بسپارد؟ آگاه باشید که بسیار زشت و ناپسند است آنچه که بدان عمل می‌نمودند.»

و اسلام با نهیب کوبندهٔ خلود در جهنّم و عذاب لایزال، به نبرد و مقابله با این سنّت نامیمون و خشن و اهریمنی برمی‌خیزد و می‌فرماید:

---

[1] سوره النّحل (١٦) آیه ۵۸ و ۵۹.

﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ * بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ﴾؛[1] «و زمانی که زنده به گور رفته برانگیخته شود و از او سؤال گردد * به چه گناه و جرمی تو را در زیر خاک مدفون ساختند؟»

مدح و تمجید برخی سنن و سیره‌های اهریمنی جاهلی در جامعهٔ مسلمین

و امروز در کمال تأسّف مشاهده می‌کنیم همان سنّت و سیرهٔ اهریمنی جاهلی که خود بر آن لعنت و نفرین می‌فرستیم و از آن تبرّی می‌جوییم، اینک به صورت سقط جنین به داعی مشکلات و سختی زندگی بدون هیچ واهمه و ترسی از عقاب و عذاب و لعنت خدای متعال، در میان جامعه و افراد مسلمان ما یک سنّت و روش پسندیده و ممدوح و قابل تمجید شده است.[2]

به طور کلّی میزان و معیار سنجش یک روش و سنّت پسندیده و ارزشمند در ادیان الهی، حیثیّت و جنبهٔ عقلانی آن است که موجب تحسین و یا تقبیح آن روش و عادت و سنّت می‌شود. بنابراین پرداختن به هر روش و سنّت

---

[1] سوره التّکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

[2] جهت اطّلاع بر حرمت سقط جنین و قباحت آن رجوع شود به رسالهٔ نکاحیّه، ص ۲۳؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۵۷.

به تنهایی و فی حدّ نفسه مطلوب و مورد پسند نیست و چه بسا با موازین شرع و مبانی مکتب توحید در تعارض و تقابل باشد.

تغییر سیره و سنّت نبوی صلوات الله علیه در برقراری مجالس ترحیم

از باب مثال آنچه در اسلام سنّت و روش برای برقراری مجالس ترحیم و اموات تعیین شده است فقط سه روز است، و در این مدّت صاحبان مصیبت از طبخ غذا معاف می‌باشند و اقوام و همسایگان باید برای آنها غذا بفرستند، و پس از سه روز مجالس خاتمه پیدا می‌کند و بازماندگان به روال عادی باز می‌گردند و به زندگی روزمرهٔ خویش ادامه می‌دهند؛ این آن چیزی است که از سنّت و دستور رسول الله و ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام به دست ما رسیده است.

امّا امروزه به طور کلّی این سنّت به روش و مرام دیگری متحوّل شده است؛

مثلاً به‌جای سه روز، روز هفتم و چهلم و سالگرد را نیز به مجالس اضافه می‌کنند، در حالی‌که چهلم مختصّ سیّدالشّهداء علیه السّلام است و سایر ائمّه علیهم السّلام نیز مجلس چهلم نداشتند. و این روش من‌درآوردی آن‌چنان در بین مردم ما رواج پیدا کرده است که مخالفت با آن، بدعت و قبیح شمرده می‌شود![1] و سالگرد نیز از مختّصات معصومین علیهم السّلام است، گرچه قبح آن به میزان قبح اربعین که فقط و منحصراً برای سیّدالشّهداء علیه السّلام است نمی‌باشد.

امّا امروزه این سنت تغییر پیدا کرده است و برای اموات تا سال‌های متمادی مجلس و محفل منعقد می‌سازیم و حتّی از پوسیدن کفن و گوشت و استخوان نیز می‌گذرانیم. و جالب توجّه اینکه اگر این سالگردها مصادف با یکی از اعیاد اسلامی گردد، جانب آن متوفّا را مقدّم می‌شماریم و آن روز را روز عزا می‌پنداریم، یعنی مرگ یك فرد عادی را بر تولّد امام معصوم علیه

---

[1] رجوع شود به ص ۷۸.

السّلام حاکم و غالب می‌گردانیم؛ أُفٍّ لنا و لِما نَعمَل و نَستمِرُّ به.

و از جمله سنّت‌ها و آیین‌هایی که بر خلاف دستور اسلام و پیشوایان، بسیاری بدان پایبند و مستمر می‌باشند مسألهٔ نوروز است.

ابهام و اجمال حکم مسألهٔ نوروز از دیرباز در تاریخ و فرهنگ ملل مسلمان

مسألهٔ نوروز با جمیع متعلّقاتش از آداب و سنّت‌ها و مراسم پیش از آن و اهتمام افراد، علی‌الخصوص پیروان آیین زرتشت و معتقدان به سنن و آداب ملّی، و ای بسا دور افتادگان از سنت‌ها و سیرت‌های الهی و معنوی در شریعت نبوی، و شگفت‌آور از مدّعیان و متصدّیان مبانی وحیانی، از دیرباز در تاریخ و فرهنگ ملل مسلمان به خصوص اقوام ایرانی به صورت مسأله‌ای مبهم و قابل فحص و تحقیق و نقد و تثبیت، مطرح بوده است.

البتّه از کیفیّت دیدگاه‌ها نسبت به این قضیّه در جهت انطباق با موازین عقلی و یا شرعی و نیز فارغ از این دو جنبه به صورت استمرار تقلیدی و غیر هدفمند،

می‌توان به ریشهٔ اثبات و یا نفی این واقعه دست یافت.

اعجاب مؤلّف از زمان طفولیّت در مسألهٔ نوروز و آداب و رسوم آن

این‌جانب از زمان طفولیّت، سرآغاز سال جدید را همانند سایر اطفال که توأم با تحوّل و تبدّل در رفتار آحاد جامعه و شروع تعطیلات دبستان و دید و بازدید و اعطای هدایا و عیدی از جانب بزرگ‌ترها و اقوام و بروز شور و نشاط در میان افراد بوده است، با شوق و رغبت و خیر مقدم استقبال می‌نمودم و خود را در این تحوّل و امتیاز شریک می‌دانستم. پس از انقضای ایّام تعطیل دوستان خود را می‌دیدم که با لباس‌های نو و هیئتی آراسته در مدرسه حضور می‌یافتند و از پوشیدن لباس جدید مشعوف و چه بسا مباهات می‌نمودند، و در این میان فقط من بودم که به واسطهٔ مخالفت پدر و عدم اعتقاد به این عید و آیین، بدون تعویض و تغییر هیئت ظاهری به مدرسه می‌رفتم و در معرض شماتت و تعریض دوستان و حتّی معلّمان قرار می‌گرفتم. و گرچه برخورد با چنین روش و سنّتی برای امثال من در این سنین موجب تکدّر خاطر و رنجش از این اختلاف و تبعیض می‌گردید ولی

در عین حال همواره این پرسش در ذهنم خلجان می‌نمود که چه دلیل و غرض منطقی می‌تواند توجیه این عید و مراسم را بنماید؟ و آیا به صرف انقضای سال قدیم و حلول سال جدید باید جشن گرفت و به شادی و پای‌کوبی پرداخت و به یکدیگر تبریک و تهنیت گفت؟ مگر گذران سال و عمر و سپری شدن ماه‌ها و هفته‌ها تبریک دارد؟!

حلول سال جدید در واقع به معنای انقضای یک سال از عمر و نزدیک شدن یک سال به مرگ و رفتن به سرای ابدی است، و این تبریک دارد؟! و برای کسانی که روزگار خود را به امور عادی و عبث می‌گذرانند به طریق اولیٰ باید موجب ندامت و سرشکستگی و خسران و ماتم باشد، نه خوشحالی و شعف و سرور.

و از طرفی مگر اوّل بهار فصل روییدن و شکوفایی درختان و مرغزار است؟ در اکثر نقاط دنیا این فصل متغیّر می‌باشد؛ مثلاً در خود ایران، مناطق شمال غربی و غربی کشور تا دو ماه پس از بهار هنوز از آثار سرما متأثّرند، و یا بالعکس در مناطق گرمسیر و جنوبی فصل بهار از اواسط زمستان آغاز می‌شود. در مناطق نیم‌کرهٔ جنوبی

که فصول آن با نیم‌کرهٔ شمالی متفاوت است قطعاً بهار آن با سایر بلاد مختلف می‌باشد. بنابراین مسألهٔ شروع سال جدید و آغاز فصل شکوفایی گیاهان و روز اوّل نوروز را چگونه باید تعیین و محاسبه نمود؟

استغراب مؤلّف از تمسّک طرفداران نوروز به هر خس و خاشاکی برای تثبیت آن در فرهنگ شیعه

این سؤال‌ها و نظایر آن در ذهن و فکر بنده حضور مستمر داشته است و پس از گذران دوران صباوت و آگاهی از مطالب و مسائل پیرامون این موضوع، نه تنها پاسخی برای شبهات گذشته پیدا نشد، که بر میزان تحیّر و استغراب حقیر به مراتب افزوده گشت، خصوصاً آنگاه که مشاهده می‌نمودم پیروان و طرف‌داران این کیش و آیین برای اثبات شرعیّت و نفوذ آن در دین اسلام، به هر خس و خاشاکی متشبّث می‌شوند و از هر اَنبانی جهت تثبیت آن در فرهنگ شیعه متاعی هر چند کهنه و فرسوده و بیهوده بیرون می‌کشند و آن را به دین و لواداران آن منتسب می‌نمایند!

البتّه شکّی نیست که مواردی شبهه برانگیز در تأیید و تنفیذ این قضیّه موجود می‌باشد که برخی از افراد را دچار شکّ و شبهه نموده است و آنان

را به خطا درافکنده.

در مسألهٔ نوروز بین اعلام و بزرگان، تألیفات و مطالبی گذشته است؛ چه آنان که در مقام رفض و انکار آن برآمده‌اند و چه برخی که در تأیید آن و پاسخ به گروه اوّل، صفحاتی قلمی کرده‌اند. اما نکتهٔ جالب اینکه در طول سنوات حیات چه بسا مشاهده می‌کردیم افرادی که خود از زمرهٔ منکرین و مقابله‌کنندگان با این آیین و سنّت به حساب می‌آمدند، در حالی‌که پس از گذشت زمان و تغییر و تحوّلاتی، از جملهٔ مؤیّدین و مثبتین قرار گرفتند! شگفتا مگر ادلّه و قرائن تغییر یافته‌اند و یا ملاکات و مبادی احکام متحوّل و متبدّل گشته‌اند! و یا زمانه اقتضایی سِوای مقتضیات ازمنهٔ گذشته را می‌نماید!

تمام احکام و سنن الهی در نگرش علاّمه طهرانی متضمّن حقایق والای معرفتی است

حقیر در طی سالیان متمادی ادراك حضور و صحبت عالم باللَه و بأمر اللَه حضرت والد معظّم، علاّمه سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ أفاض اللَه علینا من

شآبیب أنواره القدسیّه ـ و استفاضه از تراوشات نفس قدّوسی آن عزیز، به این نکته ملتفت و متنبّه گردیدم که: تمام احکام و سنن الهیّه از مصدر وحی باید متضمّن یك واقعیّت و حقیقت والای معرفتی جهت اصلاح نفسانی و رشد مراتب عقل انسانی و تجرّد نفس از کثرات آفاقیّه و انفسیّه باشد، خواه آن مرتبت از معرفت بر ما روشن و آشکار باشد و یا پنهان و مخفی؛ و خداوند متعال هیچ حکمی را عبث و بیهوده صرفاً بر اساس و مبنای مولویّت تشریع نفرموده است، بلکه هر حکمی که از مبدأ تشریع نسبت به فردی تنجّز و فعلیّت یابد ـ خواه الزامی مانند وجوب و حرمت و خواه مستحبّ و مکروه باشد ـ قطعاً از آن جنبهٔ ربطی و مناسبت بین بنده و مراتب فعلیّت او برخوردار خواهد بود. و بر این اساس خود انسان می‌تواند استناد حکمی را به خدای متعال بر اساس التفات او به فطرت و ضمیر و قلب خویش، تا حدودی دریابد؛ پیش از آنکه در مقام تحقیق و قطع، به مصادر و مدارك آن حکم

مراجعه نماید.[1]

مرحوم والد ـ قدّس اللَه سرّه ـ در تبیین مبانی شرع و مذاق شارع در تدوین احکام و کیفیّت وصول به ملاکات و مبادی تکلیف، بر این ناچیز حقّ حیات دارند و این حقیر در اینجا اعتراف و اقرار می‌نمایم که با وجود استفاده از محضر علمی بزرگان طیّ سالیان متمادی در دو حوزهٔ قم و مشهد، هیچ‌یك از آن بزرگواران در کیفیّت استحصال اصول و ریشه‌های تکالیف و احکام و تحصیل فقه الحدیث و ارجاع فروع بر مبادی تشریعیّهٔ آنها و وصول به کنه و مغزای کلام شارع، مانند حضرتش تأثیرگذار نبوده‌اند؛ فلِلّه أجرُه و عَلیه دَرُّه فجَزاه اللَهُ عنّا و عن الإسلام خیرَ جزاء المعلِّمین و المهذِّبین و المربّین.

اختصاص وصول به مرتبهٔ ملاکات تکالیف، به پاکان درگاه حق و مخلَصین

بر علمای اعلام و فضلای ذوی العزّ و الإکرام پوشیده نیست که حقیقتِ ذوق و مشرب شرع و

---

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۷۲؛ نگرشی بر قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۲۹۳.

وصول به مرتبهٔ ملاک و لُبّ تکالیف الهیّه، اکسیری است که هر

کسی را توان و یارای استحصالش نمی‌باشد و قلّه‌ای است که بر ذروهٔ علیای آن وفود نتوان کرد مگر أوحدیّ از پاکان درگاه حقّ و مخلَصین از برگزیدگان محفل انس که روح و مشام جانشان از نفحات عالم قدس معطّر و دایرهٔ ادراک عقول و نفوسشان از مرتبت فهم و شعور بشری فراتر رفته است؛ و بنابر روایت منسوبه به امام صادق علیه السّلام:

لا تَحِلُّ الفُتیا لمَن لا یَستَفتی من اللهِ عَزَّوجَلَّ بِصَفاءِ سِرِّهِ و إخلاصِ عَمَلِهِ و عَلانیَتِهِ و بُرهانٍ مِن رَبِّه.[1]

که جواز فتوا را منحصر در فردی می‌شمرد که سرّ و قلب خود را به مبدأ وحی و مرتبت انشاء، متّصل نموده است و ادراک احکام و وقوف بر تکالیف را از لوح محفوظ بر قلب و ضمیر خویش احساس می‌نماید و برهان و حجّت بر فتوا را در خفاء و عَلَن از مصدر تشریع بر ضمیر خود به مرتبهٔ شهود و وجدان درمی‌آورد.[2]

بنابراین، بسیار طبیعی و آسان خواهد بود که در مصاحبت و جوار با چنین رجل الهی، انسان به ملاکات احکام و اصول تکالیف و ریشه‌های اجتهاد و استنباط و استخراج فروع بر مذاق شرع

---

[1] بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۰.

[2] جهت اطّلاع بیشتر بر محتوای این روایت رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، درس بیست و پنجم؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۸؛ اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۲ و ۳۸۷ و ۳۹۸.

و لبّ واقع دسترسی پیدا نماید. ارتباط و مداومت بر صحبت با چنین افرادی انسان را به فضا و افقی بسیار فراخ‌تر، و از عرصهٔ توهّمات و تخیّلات و حدس و گمان‌ها دورتر و به حقیقت وجودی تکالیف و اشیاء، نزدیک‌تر می‌نماید؛ تفکّر و گزینش قضایا و مقدّمات، دیگر با سابق متفاوت خواهد شد و معیارهای حسن و قبح و ملاکات عقلانیّت در امور مستمرهٔ حیات با معیارهای عرفی و اجتماعی عوام فرق خواهد کرد.

تمایز دیدگاه حضرت علاّمه از دیگران نسبت به مصادر و دریافت مقصود حَمَلهٔ وحی

کیفیّت دیدگاه او نسبت به مدارک و مصادر و دریافت مقصود و منظور حَمَلهٔ

وحی و تشریع، با دیگران متمایز می‌گردد. و چه بسا که مدرک و مستند هر دو طیف یکسان و مشترک است ولی نتیجه و ما حَصَل بحث و تأمّل، دو پدیدهٔ کاملاً متفاوت باشد.

روزی در محضر حضرت والد ـ روحی له الفداء ـ نشسته بودم، فردی از ایشان سؤال نمود: اگر زنی برای تشرّف به حجّ واجب مستطیع شده باشد ولی یک طفل شیرخوار دارد، آیا می‌تواند به حج برود و در ایّام دوری از طفل، او را با شیر خشک تغذیه نمایند؛ چنانچه یکی از مراجع به این مسأله فتوا داده و حکم به وجوب تشرّف نموده است؟

ایشان فرمودند:

ابداً! رفتن به حج بر این زن حرام است و اگر برود حجّش کفایت از حجّة الإسلام نخواهد کرد و ذمّهٔ او نسبت به اداء تکلیف بریء نخواهد شد، و نیز مرتکب گناه ترک رضاع طفل شده است. و حتّی اگر طفل به چند سالگی رسیده و نیازمند حضانت مادر است به نحوی که دوری گزیدن از او موجب ناراحتی و پریشانی و تشویش او گردد نیز موجب عدم حصول استطاعت برای وجوب حج به شمار می‌آید.

سپس متوجّه بنده شدند و فرمودند:

اینها نمی‌دانند که حضانت و سرپرستی طفل نزد خداوند هزار بار از رفتن به حج مهم‌تر و قابل توجّه‌تر است. نکتهٔ مهم در حضانت طفل نزد پروردگار، حفظ و حراست از یک نفس معصوم و پرورش او برای وصول به مراتب تجرّد است، و این کجا با تشرّف به حج در صورت صدمه دیدن این نفس برابری می‌کند؟!

حال باید بدین دقیقه توجّه نمود که: ادراک چنین مسأله‌ای جز با اتّصال نفس مجتهد و خبیر به احکام، به افق حقایق خارجیّه در عالم خلق و امر، به‌دست نخواهد آمد. و کسی بدین راز واقف و آگاه است که بدان نشئه مفتخر و سرافراز

می‌باشد، و اگر کسی دیگر سخنی در این مقوله گوید جز از طریق تقلید و تشبّه نتواند بود.[1]

بارها اتّفاق می‌افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان معروض می‌داشتم و ایشان می‌فرمودند: «این مطلب با مذاق شرع ناسازگار می‌باشد!» و بنده پس از مراجعه به مدارک متوجّه می‌شدم که حق با ایشان بوده است.

از جمله روزی به ایشان عرض کردم: این مسأله که می‌گویند طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ‌گاه شانهٔ چپ او از محاذات بیت خارج نگردد، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجّه و عبادت و التجاءِ به سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر و از ادراك مغز و حقیقت به مجاز و پوست و از توجّه به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون لزوم وصول مجتهد به نفس‌الأمر احکام، رجوع شود به اجتهاد و تقلید، ص ۳۳۷، شاخص دوم.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجّه شدم به طور کلّی طرح این مسأله اشتباه محض می‌باشد و آنچه که از مفاد روایات به‌دست می‌آید این است که: شخص طواف کننده باید از سمت چپ به دور خانهٔ خدا طواف کند نه از سمت راست، به نحوی که شانهٔ چپ او به سمت بیت باشد نه شانهٔ راست او؛ و این مسأله چه ربطی به محاذات شانه با بیت و انطباق دقیق او با جِرم بیت الله دارد؟![1]

البتّه طرح این مسأله برای حقیر که سالیان متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق اطّلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، امّا برای افراد عادی چه بسا دور از ظرفیّت ادراک و سعهٔ علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیّلی و توهّمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعهٔ وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی عروج و صعود به مراتب

---

[1] یکی از روایات دالّ بر این مطلب عبارت است از: الکافی، ج ٤، ص ٤٢٩:

«سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقولُ: "طافَ رَسولُ اللهِ صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم عَلیٰ ناقَتِهِ العَضباءِ و جَعَلَ یَستَلِمُ الأَرکانَ بِمِحجَنِهِ و یُقَبِّلُ المِحجَن."»

کشف، به حرکت درآورند و خود و دیگران را در همین موقِف تنگ و تاریک و پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و انبساط و تلألؤ انوار عالم قدس بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کنند.

از جمله مواردی که اشراف عارف بالله را در کیفیّت إصدار فتوا و امتیاز آن با سایر فقها ـ رضوان الله علیهم ـ می‌توان مشاهده نمود، مسألهٔ جواز تکرار عمرهٔ مفرده در یک ماه می‌باشد. طبق روایات مأثوره از معصومین علیهم السّلام، تکرار عمرهٔ مفرده تا قبل از گذشت ده روز، مورد اشکال؛ و تا پیش از سپری شدن همان ماه، مکروه به کراهت شدید می‌باشد.[1] البتّه در این مسأله بعضی از روایات دالّه بر جواز به حسب ظاهر نیز موجود است[2] و لیکن با تأمّل و تحقیق در مجموعهٔ احادیث وارده، حرمت قبل از ده روز و کراهت شدید تا یک ماه مسلّم است.[3]

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٤٥٨:
«أبی الحسنِ موسَی علیه السّلام، قال: "لِکُلِّ شَهرٍ عمرةٌ." قالَ:" فقلتُ له: أ یکون أقَلَّ من ذلکَ؟" قال: "لکلِّ عشرةِ أیّامٍ عمرةٌ."»

[2] الکافی، ج ٤، ص ٥٣٤، باب العمرة المبتولة.

[3] اجماع، ص ۲۱۸، تعلیقه:
«از جمله مواردی که برای نگارنده در این مورد اتّفاق افتاده است اینکه: طبق روایات مأثوره و ادلّه در باب عمرهٔ مفرده، تکرار آن در مادون عشرة ایام حرام و در طول یک ماه کراهت شدید دارد. گرچه بسیاری با تمسّک نابجا به تسامح در ادلّهٔ سنن، هر روز نسبت به انجام آن اقدام می‌نمایند؛ و لیکن

توصیه‌های حضرت علاّمه رضوان الله علیه به مؤلّف، جهت تشرّف به بیت الله الحرام

روزی برای تودیع جهت تشرّف به سوی بیت الله الحرام خدمت حضرت والد ـ قدّس الله سرّه ـ رسیدم و از ایشان دستوراتی در ارتباط با مطالب حجّ و عمره و آداب حرمین خصوصاً بیت الله الحرام خواستم؛ ایشان در ضمن بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجد الحرام است فرمودند:

قرائت قرآن در مسجد الحرام و نیز جلوس مقابل مستجار را از دست ندهید؛ همانجا که دیوار کعبه شکاف برداشت و فاطمه بنت اسد سلام الله علیها مادر أمیرالمؤمنین علیه السّلام از آنجا وارد خانهٔ

به طور کلّی اصل تمسّک به ادلّهٔ سنن محلّ ایراد است، به خصوص در این مقام که قطعاً مخالف مفهوم و مصداق کلّی آن است.

روزی فردی به حقیر گفت: "من برای انجام عمرهٔ مفرده جهت گذشتگان، به قرآن مجید تفأّل زدم و یا استخاره کردم، زیرا شک داشتم که با وجود ادلّه می‌توان اقدام کرد یا خیر؟ آیهٔ شریفه بسیار بسیار خوب و مناسب آمد و لذا چند بار نسبت به این عبادت اقدام نمودم."

حقیر عرض کردم: فقیه باید مبنای عمل خود را ادلّه و روایات و سنن معتبرهٔ شرعیّه قرار دهد نه استخاره و تفأّل و غیره. و امّا بنده اگر تمام آیات قرآن بر اساس استخاره و تفأّل نیکو درآید باز به ادلّه مراجعه نموده، و به هیچ‌وجه نسبت به استخاره در این مورد ترتیب اثر نخواهم داد؛ البتّه می‌توان از استخاره در بعضی از موارد خاص استفاده نمود نه در خصوص این موارد که ادلّهٔ وافی به مراد و کافی به مرام، موجود می‌باشند.»

کعبه گردید و سپس دیوار به‌هم آمد و حضرت فاطمه بنت اسد سلام الله علیها أمیرالمؤمنین را به دنیا آورد، و مشرکین قریش هرچه سعی کردند نتوانستند درب اصلی کعبه را بگشایند و پس از سه روز فاطمه بنت اسد در حالی‌که فرزندش أمیرالمؤمنین علیه السّلام را در بغل داشت از همان محل ورود، از کعبه خارج گردید.[1] و بدین لحاظ مستحب است شخص طائف آن محل را استلام کند و ببوسد و بدن خود را به آن مکان مقدّس بچسباند تا از فیوضاتی که به واسطهٔ مقام ولایت کبریٰ نصیب خاصّان از موالیان و شیعیان أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شود او نیز بهره‌مند گردد.

و از جمله دستوراتی که ایشان فرمودند این بود که:

هرچه می‌توانید دور خانهٔ خدا طواف کنید و ثواب آن را به روح رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اهدا نمایید؛ زیرا اصل اوست و هرچه به عالم وجود از فیوضات و عنایات حضرت باری می‌رسد از دریچهٔ نفس قدّوسی او می‌گذرد. پس هرچه از حمد و ثناء و شکر و ثواب در عالم

---

[1] جهت اطّلاع بر مصادر و تفصیل این واقعهٔ مهم تاریخی رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ٥٤ ـ ٥٨ و ٢٧٤ ـ ٢٧٦.

وجود، موجود می‌گردد باید به او برگردانده شود و غیر از او فرد دیگری نباید در ذهن و نفس خطور نماید.

البتّه واضح و روشن است که ذوات معصومین علیهم السّلام همه در نفس مطهّر رسول الله فانی و متّحد می‌باشند و قصد اهدای ثواب به رسول اکرم، شامل نفوس مطهّرهٔ سایر معصومین صلوات الله علیهم أجمعین می‌باشد.[1]

و سپس فرمودند:

الطواف بالبیت صلاةٌ؛[2] «طواف حکم نماز را در مسجد الحرام دارد.»

بعضی گمان می‌کنند که اگر دوباره و بیشتر به میقات بروند و احرام ببندند و عمرهٔ مفرده بجای آورند به فیض بیشتری نایل می‌شوند، در حالی‌که این عمل خلاف است. خدای متعال به لحاظ کرامت و تعظیم بیت الله الحرام فقط یک بار احرام را برای هر ماه کافی دانسته است نه بیشتر، و تکرار این مسأله بر خلاف ذهنیّات و توهّمات عوام، نه تنها موجب ثواب بیشتر و عبادت بیشتر نخواهد شد بلکه از اعتبار و ارزش

---

[1] جهت اطّلاع بر اتّحاد ارواح طیّبهٔ ائمّه علیهم السّلام به اعتبار عالم ملکوت، و تفاوت آنها به اعتبار عالم ملک، رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۷۲ ـ ۵۷٤؛ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۲ ـ ۲۹۱.

[2] مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ٤۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۱٤.

آن یک بار اوّل احرام نیز می‌کاهد و او را خدشه‌دار می‌نماید! و خداوند به‌جای احرام و عمره، طواف را جایگزین نموده است و شما هر قدر می‌توانید طواف بجای آورید.

ما کاسهٔ داغ‌تر از شارع و خدای متعال نباید باشیم و دلمان برای دین خدا و

عظمت بیت الله و تکریم آن مکان مقدّس بیش از لواداران شریعت غرّاء و پاسداران حریم مقدّس شرع انور نباید بسوزد، هرچه از آنها می‌رسد بدون کم و کاست باید بپذیریم و با توجیهات عامیانه چون: رجائاً و غیره، پا از دایرهٔ تکلیف بیرون نگذاریم و فقط و فقط بر آنچه از جانب حضرات معصومین علیهم السّلام آمده ـ که أعرف و أعلم بما أنزل الله هستند ـ وقوف نماییم و از آن تخطّی ننماییم.[1]

حکایتی شگفت‌انگیز در عدم جواز تکرار عمرهٔ مفرده در کمتر از ده روز

پس از ارتحال مرحوم والد ـ اعلی الله مقامه ـ یکی از ارادتمندان و تلامذهٔ ایشان برای بنده نقل کرد:

در سفر به حجّ تمتّع پس از اداءِ مناسک حج شنیدم که روحانیّون کاروان‌ها مردم را تشویق به انجام عمرهٔ مفرده می‌کنند، و مردم عوام نیز به جهت نیل به ثواب و به زعم خود: استفادهٔ بیشتر از فرصت باقیمانده، به انجام عمرهٔ مفرده مبادرت می‌ورزند. بنده نیز نیّت نمودم که روز بعد به

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص ۳۲ ـ ۴۰.

قصد عمرهٔ مفرده احرام ببندم.

شب، اهل‌بیتم از طهران تماس می‌گیرد و می‌گوید: بعد از ظهر امروز مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ را در عالم رؤیا زیارت نموده و ایشان فرمودند: «به فلانی بگو که عمرهٔ مفرده پس از انجام مناسک حجّ دیگر صحیح نیست و به‌جای عمرهٔ مفرده، مرتّب طواف مستحبّی بجای آورد و نیز به او یادآور شو که هنگام طواف خوب نیست انسان به زوّار بیت الحرام فشار وارد آورد، باید طواف با آرامش و صبر و بردباری و رعایت ضیوف و میهمانان خدا انجام گیرد!»

آن فرد صدیق می‌گفت:

من هنگام طواف به جهت انجام طواف بیشتر به سرعت حرکت می‌کردم و چه بسا با طائفین برخورد می‌کردم و موجب اذیّت آنها می‌گردیدم.

مرحوم والد ـ قدّس الله سرّه ـ با این رؤیا از این دو قضیّه پرده برداشتند در حالی‌که آن فرد نیّتش را برای احدی ابراز نکرده بود.

از این‌گونه وقایع در زمان حیات مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ بسیار دیده شده است و این‌جانب خود بر بسیاری از آن موارد ناظر بوده‌ام، به طوری که تکرّر و استمرار آن قضایا و ادراک حقایق پشت پرده و ماورای ظواهر و امور متداوله، مسائلی است حیاتی و ریشه‌ای و اصیل و کلیدی که وصول به کُنه و لُباب تکالیف الهی، إشراف و اطّلاع بر آن مسائل را می‌طلبد؛ و به واسطهٔ آن إشراف و دیدگاه است که قضایای تشریع و آثار وارده از حمَلهٔ وحی، جایگاه واقعی خود را باز می‌یابند و نفس و قلب و فکر مجتهد از لابه‌لای کلمات و تراکیب جملات، به مغزای حقایق نهفته از انظار پی می‌برد و به آنچه که سایرین از آن در غفلت و ابهام بسر می‌برند دسترسی خواهد یافت، و با استمداد از نفحات وارده بر قلب و ضمیرش به لبّ و متن واقع کلام معصوم علیه السّلام متّصل خواهد گشت، و در هر موردی که بر حسب ظاهر دستش از وصول به دلیل و حجّت صریح خالی باشد با آن نور باطن و ادراک ملکوتی قدرت بر ارجاع فروع به اصول کلیّه و قواعد عامّه و مبانی شامله را در جایگاه صحیح و متقن و واقعی خویش دارا می‌باشد.

راه نداشتن احتیاط در رأی و فتوای فقیه اهل

بیت علیهم السّلام

و لذا بزرگان از اهل معرفت و بصیرت فرموده‌اند:

مجتهد و فقیه اهل بیت علیهم السّلام کسی است که در فتوایش احتیاط، معنا و مفهومی ندارد.[1]

این کلام بدان جهت است که در هر دو مورد: وجود دلیل مصرِّح بر حکم تکلیفی و عدم وجود آن، این مجتهد خبیر و بصیر و روشن‌ضمیر و صافی‌نهاد که قلبش متّصل به مبدأ و مصدر غیب گردیده است قادر بر استخراج و استنباط حکم تکلیفی، چه به صورت ادراک نفس حکم از دلیل جزئی و چه به صورت ارجاع و ادراج حکم در تحت قاعدهٔ متکفّلهٔ کلّی کما هو هو، خواهد بود و دیگر نیازی به

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۳، تعلیقه؛ اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۰؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۱ ـ ۴۱۲.

حکم به احتیاط وجوبی برای خود و مقلّدینش نمی‌بیند؛ زیرا در نزد چنین مجتهدی صلابت واقع تکلیف و تیقّن به مأمورٌ به مکلّف را در مقام ابراءِ ذمّه و تحصیل غرض با اطمینان و سکینه و آرامش قرار می‌دهد و نفس او را از تشویش و تذبذب خارج می‌سازد و ضمیر او را منبسط و با نشاط می‌گرداند، و انجام چنین تکلیفی موجب رشد و رقاءِ او و حصول غرض و غایت از تشریع خواهد شد.

به عکس، که مکلّف مأمورٌ به را از روی احتیاط و اجمال و احتمال تطابق با واقع انجام دهد و هدف او صرفاً حصول مراد شارع بأیّ نحو کان باشد، و انجام ظاهری تکلیف را پیوسته در مرام خویش مدّ نظر قرار دهد، چنین عملی چه نتیجه‌ای در بر خواهد داشت؟ عملی که نمی‌داند منطبق با غرض پروردگار هست یا خیر![1]

علّت امتناع بزرگان فقها از إصدار فتوا و

---

[1] جهت اطّلاع بر مضرّات اتیان عمل و تکلیف بر اساس وسواس و احتیاط رجوع شود به رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸؛ روح مجرّد، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۶؛ سرّالفتوح، ص ۱۰۷؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۵.

پذیرش مسئولیّت مرجعیّت

علّت اینکه بزرگان از فقها در ازمنهٔ گذشته، از إصدار فتوا و پذیرش مسئولیّت مرجعیّت و زعامت سر بازمی‌زدند و آن را به دیگری محوّل می‌کردند همین نکته بوده است.

مرحوم شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری ـ رحمة الله علیه ـ مدّت‌ها پس از ارتحال استاد خویش صاحب جواهر، از قبول ریاست عامّه و مرجعیّت تقلید استنکاف می‌کرد و آن را به دیگران محوّل می‌نمود.[1] و پس از وفات خود شیخ با وجود حیازت مراتب علمی و تقوا در بین بسیاری از شاگردان او، قاطبهٔ تلامذهٔ ایشان از قبول ریاست دینی و زعامت شرعی مقلّدان شیخ سر باز زدند و متّفقاً مسئولیّت این مهم و امر خطیر را بر عهدهٔ میرزای شیرازی ـ أعلی الله مقامه ـ

قرار دادند و اجماعاً بر استقرار مرجعیّت میرزای شیرازی حکم نمودند. گویند: هنگامی که میرزا از این حادثه مطّلع گردید تا مدّتی همچو مادر فرزند از

---

[1] گنجینهٔ دانشمندان، ج ۸، ص ۳۹۲.

دست داده بر احوال خود می‌گریست![1]

به‌راستی که آنان چه کسانی بودند و در چه افقی از فهم و معرفت و مسئولیّت الهی زندگی می‌کردند؟

مرحوم آیة الله العظمی عارف بالله حاج سیّد احمد کربلایی ـ رضوان الله علیه ـ پس از اطّلاع از تعیین مرجعیّت خود پیش از ارتحال آیة الله میرزا محمّد تقی شیرازی ـ اعلی الله مقامه ـ توسّط ایشان، در نامه‌ای خطاب به ایشان او را مورد تهدید و انذار از عقوبت اخروی قرار می‌دهد و گوشزد می‌نماید که اگر از این پس کلامی در این‌باره از او سرزند، مآل و عاقبت امرش در روز قیامت با رسول الله خواهد بود.[2]

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا![3] آری این‌چنین بود دغدغه و اضطراب بزرگان از فقها و علمای متعهّد و دین‌مدار ما که پیوسته خود را از عرصهٔ افتاء و تقلید، دور نگه می‌داشتند و بار

---

[1] مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۳٦.

[2] مشروح این داستان در مقدّمهٔ توحید علمی و عینی، ص ۲٤ ـ ۲٦، از حضرت علاّمه والد معظّم ـ روحی فداه ـ آمده است.

[3] دیوان حافظ، طبع دکتر غنی، غزل شماره ۲:

صلاح کار کجا و من خراب کجا ** ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

این مسئولیّت فوق‌العاده سنگین و مافوق طاقت نفوس عادی بشری را بر دوش نمی‌کشیدند و خود را به عواقب و تبعات این مسئولیّت مبتلا نمی‌ساختند.[1]

مرحوم علاّمه آیة الله شیخ حسین حلّی ـ رضوان الله علیه ـ تقبّل چنین مسئولیّتی را در ظرفیّت و سعهٔ وجودی خویش نمی‌دید و آن را مختصّ نوادری از

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به اجتهاد و تقلید، ص ٤٦ ـ ٤٨.

برگزیدگان عالم ملکوت و اوحدیّ از خصّیصین سالکان نشئهٔ قدس می‌پنداشت.[1] آری این‌چنین افرادی را سزد که مرجعیّت امّت اسلام را پذیرا شوند و بر مسند تقلید و إفتاء تکیه زنند و حکم مُنزَل مِن عند الله را کما هو هو که بر نفوس مطهّرهٔ اولیای دین و لواداران شرع مبین نقش بسته است، به مردم عرضه بدارند تا موجب رشد و تعالی و تکامل آنها گردد و به واسطهٔ اتّباع و اطاعت از آن به فعلیّت‌های متوقّعه از سیر و سلوک الی الله نایل گردند.

اهتمام بلیغ و عزم راسخ حضرت علاّمه در حفظ حریم ولایت و شعائر دینی

مرحوم علاّمه حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ رضوان اللَه علیه ـ از معدود افراد شاخص و مبرّز این مکتب به شمار می‌آید که همچون سایر اعاظم و فحول عرصهٔ معرفت و توحید با اهتمامی بلیغ و جدّیتی تحسین‌آمیز و عزمی راسخ، قدم راستین در میان نهاد و دامن همّت بر میان بست، و علاوه بر طیّ مدارج

---

[1] اجتهاد و تقلید، ص ٣٦.

کمالیّهٔ علوم و فنون ظاهری و متعارف و وصول به ذروهٔ متلألئ عرفان و بصیرت و فقاهت متعارف و مصطلح، از مراتب فعلیّت تجرّد و توحید حظّی وافر و نصیبی اوفیٰ به‌دست آورد و مشام جانش با نفحات عالم قدس، معطّر و سویدای ضمیرش از شریعهٔ ماءِ معین شرع انور سیراب گردید و با حقایق و رموز عالم احکام آشنا گردید و بر اسرار و لطایف اوامر و نواهی إشراف یافت و به اشارات و ظرایف مبانی اسلام مطّلع گشت. بدین لحاظ، کلام او حاوی اسرار نهفته و تعابیرش سرشار از رموز ناشکفته و در بیاناتش اشارات و تلمیحات به ملاکات و علل و اسباب مخفیّه بود.

این جانب در طول زمان مصاحبت و معاشرت با آن بزرگ، مواردی را یافتم که نسبت به آنها از حسّاسیّت خاصّی برخوردار بودند و برای اثبات یا نفی آنها جدّیت و اهتمام بلیغی مبذول می‌داشتند، که از جملهٔ آنها حفظ حریم امامت و ولایت و عدم استفاده از اسامی و الفاظ و عناوین مختصّه به امام معصوم علیه السّلام در افراد عادی، هرچند بزرگ و عالی‌مقام باشند.

حسّاسیّت ایشان در این مورد به حدّی بود که جلد هجدهم کتاب امام شناسی را در همین راستا، در عدم جواز استعمال لفظ امام در غیر از امام معصوم علیه السّلام به رشتهٔ تحریر درآوردند. کتابی که سالیان سال از نشر و پخش آن جلوگیری به عمل آمد و اخیراً در میان کتاب‌فروشی‌ها و مَعارِض مشاهده گردیده است.

از جمله مواردی که مرحوم ایشان حسّاسیّتی خاص نسبت به آن ابراز می‌نمودند مسألهٔ رسمیّت تاریخ هجری قمری در میان مسلمین به خصوص در حکومت اسلام بود، و رساله‌ای نیز در این‌باره تألیف کرده‌اند؛[1] و استفاده از تاریخ هجری شمسی را مجاز نمی‌شمردند و نسبت به افرادی که این مسأله را مورد اهمّیت قرار نمی‌دادند برخورد می‌کردند.[2]

یکی دیگر از مواردی که مرحوم علاّمهٔ طهرانی نسبت به اقامه و تثبیت آن بسیار اهتمام می‌ورزیدند، موضوع شعائر دینی و مکتب تشیّع بود که این مطلب به صورت اقامهٔ مجالس عزا و

---

[1] رسالهٔ نوین.

[2] در این‌باره داستانی از ایشان و مرحوم مطهری در وظیفهٔ فرد مسلمان، ص ٦٥؛ اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٤٧؛ مهر فروزان، ص ١٣٠ آمده است.

اعیاد، در طول سال پیوسته برقرار بود؛ و خود ایشان به این حقیر وصیّت فرمودند: چه در زمان حیات و چه در زمان وفات باید این مجالس که در منزلشان بین‌الطّلوعین برقرار می‌باشد استمرار پیدا کند. و به خصوص نسبت به اقامهٔ عید غدیر خم، عید ولایت و امامت در پنج روز تأکید می‌ورزیدند و می‌فرمودند:

این عید باید جای عید متعارف نوروز را که از سنّت‌های جاهلی ایرانیان است بگیرد، و مردم باید از سنن جاهلیّت و آداب پیش از اسلام دست بردارند و جمیع شئون خود را در آداب و فرهنگ و روابط اجتماعی و شخصی بر اساس امضا و رضایت شارع مقدّس قرار دهند.[1]

عنایت حضرت علاّمه به تدوین کتابی پیرامون نوروز و مراسم متعارف آن

ایشان بارها به حقیر می‌فرمودند: «قصد دارم نوشته‌ای دربارهٔ نوروز و مراسم

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۹.

متعارف آن به انجام رسانم!» و حتّی پاره‌ای از رئوس مطالب و نکات مورد توجّه خویش را در ضمن مقاله‌ای به نام: «نوروز، بدعت و گمراهی» تهیّه و آماده نمودند که متأسّفانه مشیّت الهی توفیق انجام آن را دست نداد و آن نوشته هم‌چنان به همان کیفیّت به یادگار بماند.

حقیر به هنگام مطالعه و بررسی مجموعهٔ نوشتجات خطّی ایشان به بیش از سی و پنج مورد از عناوین و موضوعات برخورد نمودم که ایشان به نیّت تألیف و تصنیف آنها در دفتر «جنگ» گردآوری نموده‌اند، که از جملهٔ آنها نیز مسأله و موضوع نوروز بسیار چشمگیر و قابل توجّه می‌نمود. و بر این اساس این بنده با اعتراف به ضعف و قصور و فقد مراتب تحقیق، از آنجا که سالیان متمادی در مصاحبت و معاشرت با آن رجل الهی سپری کرده بودم و به مبانی و ریشه‌های اعتقادی آراء و نظرات حضرتش کم و بیش اطّلاع حاصل نموده بودم، از باب ما لایُدرَك کلُّه لا یُترَك کلّه و به تعبیر گویای:

عزم را بر آن قرار دادم که دربارهٔ این عناوین و موضوعاتی که مورد نظر و توجّه و بذل عنایت ایشان بوده است، صفحاتی قلمی گردانم و اوّلین موضوع و عنوان مندرجه در آن سِفر قویم را مسألهٔ نوروز قرار دادم؛ بمَنّه تعالی و حَوله و تَوفیقه.

شایان توجّه اینکه این قلم در ابتدای مواجهه با این موضوع و در راستای توجّه بَدوی، چنان به نظرش آمد که با درج مقاله‌ای در حدود پنجاه یا شصت صفحه بتواند نسبت به اطراف و جوانب آن عرایضی تقدیم دارد، امّا پس از دقّت مجدّد و فحص بیشتر با توجّه به نوشتارها و سخنان و تألیفاتی که در این موضوع به‌دست آمد، متوجّه گردید که پرداختن به همهٔ جوانب مسأله سعه و ظرفیّت معتنابهی بسیار

فراتر از کمیّت و کیفیّت متصوّرهٔ ابتدائیّه را می‌طلبد. بنابراین مبنا را بر این قرار دادیم که این نوشتار را به صورت کتابی مستقل به ساحت علم و ادب و ملّت بزرگوار و فهیم ایران که در جمیع اقطاع زمین به ادراک و فهم عالی و ریشه و اصالتی قابل تحسین و ادب و اخلاقی متین شناخته شده‌اند، تقدیم دارم و البتّه بدیهی است آنچه این قلم را بر آن داشت که دست به چنین تألیفی بزند همان نفس آزاد و روحیّهٔ معرفت‌جویی و تحقیق و پیگیری مطالب و قضایای مختلف است که ملاک سعادت و فلاح دنیا و آخرت در گرو رعایت و لحاظ این مسألهٔ حیاتی است.

رادمردان و احرار از تعصّبات جاهلی، مخاطبین اصلی این تألیف

بنابراین، روی این سخن و نوشتار متوجّه افراد و رادمردانی خواهد بود که با فکر باز و حرّیّت و آزادی مستمرّ و اهتمام به شناخت معارف و حقایق، بدون هیچ‌گونه ملاحظهٔ مصالح اجتماعی و عامیانه و تبعیّت کورکورانه و تقلید جاهلانه از مصادر تخیّل و اوهام، به دنبال

معرفت واقع و تحصیل مراتب کمال و ظرفیّت وجودی خویش می‌باشند و آیهٔ شریفه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥ﴾[1] را همیشه نُصب‌العین و اسوهٔ رفتار و افکار خویش قرار داده‌اند.

و امّا نسبت به آن دسته از افراد که از ابتدا با طرح این‌گونه مسائل، از در عناد و لجاج برآمده‌اند و بدون تصوّر و هضم مطالب، به انکار و رفض آن می‌پردازند، ما را بحثی نیست و این نوشته با آنان کاری ندارد و مخاطب خویش نمی‌شناسد.

اعتراض برخی به تألیف کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان و پاسخ حضرت علامه به ایشان

به یاد می‌آورم زمانی که مرحوم والد حضرت علاّمهٔ طهرانی ـ قدّس سرّه ـ اقدام به تألیف کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام نمودند، پاره‌ای از مجلاّت با درج مقالاتی نسبت به ساحت ایشان جسارت ورزیدند و با طرح مطالبی بی‌محتوا و شعارگونه، در مقام تضعیف مبانی و مطالب رشیقه و حقّاً محقّقانه و حقیقی این کتاب شریف برآمدند و پاره‌ای از مطالب آن را مورد تمسخر قرار دادند.

---

[1] سوره الزّمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

روزی با ایشان سخن از این‌گونه آدمیان انسان‌نما به میان آمد و ایشان فرمودند:

ما این مطالب را برای افرادی می‌نگاریم که به دیدهٔ انصاف و تدبّر و حریّت در انتخاب به آن بنگرند، نه برای آن دسته از اشخاصی که با روش اعتساف و عناد با آن مواجه می‌شوند، ما از ابتدا اصلاً کاری به کار آنها نداریم و این نوشته را برای آنها نمی‌نویسیم که حالا بیایند و آن را مورد نقد و تمسخر قرار دهند.

از خداوند منّان توفیق صلاح و سداد و اتّباع روش و منهاج اولیای دین را خواستاریم، و سعادت دارین را در متابعت و پیروی بی‌قید و شرط سنن و مبانی متقن و پایدار شریعت غرّاء و ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام می‌دانیم.

و من اللَه التوفیق و علیه التّکلان

قم، عتبهٔ مقدّسهٔ کریمهٔ اهل بیت، حضرت فاطمهٔ معصومه سلام الله علیها

پانزدهم شعبان، میلاد سرور کائنات و حبل الله المتین بین السماء و الأرض، حضرت حجّة بن الحسن المهدی أرواحنا لتراب مقدمه الفداء، سنهٔ ۱۴۳۳ هجری قمری

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

فصل اوّل : هویّت نوروز و ریشهٔ آداب و سنن آن

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

سخن دربارهٔ نوروز، این آیین کهن و باستانی ایرانیان قدیم، از جهات متعدّدی باید مورد ارزیابی و تحقیق قرار گیرد، که هر کدام از این جهات حایز اهمّیت و قابل تأمّل‌اند.

جهت اوّل: هویّت اصل نوروز و پیدایش ریشهٔ این آیین و سنّت است، صرف نظر از انطباق آن با موازین شریعت یا مخالفت آن با مبانی اسلام.

لغت‌نامهٔ دهخدا مدرکی جامع در تشریح هویّت نوروز

به نظر می‌رسد مدرکی که بتوان آن را جامع اقوال مختلف و مدارک گوناگون در توضیح و تبیین داستان نوروز دانست لغت‌نامهٔ دهخدا می‌باشد، و لذا برای تشریح هویّت این سنّت بدان متوسّل و از آن مدد می‌گیریم؛ در لغت‌نامهٔ دهخدا راجع به کلمهٔ نوروز چنین گوید:

نوروز عامّه و نوروز خاصّه از نگاه دهخدا

«نوروز، روز اوّل ماه فروردین که رسیدن آفتاب است به نقطهٔ اوّل حمل.» (غیاث اللّغات)

«روز اوّل فروردین که رسیدن آفتاب به برج حمل است و ابتدای بهار است، و این را نوروز کوچک و نوروز عامّه و نوروز صغیر گویند. و نیز ششم فروردین ماه، روز خرداد که نوروز بزرگ و نوروز خاصّه گویند.» (رشیدی، از جهانگیری)

«به معنای روز نو است و آن، دو باشد: یکی نوروز عامّه و دیگری نوروز خاصّه:

و نوروز عامّه روز اوّل فروردین ماه است که آمدن آفتاب به نقطهٔ اوّل حمل باشد و رسیدن او به آن نقطه، اوّل بهار است.

گویند خدای تعالی در این روز عالم را آفرید و هر هفت کوکب در اوج تدویر بودند و اَوجات همه در نقطهٔ اوّل حمل بود، در این روز حکم شد که به سیر و دور درآیند، و آدم علیه السّلام را نیز در این روز خلق کرد؛ پس بنابراین این روز را نوروز گویند.

و بعضی گفته‌اند که جمشید که او اوّل، جم نام داشت ـ و عَربان او را منوشلخ می‌گویند ـ سیر عالم می‌کرد، چون به آذربایجان رسید فرمود تخت مرصّعی بر جای بلندی رو به جانب مشرق گذارند و خود تاج مرصّعی بر سر نهاده بر آن تخت بنشست. همین‌که آفتاب طلوع کرد و پرتوش بر آن تاج و تخت افتاد شعاعی در غایت روشنی پدید آمد، مردمان از آن شاد شدند و گفتند: این روز نو است. و چون به زبان پهلوی شعاع را "شید" می‌گویند این لفظ را بر حکم[1] افزودند و او را جمشید خواندند و جشن عظیم

[1] ظاهراً «جم» باشد و در اینجا خطایی صورت گرفته است؛ چنانچه در مصدر: برهان قاطع، و در خود لغتنامهٔ دهخدا، ذیل لغت جمشید، به لفظ «جم» آمده است. (محقّق)

کردند، و از آن روز این رسم پیدا شد.

و نوروز خاصّه، روزی است که نام آن روز خرداد است و آن، ششم فروردین ماه باشد. و در آن روز هم جمشید بر تخت نشست و خاصّان را طلبید و رسم‌های نیکو گذاشت و گفت: "خدای تعالی شما را خلق کرده است، باید که به آب‌های پاکیزه تن را بشویید و غسل کنید و به سجده و شکر او مشغول باشید و هر سال در این روز به همین دستور عمل نمایید." و این روز را بنابراین، نوروز خاصّه خوانند.» (برهان قاطع، از رشیدی، از جهانگیری) و (آنندراج)

«و گویند اکاسره هر سال از نوروز عامّه تا نوروز خاصّه که شش روز باشد، حاجت‌های مردمان را برآوردندی و زندانیان را آزاد کردندی و مجرمان را عفو فرمودندی و به عیش و شادی مشغول بودندی. و معرّب آن نیروز است.» (همان مدرک)

«این روز را در نزد پادشاهان عجم و یزدانیان ایران شرف‌هاست. گویند در آن روز، ایجاد و انشاء خلق شده. و سعدتر از ساعات آن روز ساعت تحویل شمس است به حمل... . و سبب حرمت این روز را وجوه گفته‌اند:

یکی آن است که در عهد تهمورس آیین و مذهب صائبیّه رواج و رونق تمام داشت. چون شاهنشاهی به جمشید رسید تجدید آیین ایزد پرستی کرده ... و نامید این روز را نوروز و عید گرفت... .

و گویند در این روز نیشکر به دست جمشید شکسته شد و از آن خورده شد و آبش معروف و مشهور گردیده و شکر از آن ساختند. بنابراین در روز نوروز خوردن شکر رسم شده و از آن حلویّات ساختند و خوردند و هنوز آن رسم برقرار است.» (انجمن آرا)

نوروز و مهرگان، دو جشن بزرگ آریاییان

جشن نوروز یا عید نوروز یا جشن فروردین یا جشن بهار یا بهار جشن: بزرگ‌ترین جشن ملّی ایرانیان است که از نخستین روز فروردین، ماه اوّل سال شمسی، آغاز شود.

جشن نوروز و مهرگان دو جشن بزرگ آریاییان بوده است. ایرانیان قدیم پیش از عهد ساسانی و

به هنگام تدوین بخش اوّل اوستا، جشن نوروز را ظاهراً در اوّل بهار هر سال و آغاز برج حمل برپا می‌داشتند.

در دورهٔ ساسانیان موسم این جشن با گردش سال تغییر می‌کرد و در آغاز فروردین هر سال نبود، بلکه مانند عید اضحی و عید فطر مسلمانان در فصول مختلف سال گردش می‌کرد.

مبدأ پیدایش تاریخ یزدگردی و جلالی

در نخستین سال تاریخ یزدگردی، مبدأ جلوس یزدگرد ـ واپسین شاه ساسانی ـ جشن نوروز مصادف بود با شانزدهم حزیران رومی (ماه ژوئن فرنگی) و تقریباً در اوایل تابستان. از آن پس هرچهار سال یک روز این جشن عقب‌تر ماند و در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری، نوبت جشن نوروز به اوّل حمل رسید. و در سال ٤٦٧، نوروز به بیست و سوّم برج حوت افتاد، یعنی ۱۷ روز مانده به پایان زمستان.

در این سال به فرمان سلطان جلال‌الدّین ملک‌شاه سلجوقی ترتیب تقویم جلالی نهاده شد و بر اساس آن، موقع جشن نوروزی در بهار هر سال

مقارن تحویل آفتاب به برج حمل تثبیت شد، و بدین منظور مقرّر شد که هر چهار سال یک روز بر تعداد ایّام سال بیفزایند و سال چهارم را ۳٦٦ روز حساب کنند و پس از هر ۲۸ سال، یعنی گذشتن هفت دورهٔ چهار ساله، چون دورهٔ چهار سالهٔ هشتم فرا رسد به‌جای آنکه به آخرین سال این دوره یک روز بیفزایند این روز را به نخستین سال دورهٔ بعد یعنی دورهٔ نهم اضافه کنند. بدین ترتیب سال جلالی نزدیک‌ترین سال‌های جهان شد به سال شمسی حقیقی که ۳٦۵ روز و ۵ ساعت و ٤۸ دقیقه و ٤٦ ثانیه است.

وجه تسمیهٔ نوروز از نظر دهخدا

پیدایش و تسمیهٔ نوروز:

ایرانیان باستان جشنی داشته‌اند به نام فروردگان (فروردیان) و آن ده روز طول می‌کشیده. فروردگان که در پایان سال گرفته می‌شد ظاهراً در واقع روزهای عزا و ماتم بوده نه جشن و شادی، چنان‌که بیرونی راجع به همین روزهای آخر سال در نزد سغدیان[1] گوید:

«در آخر ماه دوازدهم: خشوم، اهل سغد برای

---

[1] سغدیان، از هزارهٔ دوم پیش از میلاد در نواحی میانهٔ سمرقند و رود زرافشان زندگی می‌کردند. سغد سرزمینی است شامل تاجیکستان کنونی و بخش خاوری ازبکستان کنونی که در روزگار هخامنشیان و اشکانیان بخشی از شاهنشاهی ایران بوده است. (محقّق)

اموات قدیم خود گریه و نوحه سرایی کنند و چهره‌های خود را بخراشند و برای مردگان، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها گذارند.» (آثار الباقیه، ص ۲۳۵)

و ظاهراً به همین سبب جشن نوروز که پس از آن می‌آمده علاوه بر آنکه روز اوّل سال محسوب می‌شده، روز شادی بزرگان بوده است. (گاه‌شماری، ص ۷۳ ـ ۷۷)

اشعار فردوسی پیرامون پادشاهی جمشید در نوروز

فردوسی که بدون شک موادّ شاهنامهٔ خود را مع‌الواسطه از خدای‌نامک و دیگر کتب و رسائل پهلوی اتخاذ کرده، اندر پادشاهی جمشید گوید:

از این داستان برمی‌آید نوروز را به معنای روز نو و تازه، یعنی روزی که سال نو بدان آغاز گردد می‌دانسته‌اند.

ابوریحان بیرونی گوید: «از رسم‌های پارسیان، نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه، و زین جهت روز نو نام کردند، زیراک پیشانی سال نو است.» (التفهیم، تصحیح همایی، ص۲۵۳)

دربارهٔ پیدایش نوروز افسانه‌های بسیار نقل شده که هرچند اساطیر است امّا تواتر آن اخبار وجه تسمیهٔ نوروز و هم‌چنین قدمت انتساب آن به اعصار آریایی، نیک آشکار می‌گردد.

بررسی آداب و سنن مطرح شده در نوروز از نگاه برخی نویسندگان اسلامی

آداب جشن نوروز:

به طور کلّی از مراسم نوروز در دربار شاهنشاهان هخامنشی و اشکانی اطّلاعات دقیقی در دست نیست، امّا از آداب برگزاری جشن نوروز در عهد ساسانیان اطّلاعات گران‌بهایی موجود است؛ اینک خلاصه‌ای از آن:

در بامداد نوروز، شاهنشاه جامه‌ای که معمولاً از برد یمانی بود بر تن می‌کرد و زینتی بر خود استوار می‌فرمود و به تنهایی در دربار حاضر

می‌شد و شخصی که قدم او را به فال نیک می‌گرفتند بر شاه داخل می‌شد.

خیّام گوید: «آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد ـ که آخر ملوک عجم بود ـ چنان بوده است که در روز نخست، کس از مردمان بیگانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرّین پُر می و انگشتری و درمی و دیناری خسروانی، و یک دست خوید سبز رسته و شمشیری و تیری و کمان و دوات و قلم و اسبی و غلامی خوب‌روی، و ستایش نمودی

و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان:

شها به جشن فروردین، به ماه فروردین، آزادی گزین، به روان و دین کیان، سروش آورد تو را دانایی و بینایی به کاردانی، و دیر زی و با خوی هژیر، و شاد باش بر تخت زرّین و انوشه خور به جام جمشید و رسم نیاکان در همّت بلند و نیکوکاری و ورزش و داد و راستی نگاهدار. سرت سبز باد و جوانی چو خوید، اسبت کامکار و پیروز، و تیغت روشن و کاری به دشمن، و بازت گیرا و خجسته به شکار، و کارت راست چون تیر، و هم کشوری بگیر نو، بر تخت با درم و دینار، به پیشت هنری و دانا گرامی و درم خوار، و سرایت آباد و زندگانی بسیار.

چون این بگفتی چاشنی کردی و جام به ملک دادی و خوید در دست دیگر نهادی و دینار و درم در پیش تخت او بنهادی، و بدین آن خواستی که روز نو و سال نو هرچه بزرگان اوّل دیدار چشم بر آن افکنند تا سال دیگر شادمان و خرّم با آن چیزها در کامرانی بمانند و آن بر ایشان مبارک گردد، که خرّمی و آبادانی جهان در این چیزهاست که پیش ملک آوردندی.» (نوروز نامه، ص ۸۱)

«در هریک از ایّام نوروز پادشاه بازی سپید پرواز

می‌داد. و از چیزهایی که شاهنشاهان در نوروز به خوردن آن تبرّک می‌جستند، اندکی شیر تازه و خالص و پنیر نو بود. و در هر نوروزی برای پادشاه با کوزه‌ای آهنین یا سیمین آب برداشته می‌شد، در گردن این کوزه قلاّده‌ای قرار می‌دادند از یاقوت‌های سبز که در زنجیری زرّین کشیده و بر آن مهره‌های زبرجدین کشیده بودند؛ این آب را دختران دوشیزه از زیر آسیاب‌ها برمی‌داشتند.»
(المحاسن و الأضداد، ص ۲۳٤)

به روایت جاحظ: «چون نوروز به شنبه می‌افتاد پادشاه می‌فرمود که از رئیس یهودیان چهار هزار درهم بستانند و کسی سبب این کار را نمی‌دانست جز اینکه این رسم بین ملوک جاری شده و مانند جزیه گردیده بود. بیست و پنج روز پیش از نوروز در صحن دارالملک، دوازده ستون از خشت خام برپا می‌شد که بر ستونی گندم و بر ستونی جو و بر ستونی برنج و بر ستونی باقلا و بر ستونی کاجیله و بر ستونی ارزن و بر ستونی ذرّت و

بر ستونی لوبیا و بر ستونی نخود و بر ستونی کنجد و بر ستونی ماش می‌کاشتند، و اینها را نمی‌چیدند مگر به غنا و ترنّم و لهو.

در ششمین روز نوروز این حبوب را می‌کندند و میمنت را در مجلس می‌پراکندند و تا روز مهر از ماه فروردین [١٦ فروردین] آن را جمع نمی‌کردند. این حبوب را برای تفأّل می‌کاشتند و گمان می‌کردند که هریک از آنها که نیکوتر و بارورتر شود محصول آن در آن سال فراوان خواهد بود. و شاهنشاه به نظر کردن در جو به ویژه تبرّک می‌جست.» (المحاسن و الأضداد، ص ٢٤٣)

شاه در این روزها بار عام می‌داد و ترتیب آن را به طرق گوناگون نوشته‌اند.

ابوریحان بیرونی گوید: «آیین پادشاهان ساسان در پنج روز اوّل فروردین [نوروز عامّه] چنین بود که: شاه به روز اوّل نوروز ابتدا می‌کرد و عامّه را از جلوس خویش برای ایشان و احسان بدیشان می‌آگاهانید. در روز دوّم برای کسانی که از عامّه رفیع‌تر بودند، یعنی دهگانان و اهل آتشکده‌ها، جلوس می‌کرد. در روز سوّم از برای اسواران و موبدان بزرگ، و در روز چهارم برای افراد خاندان و نزدیکان و خاصّان خود، در روز پنجم برای پسر و نزدیکان خویش، و به هریک

از اینان در خور رتبت اکرام و انعام می‌نمود، و چون روز ششم فرا می‌رسید از ادای حقوق مردم فارغ می‌شد و از این پس، نوروز از آنِ خود او بود و دیگر کس جز ندیمان و اهل انس و شایستگان خلوت، به نزد او نمی‌توانست برود.» (آثار الباقیة، ص ۲۱۹)

هم‌چنین در ایّام نوروز، نواهایی خاص در خدمت پادشاه نواخته می‌شد که مختصّ همان ایّام بود. در بامداد نوروز مردم به یکدیگر آب می‌پاشیدند و این رسم در قرن‌های نخستین اسلامی نیز رایج بوده است. دیگر هدیه دادن شکر، متداول بود.

نویسندگان اسلامی برای علّت این دو امر، افسانه‌هایی چند نقل کرده‌اند.

برافروختن آتش در شب نوروز توسط هرمزد پسر شاپور

«هم‌چنین در شب نوروز آتش برمی‌افروختند.» (بلوغ الأرب، ج ۱، ص ۳۸٦)

و این رسم تا زمان عباسیان نیز در بین‌النّهرین ادامه یافت.

«و نخستین کسی که این رسم را نهاد، هرمزد شجاع پسر شاپور پسر اردشیر بابکان است.» (آثار الباقیة، ص ۲۱۸)

استقبال و ترویج خلفا از نوروز به جهت أخذ هدایا و تحفه‌ها

نوروز در عصر خلفا:

در دربارهای نخستین، خلفای اسلامی به نوروز اعتنایی نداشتند ولی بعدها خلفای اموی برای افزودن درآمد خود، هدایای نوروز را از نو معمول داشتند.

«بنی‌امیّه هدیه در عید نوروز را بر مردم ایران تحمیل می‌کردند که در زمان معاویه تعداد آن به پنج تا ده میلیون درم بالغ می‌شد.» (تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۲)

و امیران ایشان برای جلب منافع خود مردم را به اهدای تحف دعوت می‌کردند.

«نخستین کسی که در اسلام هدایای نوروز و مهرگان را رواج داد، حجّاج بن یوسف ثقفی بود. اندکی بعد این رسم نیز از طرف عمر بن عبدالعزیز به عنوان گران آمدن اهدای تحف بر مردم منسوخ گردید.» (بلوغ الأرب، ج ۱، ص ۳۸۷)

ولی در تمام این مدّت ایرانیان مراسم جشن نوروز را برپا می‌داشتند.

«در نتیجهٔ ظهور ابومسلم خراسانی و روی کار آمدن خلافت عبّاسی و نفوذ برمکیان و دیگر وزرای ایرانی و تشکیل سلسله‌های طاهریان و

صفّاریان، جشن‌های ایرانی دوباره رونق یافتند. گویندگان دربارهٔ آنان قصائد پرداختند و نویسندگان مانند حمزهٔ اصفهانی، مؤلّف "اشعار السائرة فی النّیروز و المهرجان"، آنها را مدوّن ساختند.» (آثار الباقیة، ص ۳۱)[1]

تا اینجا مطالبی در تبیین مسألهٔ نوروز و مسائلی که در پیرامون آن موجود است از لغت‌نامهٔ دهخدا نقل شد، و گرچه سخن تا حدودی به درازا کشید ولی بیان این مطالب خالی از لطف و دقّت نمی‌باشد. و چنانچه از مضامین این توضیح پیدا است مطلب کاملاً استیفاء شده و جای ابهامی پیرامون اصل و واقعیّت این پدیده وجود ندارد.

و امّا نسبت به مطالبی که از مجموع تألیفات گوناگون و منابع مختلف به‌دست می‌آید، به چند نکته می‌توان اشاره نمود:

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا، لغت «نوروز».

نوروز یک پدیدهٔ خارجی و تکوینی غیر مرتبط به آداب و رسوم توهّمی

نکتهٔ اوّل اینکه: نوروز به عنوان یک پدیدهٔ تکوینی و واقعیّت خارجی عبارت است از تحویل خورشید به برج حَمَل، که ابتدای شروع سال شمسی بر این اساس می‌باشد؛ زیرا تاریخ میلادی نیز تاریخ شمسی است ولی ابتدای آن اوّل ژانویه مصادف با یازدهم دی ماه می‌باشد. و همین‌طور سایر تواریخ مانند جلالی و غیره که معیار برای حرکت، گردش زمین به دور خورشید است نه گردش ماه به دور زمین.

بنابراین چه نوروز را دقیقاً هنگام تحویل شمس به برج حَمَل بدانیم یا روز دوازدهم دی‌ماه که اوّل ژانویهٔ مسیحی و میلادی می‌باشد یا غیر آن، بالأخره یک پدیدهٔ خارجی است و ارتباطی به اعتباریّات و رسوم و عادات و توهّمات ندارد، و تاریخی که بر این اساس بنا نهاده شود یک واقعیّت خارجی است نه اعتباری و تخیّلی؛ حال کاری به این نداریم که مبنای در وقت و زمان و تعیین امور را باید بر مبنای تاریخ شمسی قرار داد یا قمری، هجری باشد یا میلادی، که این سخن در آینده خواهد آمد.

بنابراین اگر ما بخواهیم تاریخی بر اساس

شمسی قرار دهیم نه قمری، هیچ ایرادی ندارد که روز اوّل سال را از زمان تحویل شمس به برج حمل فرض نماییم و این واقعه و پدیدهٔ خارجی را به عنوان مبدأ شروع یک سال خورشیدی مدّ نظر قرار دهیم. تا اینجای مسأله مشکل و ایرادی نخواهد بود؛ زیرا معیار در وضع و قرارداد، به یک واقعه و حادثهٔ خارجی بازمی‌گردد نه تخیّلی و توهّمی و اعتباری.

امّا سخن در نکته‌های پس از این است که باید بدان‌ها توجّه نمود و صحیح را از سقیم بازشناخت.

علّت اشتهار و تسمیهٔ این روز به نوروز

و امّا نکتهٔ دوّم: علّت اشتهار و تسمیهٔ این روز به نوروز است. و چنانچه گذشت، بعضی وجه این تسمیه را خلقت آسمان و زمین در این روز دانسته‌اند که هر هفت کوکب در اوج تدویر بوده‌اند و اَوجات در نقطهٔ اوّل حَمَل قرار داشتند و

در این روز امر شد که به سیر و گردش درآیند، و آدم علیه السّلام در این روز خلق گردید، و لذا این روز را نوروز نامند.

مجعول و بی‌مدرک بودن استناد خلقت زمین و آسمان و حضرت آدم به نوروز

مطلبی که در اینجا از قلم افتاده است و مغفول واقع شده این است که: برای این مدّعا هیچ مدرکی ارائه نگردیده است و به صرف اینکه: «گویند»، بسنده شده است؛ و امّا اینکه گوینده چه کسی است و چه منبعی است، اشاره نشده است؛ بنابراین از حیث فنّی و اتقان از درجهٔ اعتبار ساقط است.

و انسان عاقل اعتقاد و باورهای تاریخی خویش را بر اساس شایعه و حدس بنا نمی‌نهد و به آن معتقد نمی‌گردد.[1]

علاوهٔ بر این، اینکه گفته می‌شود خلقت عالم در این روز بوده است، چگونه با استقرار خورشید در اوّل برج حَمَل سازگار است؟ مگر خورشید و ابراج و ستارگان و زمین، اجزای این

---

[1] جهت اطّلاع پیرامون لزوم یقین‌آور بودن ادلّهٔ مسائل اعتقادی و تاریخی رجوع شود به مهر فروزان، ص ۱۲۲؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۷۸؛ تفسیر المیزان، طبع جامعة المدرسین، ج ۸، ص ٦٢ و ١٤١؛ ج ١٠، ص ٣٥١؛ ج ١٢، ص ٢٦٢؛ ج ١٤، ص ١٣٣.

عالم نمی‌باشند؟ و چگونه ممکن است که ابتدای خلقت عالم از تحویل خورشید به برج حمل باشد در حالی‌که هنوز خورشید و حملی خلق نشده است؟!

و اگر مقصود، خلقت نیست بلکه گردش عالم افلاک و ستارگان است نه اصل خلقت و وجود آنها، در این صورت با لفظ خلقت چه تناسبی خواهد داشت؟ مضافاً بر اینکه چه ترجیحی در ابتدای نقطهٔ حمل وجود دارد که در سایر نقاط از این دایرهٔ بیضوی شکل وجود نداشته است؟

علاوه اینکه گردش زمین به دور خورشید که بر اساس تشکیل دایرهٔ بیضوی، شکل می‌گیرد چه ارتباطی با گردش سایر کُرات سماوی و کهکشان‌ها و ستارگان و سیّارات دارد که حرکت آنها موقوف بر تحویل شمس به برج حمل باشد؟

بنابراین، نتیجه‌ای که از ایرادها و اشکالات بر این گفتار به‌دست می‌آید این است که: علّت اینکه نوروز را روز خلقت آسمان و زمین و روز حرکت زمین به دور خورشید و نیز حرکت سایر افلاک بر مدار خویش در این روز بدانیم، خرافهٔ محض و از جملهٔ اباطیل و مزخرفات می‌باشد.

و امّا اینکه بعضی گفته‌اند در روز نوروز خداوند آدم علیه السّلام را آفرید، در هیچ منبع و مدرک موثّقی این قضیّه یافت نشده است ـ چنانچه پس از این در بحث از روایات و اخبار خواهد آمد ـ و در کتب پیشینیان نیز چنین مطلبی ذکر نشده است، و تازه اگر چنین باشد دلیل بر این نمی‌شود که سال نو بر این اساس و بدین جهت آغاز شود و این روز مبدأ تاریخ شمرده شود.

و از آنجا که به نظر می‌رسد اساس این رسوم و عادات بر پایهٔ خرافات و افسانه‌ها می‌باشد ـ چنانچه ذکر شده است ـ قاعدتاً استناد این قضیّه به جمشید شاهنشاه ایرانی موجّه‌تر می‌نماید؛ چنانچه گفته‌اند که:

احتمال پیدایش نوروز از روز جلوس جمشید بر تخت مرصّع در آذربایجان

جمشید که او اوّل، جم نام داشت ـ و عَربان او را منوشلخ گویند ـ سیر عالم می‌کرد، چون به

آذربایجان رسید فرمود: تخت مرصّعی بر جای بلندی رو به جانب مشرق گذارند و خود تاج مرصّعی بر سر نهاده بر آن تخت بنشست. همین‌که آفتاب طلوع کرد پرتوش بر آن تخت و تاج افتاد، شعاعی در غایت روشنی پدید آمد، مردمان از آن شاد شدند و گفتند: این روز نو است. و چون به زبان پهلوی شعاع را «شید» می‌گویند، این لفظ را بر جم افزودند و او را جمشید خواندند و جشن عظیم کردند، و از آن روز این رسم پیدا شد.[1]

با توجّه به توجیهات افسانه‌ای که گذشت، به نظر می‌رسد این توجیه اخیر دربارهٔ جمشید اقرب به واقع باشد و چنین قضیّه‌ای شاید اتّفاق افتاده باشد، خصوصاً که گفته‌اند در نوروز خاصّه که نام آن روز خرداد است و آن ششم فروردین

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا، لغت «جمشید»، به نقل از برهان قاطع.

ماه است جمشید بر تخت نشست و خاصّان خود را طلبید و به آنها گفت که خود را بشویند و سجدهٔ شکر بجای آورند، و هر سال بدین منوال عمل می‌نمود.

این توجیه نیز گرچه ممکن است بر اساس یک قضیّهٔ تاریخی صورت گرفته باشد، ولی نفس آن واقعه و قضیّهٔ خارجی بسیار سخیف و بی‌اساس می‌باشد؛ آخر این چه توجیهی است برای شروع سال که پادشاهی بر منطقه‌ای گذر کند و دستور دهد تختش را بالای تپّه‌ای بگذارند و چون آفتاب بر آن تخت بتابد همگان به شادی و شعف و پای‌کوبی برخیزند، و آن روز را روز اوّل سال و شروع تاریخ قلمداد کنند!!

آیا حکایتی مسخره‌تر از این می‌توان تصوّر نمود که قومی اساس امور و ضوابط کارهای خویش را بر آن بنهند و هم‌چنان بر اساس آن حادثهٔ سفیهانه و ابلهانه، پای برجا بمانند و تبعیّت کنند؟ آخر تخت جمشید و تپّهٔ آذربایجان چه ارتباطی با سال و مبدأ تاریخ و حرکت شمس و زمین دارد؟!

عدم وجود دلیل موجّه و عقلایی برای انتخاب نوروز به عنوان روز اوّل سال

بنابراین روشن شد که علّت انتخاب نوروز به

عنوان روز اوّل سال در اقوام گذشتهٔ ایرانی، هیچ دلیل موجّه و عقلایی نداشته است و تحویل سال نو که عبارت است از اقتران شمس با اوّل برج حَمَل، پس از قرن‌ها از ظهور اسلام به واسطهٔ علمای هیئت تدوین گردیده است. چنانچه نوروز در ایرانیان پیش از عهد ساسانی اوّل بهار بوده است و در دورهٔ ساسانی در فصول مختلف سال گردش می‌کرد، و لذا در نخستین سال تاریخ یزدگردی نوروز مصادف با شانزدهم حزیران رومی و تقریباً در اوائل تابستان بوده است تا اینکه در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری نوروز به اوّل حمل رسید و در سال ٤٦٧ نوروز به بیست و سوّم برج حوت افتاد، یعنی هفده روز مانده به پایان زمستان، که در این سال به فرمان سلطان جلال‌الدّین ملک‌شاه سلجوقی تقویم جلالی تدوین گردید و نوروز را در تحویل شمس به برج حمل تثبیت کردند و از آن تاریخ یعنی سنهٔ ٤٦٧ هجری قمری به بعد، سال شمسی حقیقی را ۳٦٥ روز و ٥ ساعت و ٤٨ دقیقه و ٤٦ ثانیه قرار دادند.

متغیّر بودن نوروز در دوران ایران باستان

بنابراین در دوران ایران باستان، نوروز هیچ‌گاه به عنوان یک روز معیّن و

ثابت در طول سال نبوده است و در هر دوره‌ای در گردش و نوسان بسر می‌برده است، و در سنهٔ ٤٦٧ هجری قمری بود که دستور داده شد شروع سال شمسی از اقتران شمس با برج حمل آغاز شود و این روز را به عنوان نوروز، ثابت و پابرجا قرار دهند و دیگر گردش نوروز را در فصول مختلف از میان برداشتند.

و امّا نکتهٔ دیگر دربارهٔ برگزاری جشن‌ها و مراسمِ به‌خصوص در این ایّام است که با توجّه به سخافت اصل نوروز و عدم استقرار آن در روز معیّن از سال، دیگر چه توجیهی برای این مراسم و محافل و رسوم می‌تواند باشد؟!

سالی که یک زمان، اوّل برج حَمَل شروعش باشد و در زمان دیگر، پاییز و زمستان، چه انگیزه‌ای برای جشن و سرورش وجود دارد؟! و چه ارزش و امتیازی در پس این عادات و رسوم می‌باشد؟!

بی‌توجّهی به محتوای پوچ و متوهَّم نوروز، علّت شیوع آن در بین مسلمانان

و نکتهٔ آخر اینکه: چنان‌که گذشت، ورود این عادات و پذیرش نوروز به عنوان روز شادی و

مسرّت از ناحیهٔ ایران و توسّط برخی از زمام‌داران و حکّام بنی‌امیّه و پس از آن به واسطهٔ تسلّط آل برامکه بر زمام امور مسلمین در دوران بنی‌عبّاس بوده است، و مسلمین در این قضیّه بدون توجّه به محتوای پوچ و توهّمی آن و بدون دقّت در کیفیّت برگزاری رسوم و انطباق آن با موازین عقلی و شرعی، بدان پرداخته و آن را در میان خود ساری وجاری ساختند.

بنابراین، اینکه گفته می‌شود: «علّت پذیرش ایرانیان باستان این روز را، به عنوان روز اوّل سال و شکوفایی طبیعت و سپری شدن دوران خموشی و خمودی و آغاز فصل طراوت و روییدن گل‌ها و درختان بوده است» صرف نظر از غیر موجّه بودن ـ چنانچه خواهد آمد ـ این نیز به طور کلّی اصل و بنیادی نداشته است و مردم باستان به ملاحظهٔ حکّام و سلاطین زمان خود، به دل‌خواه و سلیقهٔ خود، روزهایی از سال را به برگزاری و انعقاد این مجالس و پرداختن به عادات و رسوم خاص می‌گذراندند.

فصل دوّم : نوروز از منظر عقل و شرع

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

حال پس از بیان این نکات و روشن شدن اینکه: نوروز اوّلاً هیچ اساس و پایه‌ای عقلانی و منطقی در عرف و آداب ایران باستان نداشته است، و ثانیاً به عنوان روز خاص در تمام قرون و اعصار مطرح نبوده است بلکه در هر زمانی و حکومت هر شاه و سلطانی در فصلی از فصول سال برگزار می‌شده است، و ثالثاً ورود آن به جامعهٔ مسلمین نه از ناحیهٔ لواداران و زعمای دین، که از جانب ایرانیان و بالخصوص برمکیان در زمان خلفای عبّاسی بوده است، به بیان و توضیح نفس خودِ این عادات و رسوم و تصوّر آن به عنوان عید و موسم خاص خصوصاً از ناحیهٔ شرع و اسلام می‌پردازیم و میزان قرب و بُعد آن را با موازین منطقی و عقلی و شرعی بیان می‌کنیم.

عید از منظر ملل و اقوام مختلف

عید در عرف ملل و اقوام، به مراسم و عاداتی گفته می‌شود که به جهت ظهور پدیده و حادثه‌ای

چشم‌گیر و خوشایند و غیر عادی ـ نه مانند سایر حوادث و پدیده‌های گوارا و خوشایند که در طول هفته و ماه و سال برای افراد پیدا می‌شود ـ که برای اشخاص حاصل می‌شود، موجب به‌جای ماندن خاطره‌ای دل‌پذیر و به‌یاد ماندنی و ماندگار در نفس و ذهن آدمی می‌گردد به نحوی که انسان مایل است پیوسته خاطرهٔ آن واقعه و قضیّه را در زندگی و حیات خویش تجدید نماید و آن را همیشه زنده نگه دارد. و طبیعی است که این حادثه قطعاً باید از ویژگی و امتیاز خاصّی برخوردار باشد

تا بتواند در نفوس و اذهان، جاودانه بماند و برای تجدید عهد و یاد آن از خود اشتیاق و رغبت خاص نشان دهند؛ و این نکته کاملاً واضح و آشکار است.

مثلاً در میان ملل ـ صرف نظر از مراسم و اعیاد مذهبی ـ به اعیاد و عاداتی این‌چنین، اعیاد ملّی و مراسم ملّی گفته می‌شود؛ زیرا تعلّق و انتساب چنین پدیده‌ای، به گروه خاصّ و مذهب ویژه‌ای اختصاص ندارد، چنانچه برای استقلال مِلل و کشورها از زیر یوغ ظلم و ستم، چنین مراسمی هر ساله بپا می‌دارند و مردم در آن به شعف و شادی می‌پردازند و مظالم دوران سابق و حوادث روزگار گذشته را بازگو می‌کنند و به نتایج و دستاوردهای این انقلاب و استقلال اشاره می‌نمایند.

و نیز برای تغییر نظامی به نظام دیگر مانند نظام شاهنشاهی به جمهوریّت، این قضیّه وجود دارد و امروزه مشاهده می‌کنیم با وجود گذشت بیش از سه دهه از تغییر نظام سلطنتی، هنوز مراسم جشن و رسوم خاص رایج می‌باشد. و همین جشن و یادبود در میان افراد و خانواده‌ها به صورت‌های مختلف، مانند جشن تولّد و یا یادبود ازدواج و نیز یادبود فوت عزیزان و گذشتگان دیده می‌شود.

البتّه بعضی در این یادبودها و مجالس سنوی،

بیشتر از آن‌که برای متوفّای خویش بیندیشند، به خاطر جلب منافع دنیوی و اشباع هوس‌های نفسانی خویش آن را برگزار می‌کنند؛ و در حالی‌که استخوان‌های متوفّای آنان خاک و رماد گشته، هنوز دست از مراد برنمی‌دارند و هر سال با القاب و عناوین پر طمطراق و پخش اعلامیّه‌ها و تبلیغات گسترده و برگزاری مجالس متعدّده و دعوت از مردم و صرف مخارج نجومی، به تصوّرات و توقّعات موهومی خویش جامهٔ عمل می‌پوشانند؛ و در حالی‌که آن مسکین در قبر و عالم برزخ، به حساب و کتاب و محاسبهٔ اعمال و رفتار خویش در دار دنیا گرفتار می‌باشد و باید از عهدهٔ یکایک افعال و کردار خود در طول حیات و ارتباط با دیگران برآید، متصدّیان امر و بازماندگان او برای هرچه باشکوه‌تر و چشم‌پرکن‌تر نمودنِ مراسم بر سر یکدیگر می‌کوبند و گوی سبقت از یکدیگر می‌ربایند، گویی اصلاً آخرتی و حسابی و حشر و نشری و سؤال و جوابی

و برزخ و قیامتی وجود ندارد و همهٔ این قضایا مربوط به دیگران است.

ارزش و بهای هر فرد به اندازهٔ آن چیزی است که نیکو می‌شمرد

کلامی بسیار زیبا و دل‌نشین و حکمت‌آموز از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل شده که می‌فرماید:

قیمَةُ کُلِّ امرِئٍ ما یُحسِنُه؛[1] «ارزش و مقدار هر فرد به اندازهٔ آن چیزی است که او را نیکو می‌شمرد و به او بها می‌دهد و از او خوشش می‌آید و آن را پیوسته مطرح می‌سازد.»

این کلام، سخن بسیار حکیمانه و عبرت‌آموزی است و انسان می‌تواند آن را در موارد مختلف و ارتباطات خود با دیگران و ارزیابی میزان عقل و احساسات افراد در زمینه‌های مختلف زندگی و تصرّفات، به کار گیرد و استفاده نماید؛ و به همین جهت است که فرموده‌اند: «یُعرَف المرءُ بصدیقِه؛[2] آدمی را با دوست صمیمی و محرم راز او می‌توان محك زد و او را ارزیابی نمود.»

---

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ١٥٤.

[2] وسائل الشّیعة، ج ٤، ص ٢٠٧؛ بحار الأنوار، ج ٧١، ص ١٩٢: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم: "المرء علی دین خلیله و قرینه؛ روش آدمی بر طبق مذهب و سیرهٔ دوست صمیمی و رفیق دل‌بندش خواهد بود."»

بر همین اساس، رشته‌ای که یک طلبهٔ علوم دینی و یا دانشجوی علوم متعارف امروزی برمی‌گزیند می‌تواند از نگرش شخصیّتی وی به معیارها و ارزش‌های او پرده بردارد؛ و نیز در مسایل و رخدادهای اجتماعی و سیاسی، از کیفیّت گفتار و تمایل اشخاص به حوادث و تصرّفات افراد می‌توان به مقدار عقل و فهم و معرفت شخص نسبت به حقایق و واقعیّات پی برد.

وصول به مرتبهٔ الله اکبر، عالی‌ترین مرتبهٔ کمال بشری

به عنوان نمونه و مثال، به یکی از رویدادهای تاریخی اسلام اشاره می‌کنیم:

به عنوان مقدّمه باید به این نکته توجّه نمود که عالی‌ترین و راقی‌ترین مرتبهٔ کمال در خلقت بشر، وصول به مرتبهٔ «الله اکبر» در تکامل توحیدی و تجرّد است،

یعنی مرتبت عالی‌تر از هر تعیّن و توصیف حتّی نفی تعیّن و توصیف؛ به این معنا که در حقیقت کلمهٔ «لا إله إلّا اللَه» نفی هر تعیّن و تشخّص از غیر ذات باری و اثبات آن برای حضرت احدیّت است، و این مرتبه مادون حقیقت اللَه اکبر است؛ زیرا در این عرصه هیچ توصیف و نعتی حتّی به عنوان نفی آن از ذات ربوبی، به پروردگار نسبت داده نشده است.[1] و این مرتبه منحصراً در شریعت اسلام و با تربیت و آیین اسلام جایگاه خود را بازیافته است و دسترسی بدان ممکن گردیده است؛ و لذا مشاهده می‌کنیم که شعار اسلام در اذان و اقامه و تکبیرات عید فطر و قربان، کلمهٔ مبارکهٔ «اللَه اکبر» است و برای وصول به این مرحله، شریعت اسلام نماز را اختیار فرموده است و به عنوان مقدّمهٔ نماز، شش تکبیر در اذان و چهار تکبیر در اقامه و یك تکبیر به عنوان تکبیرة الإحرام مقرّر کرده است، و اگر تکبیرهای مستحبّهٔ افتتاحیّه را به آن اضافه نماییم، که

---

[1] رجوع شود به لبّ اللّباب، ص ٧٤؛ حریم قدس، ص ٢٦؛ نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٩٦؛ تفسیر آیه نور، ص ١٢٢.

تعداد آن بسیار بیشتر خواهد شد.

نماز عالی‌ترین مقدّمه برای وصول به مرتبهٔ الله اکبر

حال شرع مقدّس، مقدّمهٔ وصول به این مرتبهٔ عالیه را ـ که بالاترین رتبه از مراتب وجودی و کمال بشریّت است ـ نماز تعیین کرده است و افراد را برای چنین مرتبه‌ای مهیّا نموده است و راه را به آنان نشان داده است و در شعار خود به عنوان بهترین عمل از آن یاد نموده است[1] و چهار بار در اذان و اقامه با عبارت: «حیَّ علیٰ خیرِ العمل» از آن تعبیر نموده است.

در حالی‌که احکام و تکالیف در اسلام که مورد توجّه و عنایت خاصّ شرع مقدّس است یکی و دو تا نیست، چه احکام عبادی مانند حجّ و روزه و چه احکام اقتصادی چون خمس و زکات و چه احکام اجتماعی همچون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و چه احکام عائلی مانند نکاح و طلاق و غیره، ولی هیچ‌کدام

[1] فقه الرّضا علیه السّلام، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۵۰.

از اینها به اندازهٔ نماز بر آن تأکید نشده است و با عبارت: «حیَّ علیٰ خیرِ العمل» از آن نام برده نشده است.

این قضیّه آن قدر در فرهنگ و آیین اسلام عجیب و غریب می‌نماید که قبولی آن نزد پروردگار موجب قبولی سایر تکالیف، و عدم مقبولیّت آن موجب ویرانی و تخریب سایر اعمال شمرده شده است و با تعبیر: «إن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها و إن رُدَّت رُدَّ ما سِواها»[1] از آن سخن گفته‌اند؛ و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگام نزدیک شدن وقت نماز حالش دگرگون می‌شد و می‌فرمود: «اَرِحنا یا بلال»؛[2] یعنی زمان اتّصال با محبوب فرا رسیده است.

و حتّی این تکلیف در حال غرق شدن نیز ساقط نمی‌شود،[3] یعنی اتّصال با ذات احدیّت تا آخرین لحظهٔ حیات باید مستمر باقی بماند و با آن اتّصال انسان از این دنیا رخت به سرای آخرت درکشد.

و در روز عاشورا در آن شرایط بحرانی و غیر عادی، هنگام ظهر فرزند رسول خدا به اتّفاق اصحاب خود به اقامهٔ نماز می‌ایستد و بعضی از

---

[1] فلاح السائل، ص ۱۲۷.

[2] مفتاح الفلاح، ص ۱٤۱؛ رسائل شهید ثانی (رسالهٔ اسرار الصلاة)، ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

[3] وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱٤۱؛ ج ۸، ص ٤۵۰.

اصحاب در جلوی آن حضرت بدن خود را سپر آماج تیرهای قساوت و جهالت ساخته بودند.[1]

ترجیح عمر بن خطّاب دیدگاه خویش را بر دیدگاه حامل وحی در باب اذان و إقامه

حال در چنین شرایطی می‌بینیم که عمر بن خطّاب، خلیفهٔ ثانی با منظری متفاوت و دیدگاهی متغایر با دیدگاه اسلام، به حذف این شعار «حیَّ علیٰ خیرِ العمل» می‌پردازد و آن را از اذان و اقامه برمی‌دارد و بدعت می‌گذارد و انحراف در شعار اسلام و کلام وحی به وجود می‌آورد و دیدگاه خود را بر دیدگاه حامل وحی، رسول اکرم ترجیح می‌دهد. و به بهانهٔ اینکه: اگر این جمله در اذان و اقامه باشد مردم دیگر به سراغ جنگ و جهاد

[1] بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٢١.

نمی‌روند و کشورگشایی آقایان در معرض تهدید قرار گرفته و متوقّف خواهد شد، به‌جای آن عبارت: «الصّلاة خیرٌ من النّوم؛ نماز بهتر از خواب است» را قرار داد.[1] این شخصیّت و روحیّه، به نماز دیدگاه یك عمل تکراری و سمبولیك می‌دهد که برای خالی نبودن جایگاه عبادی دین، خداوند آن را تشریع کرده است؛ و صد البتّه از نقطه نظر اهمّیت و ارزش نسبت به سایر تکالیف در رتبهٔ آخر و پست‌تر قرار دارد تا چه رسد به جنگ و کشورگشایی و فتح بلاد و سلطهٔ حکومت مرکزی بر اقطار و اقطاب عالم.

در نزد چنین فردی ارزش نماز از خوابیدن و چرت زدن قدری افزون است و نه بیشتر! و لذا مشاهده می‌کنیم دیدگاه او نسبت به نماز جماعت نیز چنین است و تشریع جماعت را که به واسطهٔ اجتماع نفوس و تقویت نیروی روحانی و نورانی و اتّصال نمازگزار به مبدأ اعلیٰ است، به دیدگاه و بینش دیگری باز می‌گرداند و جنبهٔ سیاسی و چشم‌پرکن و عظمت اجتماعی آن را ملاک برای این تکلیف الهی می‌داند، و نماز

---

[1] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱٤۲؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱٥٦.

تراویح را که توسّط رسول خدا فُرادا و بدون جماعت تشریع شده است، به جماعت برمی‌گرداند[1] و بدین وسیله خود را هم‌طراز و هم‌افق پیامبر الهی قرار می‌دهد و بدعت می‌گذارد.

غیر مرتبط بودن ارزش‌های والای انسانی با ارتقای علوم بشری

و از اینجاست که ما می‌توانیم از روی رفتار و اعمال و سخنان افراد به میزان شخصیّت و فرهنگ آنان پی ببریم و تفکّرات و تمایلات و محوریّت نگرش‌های آنان را ارزیابی کنیم.[2]

در کتاب افق وحی،[3] حقیر به این نکته اشاره نموده که: ارتقای علوم بشری و تحوّل اعجاب‌آمیز تکنیک و تکنولوژی و کشف افق‌های مجهول اسرار خلقت، هیچ ارتباطی به میزان فرهنگ و ارزش‌های والای انسانی و

---

[1] بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۷.

[2] متأسّفانه این طرز تفکّر و نگرش انحرافی نسبت به تعالیم و شعارهای اسلامی در میان خود ما نیز وجود دارد و بدان توجّه و دقّت شایسته نمی‌شود؛ چنانچه به یاد دارم پس از پیروزی انقلاب ایران، یکی از علمای معروف نسبت به عزاداری دستجات در روز عاشورا گفته بود: «من نمی‌گویم عزاداری نکنید بلکه عزاداری را به صورت اجتماع و تظاهرات انجام دهید!»

[3] افق وحی، ص ۲۹۱.

کرامت نفس و تعالی روح و جان او ندارد، و سیر و گردش روزگار و توالی لیالی و ایّام، نه تنها بر بُعد معنوی و روحی او نیفزوده است بلکه به عکس، او را به سراشیبی سقوط اخلاقیّات و حرکت رو به قهقرا درآورده است و در هر زمینه از ظرفیّت‌های وجودی خود ـ چه انسانی و چه حیوانی ـ او را به مراتب نازلهٔ از سبعیّت و درندگی و وحشی‌گری و رذالت اخلاقی و اجتماعی ساقط نموده است.

در این زمان، زمان شکوفایی تمدّن و فرهنگ و افتخار اعصار و قرون، انسان به ظاهر متشخّص و دارای وجهه و شهرت را می‌بینید که به خاطر اجابت توقّعات حیوانی و رذیل خود، لخت مادرزاد به همراه سایر اراذل و اوباش در مرئیٰ و منظر خرد و کلان ظاهر می‌شود و به خودنمایی می‌پردازد!! آخر این چه مرتبه‌ای از سقوط و حیوانیّت است که بشر بدان مبتلا گردیده است و از آن ابائی ندارد، و سایرین نیز بی‌تفاوت به بهانهٔ عدم مداخله در مسائل و خواست‌های شخصی افراد، از کنار آن درمی‌گذرند و یا به آن نظاره می‌کنند؟

حال شما بنگرید یک مرد جا افتادهٔ شصت ساله در شب چهارشنبه‌سوری به میان خیابان می‌آید و با وسایل آتش‌زا خود را در زمرهٔ اطفال

و سفیهان قرار می‌دهد و از روی آتش می‌جهد و می‌گوید: «زردی من از تو، سرخی تو از من!»

خطیر بودن مسئولیّت متصدّیان و زعمای فرهنگی و اخلاقی جامعه

آنچه که در این قضایا به چشم می‌خورد و انسان از مشاهدهٔ آن شگفت‌زده می‌شود این است که گویی شأن و موقعیّت اجتماعی افراد و نیز مراتب علمی آنها در فنون مختلف و نیز میزان سنّ و سال ایشان، تأثیری در رفتار و گفتار و نگرش فرهنگی آنان ندارد و نگرش و دیدگاه فرهنگی و باورهای ذهنی آنها همانند سایر

افراد منحطّ و رذیل جامعه است. در اینجا مسئولیّت و وظیفهٔ متصدّیان و زعمای فرهنگی و اخلاقی جامعه بسی خطیر و قابل توجّه می‌شود و آنان را به مسئولیّت و تعهّدی فراتر از هم‌زیستی و ارتباط عادی و مدارای با جامعه فرا می‌خواند، و به صرف بقا و استمرار یک فرهنگ نمی‌توانند شانهٔ خود را از تبیین و تفسیر دیدگاه‌ها و نقطه نظرات خویش رها سازند؛ زیرا هر فرهنگ و سنّتی که امروزه به صورت عادت و روشی رایج در تار و پود عقاید و باورهای یک ملّت جا باز کرده است، روزی اصلاً و به طور کلی وجود خارجی نداشته است و صرفاً با ابراز سلیقهٔ یک فرد یا تمایل یک خودکامه به این رفتار، نشو و نما یافته و کم‌کم با استمرار آن توسّط هیأت حاکمه و یا افراد دیگر، به یک سیره و سنّت و فرهنگ تبدیل شده است.

حال باید دید که این آیین در ابتدای تولّد خود به چه منظور و قصد و سلیقه‌ای تشکیل شده است و چه اهداف و مقاصدی در پشت این سنّت وجود داشته است.

تغییر و تحوّل در اندیشه و فکر جامعه، اوّلین

رسالت انبیا و زعمای دین

و از اینجاست که ما به وظیفه و رسالت انبیای الهی و زعمای دین پی می‌بریم و متوجّه می‌شویم که: هدف و مقصد آنان صرفاً برقراری عدالت و امنیّت ظاهری و آرامش اجتماعی و دستورات عبادی نبوده است؛ بلکه در مرحلهٔ اوّل، رسالت آنها به تغییر و تحوّل فکر و اندیشهٔ جامعه، و حذف و محو انحرافات فکری و باورهای سنّتی ـ که در قبال فرهنگ و اندیشهٔ توحیدی و الهی می‌تواند بایستد و مقاومت کند ـ بازمی‌گردد.

البتّه پر واضح است که درک این مطلب تنها از عهدهٔ افرادی برمی‌آید که مشام جان و شمیم روانشان به حقایق عطرآگین منابع وحی و ملاکات شرع، مأنوس و مألوف شده است؛ و الاّ تصوّر نشود که هر ناپخته و خامی که چند ورقی از منابع و مصادر شرع رقم زده است بتواند به چنین حقیقتی واصل آید و از حاقّ و متن واقع سر برآورد و مبانی نورانی وحیانی را استقصاء کند و به آن اندیشهٔ والا دسترسی پیدا نماید. آری:

عدم جواز طرح مبانی دینی و حقایق شرعی از افراد غیر صالح

در اینجا باید صراحتاً عرض کنم: مسئولیّت عواقب و پیامدهای ناموزون جهالت و عدم ادراک و اطّلاع صحیح جامعه نسبت به مبانی و آموزه‌های دینی، بر عهدهٔ کسانی است که بدون آمادگی و استعداد کافی و ناپختگی در مسائل دینی، زبان به طرح مسائل و مبانی دینی گشاده و یا قلم در ابلاغ و اظهار حقایق شرع دوانیده، مردم را از راه به بیراهه و از صراط مستقیم به انحراف و اعوجاج می‌کشانند، و یا آنکه خدای ناکرده با علم و اطّلاع از قضایا و مسائل وحیانی، به جهت مصالح دنیوی و منافع چند روزهٔ گذرا، با فرهنگ و آیین باطل مردم همراهی و هم‌رأیی می‌نمایند!

وظیفهٔ علمای راستین، جلوگیری از انحرافات منافی با روح و جان شریعت

و به مصداق آیهٔ شریفهٔ:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَشۡتَرُونَ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ مَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ

أَلِيمٌ﴾.[1]

«آن کسانی که از بیان احکام و مبانی کتاب مبین سر باز می‌زنند و آنها را برای مردم نقل نمی‌کنند و به خاطر درهمی چند، حقایق را پنهان می‌دارند

[1] دیوان حافظ، غزل ۲۲۱.

باید بدانند که آنچه را که در قبال این کتمان به‌دست می‌آورند، آتشی است که به داخل شکم خود وارد می‌سازند. خداوند با آنان در روز بازپسین سخن نمی‌گوید و آنها را پاک نمی‌گرداند و عذاب دردناکی برایشان مهیّا ساخته است.»

وظیفهٔ علمای راستین این است که هر جا اعتقادی مخالف و روشی منافی با روح و جان شریعت مشاهده کردند با روش و برخوردی سنجیده و اخلاقی، آن را تغییر دهند و حقیقت و واقع را به فرد و اجتماع گوشزد نمایند.

سنّت اربعین از جمله سنّت‌های باطل در میان ایرانیان

از جمله سنّت‌هایی که به باطل در میان ایرانیان رایج است برگزاری مراسم اربعین برای متوفّای خود می‌باشد، و چنان این سنّت و عادت به شدّت و قوّت رایج و دارج شده است که تخلّف از آن در نزد مردم گناهی نابخشودنی و عملی قبیح تلقّی می‌گردد، و مردم بسیاری از امور خویش را بر این سنّت پایه‌گذاری می‌کنند. مصیبت زدگان، لباس‌های عزا را تا روز اربعین از خود جدا نمی‌کنند و رفت و آمدهای خود را محدود به این واقعه می‌کنند. مراسم خواستگاری در این چهل روز ممنوع می‌باشد و

عقد و عروسی انجام نمی‌گیرد، و اگر برای یکی از طرفین محذوری در تأخیر به وجود آید به شدّت از طرف مقابل مورد عتاب و سرزنش قرار می‌گیرد و آن را اهانت به خویش تلقّی می‌نمایند؛ شرکت در مجالس سرور حتّی مجالس اعیاد، مورد مذمّت واقع می‌شود؛ انتقال از منزل به منزلی دیگر نیز در همین راستا مردود می‌باشد، و بر همین قیاس.

این حقیر که از دوران طفولیّت، ناخودآگاه به رمز و راز این قضیّه فکر می‌کردم و خود به همراه بستگان در این مجالس شرکت می‌کردم، دلیل موجّهی برای انعقاد مجلس اربعین نمی‌یافتم و هنگام پرسش از علّت انعقاد این مجالس صرفاً با پاسخ طلب مغفرت و اهدای ثواب به روح متوفّا مواجه می‌گشتم، تا اینکه به فکر افتادم دربارهٔ این مراسم خود به تحقیق بپردازم و سپس متوجّه شدم: مسألهٔ اربعین در میان مردم، سنّتی است انحرافی و روشی است ناپسند، و حتّی در میان

سایر اقوام در ممالک مختلفه وجود ندارد، و این سنّت منحصراً مربوط به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام است و دربارهٔ هیچ‌یک از ائمّه و حتّی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چنین رسمی نبوده است.

و باعث تأسّف اینکه یکی از معاریف، اخیراً در وسائل ارتباط جمعی گفته است:

«اربعین دربارهٔ سایر معصومین علیهم السّلام بوده است ولی بعداً کم‌کم از میان رفت و فقط برای سیّدالشّهداء علیه السّلام برقرار مانده است!!»[1]

این قلم با استقراء و استقصایی که نموده‌ام نه تنها هیچ اثری از این مطلب مشاهده نکردم بلکه ادلّه و آثار تمامی، خلاف این گفته را اثبات می‌نمایند و گویندهٔ این کلام باید پاسخ سخن ناصواب خویش را در روز قیامت بدهد.

پس از روشن شدن مسأله، رساله‌ای در این زمینه تقریر نمودم به نام: اربعین در فرهنگ شیعه، و در آخر متذکّر شدم که آمادهٔ پذیرش نقد و تصحیح می‌باشم ولی تا کنون پاسخی در این‌باره نشنیدم. ولی مع‌الأسف الشّدید از افرادی که انتظار سخن ناسنجیده و نابجا از آنان

---

[1] شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۳۱.

نمی‌بردم شنیدم که:

تألیف چنین کتاب‌هایی در میان جامعه اثر سوء می‌گذارد و مردم را از روابط اجتماعی و گرایشات مذهبی دور می‌سازد، و سنّتی را که نسلاً بعد نسل در میان اقوام و ملل مستقر شده و جای خود را تحکیم بخشیده است از میان برمی‌دارد، و مجالسی که موجب دیدار آشنایان و بستگان با یکدیگر است از بین می‌برد.

و حتّی برخی از آنان پای را از حدّ خود فراتر نهاده، به تهدید و ارعاب مروّجین و مبلّغین این قضیّه پرداختند!

بیان و ابلاغ حاقّ واقع، انتظار مردم از زعما و متصدّیان شریعت

عجبا، جایی که انتظار مردم از متصدّیان و زعمای شریعت غرّاء بیان و ابلاغ حاقّ واقع و متن دین مبین است، سخن به خلاف بشنوند و تأیید و تثبیت امر ناصواب مشاهده کنند؛ پس این حقایق رائقهٔ وحیانی را چه کسی به گوش آنان

برساند؟ و احکام نورانی وحی را از چه قلم و زبانی دریابند؟ و توقّع و انتظار خویش را در تحوّل و تبدّل افکار و نفوس و تربیت و تزکیه، در چه کسی جستجو نمایند؟ أعاذنا اللَهُ من شُرور أنفُسنا و سیّئات أعمالنا.

اگر قرار باشد علمای عامل و صلحای فاضل دست به ترکیب سنن و اعتقادات ناپسند و ناموجّه جامعه نزنند و با مردم به همان سنّت‌ها و روش‌های رایج و دارج خود معاشرت نمایند، و چه بسا در بعضی از اوقات نیز تأیید و تشویق بنمایند، پس مسئولیّت ابلاغ و تبلیغ بر دوش چه شخصی خواهد بود؟ و گناه و عواقب ناگوار این سستی‌ها و کاستی‌ها متوجّه چه افرادی می‌باشد؟

و نیز از جمله سنّت‌های ناپسند که گرچه به مقدار اربعین نمی‌رسد، سنّت برگزاری سالگرد برای اموات است ـ در حالی‌که ما موظّف به برگزاری مراسم عید و شهادت معصومین علیهم السّلام می‌باشیم ـ و باید این سنّت نیز از میان برداشته شود، و فقط سنّت احیای ذکر و یاد معصومین علیهم السّلام باقی و پایدار بماند. چرا که افراد با موت خویش و گذران این دنیای فانی به سرای دیگر می‌روند و به دنبال پروندهٔ اعمال و رفتار خویش در این دنیا می‌باشند، یادآوری آنان و برپایی مجالس سال و سپس در سال‌های

بعد، هیچ نفعی برای بازماندگان نخواهد داشت و صرفاً به اظهار تأسّف و حزن و اندوه منقضی خواهد گشت؛ آری صرف دیدار آشنایان و ارحام و دوستان دارای ارزش و اعتبار است که می‌توان در مجلس و محفل دیگری نیز آن را انجام داد.

توجّه اسلام به آینده و پیشِ رو، نه بازگشت به رفتار پیشینیان

در اسلام توجّه و رویکرد انسان را به سمت و سوی مقابل و آینده قرار داده‌اند، نه بازگشت به عقب و تجدید خاطرات و ذهنیّات گذشته و یادآوری اعمال و رفتار پیشینیان. ذهن و فکر و قلب آدمی باید به واسطهٔ قطع تعلّقات دنیوی به سوی مبدأ وجود و مرکز هستی و ذات ربوبی حرکت نماید، و این مصائب که برای بشر پیش می‌آید هدیه‌هایی است از جانب پروردگار برای بندهٔ خویش، تا فکر و میل و شوق او را به سوی خود بکشاند و او را از تراکم خطورات و خاطرات و تخیّلات پاک گرداند و قلب او را فقط برای مأوا و منزل خویش آماده گرداند و وجود او را از همهٔ شوائب

هستی برهاند، و نصیبی را که باید و می‌بایست از ورود در دنیا و حیات دنیوی تحصیل نماید برای او آماده سازد؛ ولی ما به‌جای پیروی از این روش و طرز تفکّر و همراهی با تقدیر و مشیّت الهی، دائماً خود را به عقب برمی‌گردانیم و به حوادث و قضایای گذشته پیوند می‌دهیم و شخصیّت‌ها و شئونات گذشتگان را همراه خود در طول حیات به دنبال خویش می‌کشانیم و سرشت و سرنوشت خود را به آنان گره می‌زنیم.

توجّه به مظاهر جاذب و گوش‌پرکن و القاب و اعتبارات، انگیزهٔ غالبی در برگزاری سالگردها

در این سالگردها چیزی جز تعریف‌ها و تمجیدها و مظاهر جاذب و گوش‌پرکن و القاب و اعتبارات، نصیب حاضرین نخواهد شد، و هر سال بر درجه و مقام آن بدبخت بیچارهٔ از دنیا رفته و گرفتار حساب و کتابِ اعمال و رفتار دنیای خویش، افزوده می‌شود و مجالس او در هر سال باید باشکوه‌تر و پر طمطراق‌تر و پر سر و صداتر، با مصارف و خرج‌های سرسام‌آور و تهیّهٔ اعلامیّه‌ها و تبلیغات گیج‌کننده، برگزار شود؛

و این است مصداق و معنای سورهٔ شریفهٔ:

﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ * كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ * كَلَّا لَوۡ تَعۡلَمُونَ عِلۡمَ ٱلۡيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ ٱلۡجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيۡنَ ٱلۡيَقِينِ * ثُمَّ لَتُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ﴾[1].

و امروز ما با رنگ و لعاب دادن این مجالس به رنگ مذهبی و به بهانه و

---

[1] سوره التّکاثر (۱۰۲). الله شناسی، ج ۳، ص ٤:
«افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی شما را (از دیدار جمال حقّ و وجود مطلق و وحدت لا یزالی) به غفلت انداخت و منصرف کرد * تا زمانی‌که در قبرها سرازیر شدید * ابداً چنین نیست (که آن کثرات أصالتی داشته باشد) و به زودی خواهید دانست * و سپس ابداً چنین نیست (که آن کثرات أصالتی داشته باشد) و به زودی خواهید دانست! * ابداً چنین نیست! شما اگر بالمعاینه علم پیدا کنید، * تحقیقاً (آن کثرت طلبی را) به صورت جحیم سوزان و آتش گداخته خواهید دید * و پس از آن، آن را به حقیقت یقین خواهید دانست * و سپس از نعیم (که راه قرب بنده به سوی خدا و ولایت است) از شما در آن روز پرسش خواهد شد (که در چه حد حجاب کثرت را کنار زدید و در عرصهٔ توحید گام نهادید)!»

شعار «شعائر دینی» و در واقع برای بقا و استمرار حیات حیوانی خویش، به همان راه و مسیری می‌رویم که اعراب جاهلی به جهت تفاخر و مباهات بر دیگری به سراغ استخوان پوسیدهٔ نیاکان می‌رفتند؛ هیچ تفاوتی در میان نیست، هر دو یکی است به دو صورت مختلف و دو مظهر متفاوت.

آری یاد و خاطرهٔ اولیای الهی و عرفای بالله و بیان حالات و گفتار و کردارشان و کیفیّت وصول به مدارج عالی و تبیین سیره و روش زندگی و ارتباط با افراد و دستورالعمل‌های اخلاقی و سلوکی آنان مانند آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم قاضی و علامه طباطبایی و علامه طهرانی ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ خارج از این بحث و مقام می‌باشد، و در تجلیل و تعظیم و تکریم این ستارگان فضیلت و معرفت هرچه انجام شود کم می‌باشد.[1] در این مجالس باید به تفسیر و تبیین مبانی فکری و راه و روش سلوکی و مظاهر اخلاقی این فرزانگان اقدام نمود و آنها را برای مردم روشن ساخت تا دیدگاه آنان نسبت به دین

---

[1] بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳٤۸:

«عن رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: "عند ذِکرِ الصّالحین یَنزِلُ الرَّحمةُ."»

و شعائر و مبانی آن تغییر پیدا کند و ذهنیّاتی که از اعمال و رفتار سایرین در آنها به وجود آمده است متحوّل گردد، و حقیقت تمثّل روح ولایت و زعامت لواداران شرع مبین را در وجود عینی و خارجی این بزرگواران پیدا کنند، تا صواب را از فساد تشخیص دهند و راه را از بیراهه باز شناسند و حقیقت را از ادّعا تمییز دهند و صدق را از دروغ جدا نمایند و صفا را از مکر و خدعه مجزّا کنند و خلوص را از ریا و حیله فرق بگذارند و توحید را از انانیّت و نفسانیّت و کثرات و شهوات جدا سازند. امّا این مجالس به عنوان سالگرد و امثال آن نباید باشد بلکه می‌توان به صور مختلفی آن را منعقد نمود. مسألهٔ سالگرد باید مختصّ معصومین علیهم السّلام باشد تا از این جهت بین آنها و دیگران امتیاز افتد و حریم هریک محفوظ بماند.

تغییر و تحریف اقامهٔ تعقیبات پس از نمازهای یومیّه

به عنوان مثال از جمله سنّت‌هایی که به واسطهٔ مسامحه و سهل‌انگاری و عدم توجّه یا اغماض اهل علم منسوخ شده است، قضیّهٔ تعقیبات پس از نمازهای یومیّه است که متأسّفانه

به صورت دیگری در میان مردم رایج گردیده است.

در فرهنگ اسلام و تشیّع علی‌الخصوص، پس از اقامهٔ نمازهای یومیّه ابتدائاً مستحبّ اکید است که سجدهٔ شکر بجای آورده شود و سپس تسبیحات حضرت فاطمهٔ زهرا سلام اللَه علیها را که رسول خدا به آن حضرت تعلیم فرمود قرائت شود، و آن عبارت است از سی و چهار مرتبه اللَه اکبر و سی و سه مرتبه الحمد للَّه و سی و سه مرتبه سبحان اللَه، و آنگاه بهتر است به سایر ادعیه و اورادی که از معصومین علیهم السّلام وارد گردیده است پرداخته شود.[1]

اهمّیت تعقیب این اعمال پس از نماز به حدّی است که در بعضی از اخبار، آنها را جزئی از نماز به حساب آورده‌اند و تأکید شده است که نمازگزار پس از انجام فریضهٔ نماز هیچ سخنی نگوید و به همان حالت توجّه و تشکّل در نماز، خود را احساس نماید.[2] و این سنّت در میان شیعیان در زمان ائمّه علیهم السّلام تا کنون برقرار بوده است، حتّی بعضی از بزرگان اهل معرفت

---

[1] وسائل الشّیعة، ج ٦، ص ٤٦٥.

[2] بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٣٣٢.

فرموده است:

چگونه ممکن است فردی خود را سالک إلی الله بداند ولی تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها را بلافاصله پس از نماز قرائت نکند.[1]

ولی متأسّفانه این سنّت اکید، در میان عدّه‌ای از افراد منسوخ شده است و پس از نماز به مصافحه با یکدیگر می‌پردازند و سخنانی شعارگونه سر می‌دهند و به کلّی خود را از حالت فرد نمازگزار خارج می‌سازند و آن حال و هوایی را که در

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون فضیلت تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها و کیفیّت آن، رجوع شود به مفتاح الفلاح، ص ۱۰۸.

حین انجام فریضهٔ الهی کسب نموده بودند از دست می‌دهند، و آن نصیب و بهره‌ای که مترتّب بر این دستور پیامبر است از آنان سلب می‌گردد و هیچ نفعی جایگزین آن نخواهد شد.

می‌گویند: «شرایط فعلی اقتضای این اعمال و سخنان را می‌کند و ایرادی بر آن مترتّب نیست!»

پاسخ این است که: مگر این شرایط منحصر در همین زمان است و در طول یک هزار و چهار صد سال اصلاً ـ ولو برای یک بار ـ اتّفاق نیفتاده است؟ و این چه شرایطی است که بیش از سی سال از بدو آن می‌گذرد و هنوز منتفی نشده است؟ ﴿إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٌ﴾!!

و رسول خدا این تعقیبات را برای چه زمانی فرموده‌اند؟ و مگر برای انتفای آن، استثنایی ذکر کرده‌اند؟! چرا باید ما خود را از دستورات شرع جلوتر بیندازیم؟ و چرا باید با توجیهات نا وجیه خود، راه را به بیراهه و سنّت را به خلاف مبدّل سازیم؟ و چرا باید با إعمال سلیقه‌های شخصی و گروهی خویش، بهره و نصیب مفروض را از بندگان خدا سلب نماییم؟

اطاعت و انقیاد تنها طریق وصول به حق و حقیقت

راه، راهِ اطاعت و انقیاد است نه راه خود رأیی

و خود سری و إعمال سلیقهٔ فردی و تقابل با دستور امام معصوم علیه السّلام. آن کسی به مقصد و مقصود می‌رسد که از دستور شرع تخطّی نکند و هرچه را که بزرگان و لواداران دین فرموده‌اند به گوش جان بپذیرد و با رأی و سلیقهٔ خود کم و زیاد و تحریف نکند، و بداند که اگر دلسوزی برای مردم و جامعه وجود داشته باشد آن فرد شخص امام معصوم علیه السّلام است و بس، و دیگران باید مطیع و منقاد او باشند و او را بر همهٔ اشخاص و همهٔ شئونات و همه چیز خود اولیٰ و احقّ بدانند، و به سخن و دستوری که در قبال سخن و دستور او است توجّهی نکنند. این شعارها را در موارد و ازمنهٔ مختلف دیگر نیز می‌توان داد و هیچ لزومی ندارد که پس از نماز فریضه گفته شود؛ هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

اطّلاع کامل شارع مقدّس نسبت به مصالح نفس‌الأمریّه و ملاکات احکام

و نیز از جمله آداب و اموری که باید نسبت به آنها با دیدگاه و رویکرد دیگری توجّه نمود شرکت بانوان در نماز جمعه است؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

لیس علی النّساءِ جمعةٌ و لا جماعة؛[1] «تکلیف به شرکت در نماز جمعه و نیز نمازهای جماعت، از زنان برداشته شده است.»

و زنان باید در خانه‌های خود به این فرایض الهی قیام نمایند؛ یعنی در روز جمعه، نماز ظهر را به چهار رکعت در منزل بخوانند و در اجتماع جمعه شرکت ننمایند. و این سنّت در طول حیات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام رایج و دارج بوده است و زنان در نماز جمعه شرکت نمی‌کردند.[2]

ولی پس از ظهور انقلاب ایران، دعوت به نماز جمعه برای هر دو دسته صورت گرفت و خانم‌ها با وجود تحمّل رنج و مشقّت، خود را مکلّف می‌دیدند و

---

[1] الخصال، ص ٥١١؛ من لا یحضُره الفقیه، ج ٤، ص ٣٦٤.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون شرکت بانوان در نماز جمعه و رد و ایرادهای عقلی و شرعی آن از منظر علامه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ١٨٧، رسالهٔ بدیعه، ص ١٩٣.

با إعمال عِرق و حمیّت دینی و احساس وظیفه و تکلیف از اماکن بعیده خود را به نماز جمعه می‌رساندند و به امید وصول به ثواب و پاداشی مضاعف، صعوبت و أعباءِ آن را به جان می‌پذیرفتند، ولی غافل از اینکه شارع مقدّس نسبت به مصالح نفس‌الأمریّه و ملاکات احکام و حقایق تکالیف، از ما با اطّلاع‌تر است و خیر و صلاح جامعه و افراد را بهتر و بیشتر از ما تشخیص می‌دهد و از مسائل و مبانی شرع از امثال ما عالم‌تر و آگاه‌تر است.

نقد عید بودن سنّت دیرینهٔ نوروز

در اینجا مسألهٔ عید نوروز به عنوان یک سنّت دیرینه، مورد سؤال و تأمّل قرار می‌گیرد که دلیل و توجیه عید بودن چنین ایّامی چه می‌باشد؟ و چرا از بین فصول و ایّام سال، به خصوصِ این ایّام به عنوان عید باید مطرح گردد و پس از گذشت قرن‌ها تبدیل به یک سنّت و عادت ملّی شود؟ سنّتی که مخالفت با آن موجب

حیرت و استیحاش مردم عوام و بلکه خواص خواهد بود و برخی برای تأکید بیشتر و اثبات مؤکّد، متوسّل به آثار و ادلّهٔ شرعی گردند و سرنخ‌هایی از تأیید و امضای شریعت ارائه دهند و مهر تثبیت را از قِبَل دیانت و زعامت دینی بر پای صفحهٔ بلاغ و ابلاغ آن بنهند و آن را مفروغٌ عنه از ناحیهٔ شرع قلمداد کنند!

البتّه طبیعی است که انسان با شکفته شدن گل‌های درختان و به سبزه نشستن حیات طبیعت و تغیّر حال و هوای بهار، روح و روان او منبسط و مبتهج و شاد خواهد شد و انتظار حلول فصل بهار را از مدّت‌ها قبل با خود دارد و پیوسته با نظر به تاریخ، مقدم طراوت و صفای طبیعت را گرامی می‌دارد، ولی از آنجا که این سنّت جنبهٔ شرعی به خود گرفته است و برای اثبات آن به احادیث و آثار مرویه از معصومین علیهم السّلام تمسّک شده است، از جهاتی مورد نقض و اشکال واقع می‌شود.

اشکالات وارد بر شرعیّت بخشیدن به مسألهٔ نوروز

اوّلاً اینکه: دین مقدّس اسلام اختصاص به مناطق استوایی و حدود آن ندارد بلکه جمیع بقاع

ارض را از قطب شمال تا قطب جنوب شامل می‌شود؛ حال اگر ملاک تثبیت این سنّت را از ناحیهٔ شرع تغییر و تحوّل شرایط جوّی و اعتدال ربیعی و شکفته شدن گل‌ها و دمیدن روح حیات به کالبد بی‌جان طبیعت بدانیم، در بسیاری از مناطق این ملاک نقض خواهد شد. در بسیاری از مناطق تا ماه‌ها پس از شروع بهار هنوز فصل سرما و یخ‌بندان به پایان نمی‌رسد، و این چه اعتدالی است که تفاوتی با زمستانش ندارد؛ حتّی در خود ایران، مناطق شمالی تا اواسط اردیبهشت نیز وارد فضای روح‌انگیز بهاری نمی‌شوند.

و از طرف دیگر، بسیاری از مناطق که در نیم‌کرهٔ جنوبی قرار دارند فصل زمستان و بهار و تابستان آنها با مناطق نیم‌کرهٔ شمالی متفاوت است، یعنی پاییز آنها بهار و بهار آنها پاییز مناطق معتدله و نیم‌کرهٔ شمالی می‌باشد.[1]

بنابراین سنّتی که از ناحیهٔ شرع در بین افراد متداول شده است، یا باید اختصاص به بخشی از

---

[1] این حقیر در بعضی از سفرهای خود که به ممالک جنوب آفریقا در فصل تابستان و شدّت حرارت آفتاب داشتم، مشاهده می‌کردم که تازه موسم نزول باران و برودت هوا و پاییز آنان می‌باشد.

مناطق زمین داشته باشد که قطعاً این مسأله با عمومیّت و شمول شرع مقدّس به تمام نقاط عالم منافات دارد؛ و یا اینکه باید بپذیریم ملاک و جهت تدوین این سنّت، تبدّل فصل و تغییر آب و هوا نبوده است، که این مسأله نیز خُلف خواهد بود.

و ثانیاً: اگر ملاک این سنّت، همان تبدّل حال و هوای مناطق بوده باشد چرا حکم عید را به صورت کلّی جعل ننموده است و این سنّت را برای هر منطقه‌ای به ملاحظهٔ خصوصیّات و شرایط اقلیمی آن مکان قرار نداده است؟ و چه ایرادی داشت که می‌فرمود: هر قوم و ملّتی بر اساس شرایط و مقتضیات محیط و جغرافیای محلّ خویش نسبت به برقراری این سنّت اقدام نمایند.

و ثالثاً: اگر اعتدال ربیع و تحوّل شرایط محیط، علّت تشریع این سنّت است پس چرا روایاتی را که در تأیید سنّت باستانی نوروز می‌آورند، بر طبق شرایط آن زمان، در اواخر خردادماه بوده است؟ چنانچه پس از این مفصّلاً به این موضوع خواهیم پرداخت.

و رابعاً: متن روایات و اخبار در این مورد با این فرض سازگاری ندارد و بر اساس ملاکات دیگری بنا نهاده شده‌اند.

بنابراین، ارتباط دادن این سنّت به اخبار و احادیث مورد ادّعا بر اساس حلول فصل بهار، صحیح نمی‌باشد و اینکه می‌گویند: از آنجا که تحوّل و تغییر شرایط فصول در این فصل انجام می‌گیرد و بر این اساس شارع آن را محترم شمرده است و حکم به برگزاری مراسم عید و پرداختن به سنن و عادات و آداب متداوله نموده است، صد در صد غلط و مخدوش می‌باشد.

عدم جواز ارتباط دادن سنّت نوروز به گردش زمین به دور خورشید

و امّا توجیه دیگری که برای احیاء و استمرار این سنّت مطرح است، گردش یک سال زمین به دور خورشید است و هنگام تحویل خورشید به برج حَمَل شروع

سال جدید محسوب می‌شود، و از این جهت افراد باید به شادی و شادمانی بپردازند و گذشت یک سال از عمر خویش را جشن بگیرند و برای نزدیک شدن یک سال به پایان عمر، به شادی و پای‌کوبی بپردازند!

این توجیه نیز مانند توجیه پیشین فاقد دلیل و حجّت منطقی و عقلانی و طبعاً شرعی می‌باشد؛ زیرا:

اوّلاً: گردش زمین به دور خورشید حرکتی است که هر لحظه از این حرکت می‌تواند به معنای گذشت و سپری شدن سال قبل و شروع سال جدید باشد، مانند حرکت عقربه‌های ساعت که هر ثانیهٔ آن به معنای سپری شدن وقت قبل و شروع وقت و زمان جدید است. و اگر شروع سال جدید بر این اساس به خاطر اعتدال ربیعی و موسم بهار است که روز و شب هر دو به یک مقدار از زمان می‌باشند و به این جهت شروع سال جدید توجیه فی‌الجمله‌ای می‌یابد، باید گفت: در ابتدای فصل پاییز نیز زمان روز و شب به اعتدال می‌رسد، مضافاً به اینکه در بسیاری از کشورها چنین مسأله‌ای وجود ندارد و اعتدالی به این شکل حاصل نمی‌شود.

ثانیاً: نوروزی که اساس و پایه‌اش از زمان

ساسانیان بنا نهاده شده است، در اواخر خردادماه بوده است نه ابتدای فصل بهار، وآنها نیز بر اساس خواست و سلیقهٔ خود، این روز را نوروز نام نهاده‌اند و آداب و تشریفات خاصه را معمول داشته‌اند؛ چنان‌که گذشت و پس از این نیز خواهد آمد.

ثالثاً: قوانین و تکالیف شرعی بر اساس وجود ملاکات و مصالح واقعی و حقیقی بنا نهاده شده است نه بر اساس إعمال سلیقه‌های شخصی و گروهی؛ و چنانچه در روش و سنّتی ملاک و دلیل موجود در آن واجد ارزش و قوام منطقی و عقلایی نباشد، شرع مقدّس آن را نمی‌پذیرد و مهر تأیید بر آن نمی‌نهد؛ چنانچه با تمام قامت به مبارزه و مقابله با آداب و رسوم جاهلی برخاست و یکی پس از دیگری آنها را از میان برداشت. و اینکه در یک روز از سال، اوقات شب و روز به

حدّ تساوی می‌رسد چه ارزش و بهایی دارد تا اینکه در شرع مورد توجّه قرار گیرد و آن روز را عید اعلام کند؟ به نظر می‌رسد افرادی که برای اثبات شرعی بودن این سنّت، به این امور متوسّل شده‌اند و می‌شوند، خود فاقد اعتدال ربیع عقلانی و ادراکی خویش می‌باشند؛ آخر اگر با هر که می‌توان شوخی و بازی کرد، دیگر با شرع و تکالیف و مبانی آن نمی‌توان این کار را کرد!

در سنّت و ادبی که پای شرع به میان آید، دیدگاه شرع در تعالی و تربیت انسان مدّ نظر قرار می‌گیرد و هر آنچه مخالف با این منظر و دیدگاه است مطرود و محکوم می‌گردد.

فرق بین سنن اسلامی و سایر سنن از نظر علاّمه طباطبایی

مرحوم علاّمه طباطبایی در تفسیر المیزان، در مورد فرق بین سنّت اسلامی و سایر سنّت‌ها می‌فرماید:

و الفرق الجوهریّ بینَ السنّة الإسلامیّة و السّننِ غیرِها، فی الغایة و الغرض؛ فغرضُ الإسلام أن تنالَ الدّنیا صلاحَها، و غرضُ غیرِه أن تنالَ ما تشتهیها. و علی هذین الأصلین یتفرّع ما یتفرّع من الفروع؛ قال تعالی: ﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡ وَٱللَّهُ

يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[1].[2]

«فرق اساسی بین سنّت اسلامی و سایر سنّت‌ها، در غرض و مقصود و مقصد آنهاست. و غرض از یک سنّت اسلامی این است که آنچه به صلاح امور دنیوی است انسان نائل شود، ولی مقصد و هدف از سنّت‌های غیر اسلامی این است که به هرچه خواست و اشتهای بشر تعلّق گرفت جامهٔ عمل بپوشانند. و بر اساس همین افتراق، فروعات و امور شرع و مجتمعات تفریع می‌شود و پایهٔ قوانین و تصرّفات نهاده می‌شود و کارها بر طبق آنها انتظام می‌یابد؛ چنانچه خدای متعال فرموده است:

---

[1] سوره البقرة (۲) آیه ۲۱٦.

[2] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ٤، ص ۲۳۲.

﴿ممکن است که نسبت به امری کراهت داشته باشید در حالی‌که به صلاح و خیر شما خواهد بود، و ممکن است که به مطلبی تمایل و اشتیاق داشته باشید در حالی‌که به صلاح شما نخواهد بود و موجب ضرر و زیان شما گردد؛ و خداوند به همه چیز عالم و آگاه است در حالی‌که شما نادان می‌باشید.﴾»

و در جای دیگر می‌فرمایند:

إنّ السّننَ الاجتماعيّة إمّا دينٌ حقٌّ فطريٌّ و هو الإسلام، أو دينٌ محرّفٌ عن الدّين الحق و سبيلِ اللهِ عِوَجًا.[1]

«سنّت‌های اجتماعی یا مشمول دیانت حقّهٔ فطری خواهند شد که همان اسلام است، و یا دینی تحریف شده و از دین حق جدا و مجزّا، و از راه راست و سبیل الی الله به اعوجاج و انحراف کشیده شده است.»

مطابقت با فطرت، دلیل امضا و تأیید برخی سنّت‌های اجتماعی توسّط شارع مقدّس

بنابراین اگر مشاهده گردید که اسلام و شرع مقدّس به سنّتی از سنّت‌های اجتماعی احترام گذاشته است و آن را تأیید و تبلیغ نموده است، این خود دلیل بر آن است که در حاقّ واقع و در معیار و میزان فطرت و عالم عقل و درایت، این سنّت ممدوح و مورد امضا و رضای پروردگار

[1] همان، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

می‌باشد؛ مانند تکریم و تعظیم میهمان که در اسلام نیز بسیار بدان تأکید گردیده است.[1] و اگر دیده شد که سنّتی از سنّت‌ها مورد امضا و قبول شارع واقع نشده است، این خود دلیل بر آن است که در عالم ملاکات و مبانی شرع مورد رضا و امضای شارع مقدّس قرار نگرفته است؛ مانند باقی گذاردن غذا در ظرف که این روش در میان اعراب جاهلی و نیز در میان بسیاری از مستکبران و مُترفین، رسمی است رایج، گویا ظرف غذا را تمیز کردن و محتویات آن را تناول نمودن کسر شأن میهمان تلقّی می‌شود و حتماً باید نیمی از غذا در ظرف باقی بماند تا شأن و شخصیّت آن فرد محفوظ باشد!

و به همین جهت است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

مَن سَنَّ سُنّةً حسنةً عَمِل بها مَن بعدَه، کان له أجرُه و مثلُ أُجورِهم من غیرِ أن یَنقُصَ من أُجورِهم شیئًا؛ و من سَنَّ سُنّةً سیّئةً فَعُمِل بها بعدَه، کان علیه وِزرُه و مثلُ أوزارِهم من غیر أن ینقُصَ من أوزارِهم شیئًا.[2]

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ٦، ص ٢٨٥، بابُ حَقِّ الضَّیفِ و إکرامِه؛ جامع الأخبار، الشعیری، ص ٨٤: «یا عَلیُّ، أکرِمِ الجارَ و لَو کانَ کافِرًا، و أکرِمِ الضَّیفَ و لَو کانَ کافِرًا.»

[2] میزان الحکمة، ج ٢، ص ١٣٧١. افق وحی، ص ٣٧٤، تعلیقه:

« الفصول المختاره، ص ١٣٦؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ١، ص ١٨٧:

"روی عن النبی صلّی اللَه علیه و آله و سلّم:

من سنَّ سنَّة حسنة فله أجرُها و أجرُ من عمِل بها إلی یوم القیامة؛ و من سنَّ

«کسی که روش و فرهنگ پسندیده و ارزشمندی را پایه‌گذاری کند که دیگران بدان عمل نمایند و این فرهنگ استمرار پیدا کند، خداوند پاداش و اجر این پایه‌گذاری را به او خواهد داد و نیز پاداش و ثواب تمام کسانی را که به این سنّت، عمل می‌نمایند به حساب او می‌گذارد بدون اینکه ذرّه‌ای از اجر و ثواب آنان بکاهد؛ و کسی که روش و سنّت ناپسند ومنحرفی را پایه‌گذاری کند و این مسأله به صورت یک فرهنگ نابجا درآید (چنانچه پیش از این گذشت) و افراد از این روش ناپسند تبعیّت نمایند، خداوند وزر و وبال و گناه آن پایه‌گذاری را بر گردن او قرار می‌دهد و نیز گناه تمام کسانی که از این روش ناپسند متابعت نمایند متوجّه او خواهد ساخت

سنّةً سيّئة كان عليه وِزرُها و وِزرُ من عمِل بها يوم القيامة.“

المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ٤، ص ٩٤:

”أبی‌عبيدة بن حذيفة عن أبيه حذيفة قال: كنا عند النبی صلّى اللَه عليه و آله و سلّم. فقام علينا سائل فسكت القوم، ثم عاد فسأل فأعطاه بعض القوم خاتمًا أو شيئًا فتتابع القوم و أعطوه، فقال رسول اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم:

من سنَّ سنّةً حسنةً فأُتبع عليها، فله أجرُه و مثل أجور من تبعه عليها غيرَ منتقص من أجورهم شيئا؛ و من استنَّ سنّةً سيّئةً فأُتبع عليها، فعليه وزرها و مثل وزر من اتّبعه عليها غير منتقص من أوزارهم شيئا.“»

بدون اینکه ذرّه‌ای از گناهان دیگران کاسته شود.»

عدم انحصار سنن پسندیده در آنچه از ناحیهٔ شرع آمده

در اینجا مشاهده می‌شود که حضرت، سنّت و فرهنگ پسندیده را منحصر در آنچه از ناحیهٔ شرع آمده است نفرموده‌اند، بلکه به طور مطلق هر روش و آیینی را که فرد یا گروهی با خرد فردی یا خرد جمعی تدوین نماید و آن روش و فرهنگ با مذاق و روح شریعت سازگاری داشته باشد مورد امضا و تأیید شارع خواهد بود؛ و در مقابل نیز دربارهٔ روش نکوهیده و ناپسند، همین مسأله وجود دارد و ناپسندی و خلاف در آن منحصر به ورود آن از ناحیهٔ شرع نیست، بلکه اگر با روح و جان و کلّیات و کُبرَیات آموزه‌های شرعی تنافی داشته باشد مورد نهی و طرد و مخالفت شریعت قرار می‌گیرد. و اگر جز این بود حضرت می‌فرمودند: هر سنّت و مرامی که مستقیماً و بدون دخل و تصرّف افراد از ناحیهٔ شرع بیاید مقبول و هرچه از طرف مردم وضع و تدوین گردد خلاف و محکوم است.

و بر این معنا أمیرالمؤمنین علیه السّلام در عهدنامهٔ خود به مالک اشتر تأکید می‌ورزند:

و لا تَنقُض سُنَّةً صالِحَةً عَمِلَ بها صدورُ هذهِ الأُمَّةِ و اجتَمَعَت بها الأُلفةُ و صَلَحَت علیها الرَّعیَّةُ. و لا تُحدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بشیءٍ من ماضی تلك السُّننِ فیکونَ الأجرُ لمن سَنَّها و الوِزرُ

علیك بما نَقَضتَ منها.[1]

«ای مالک، آیین و مرام صالحی را که پیشینیان این امّت بدان عمل می‌نمودند و موجب ائتلاف و انس و محبّت بین آنان می‌گردید و صلاح رعیّت بر آن آیین استوار بود، نقض منما و گسسته مساز. و از برقراری مرام و آیینی که به یکی از این فرهنگ‌ها و سنّت‌ها آسیب می‌رساند بپرهیز که در این صورت، مزد و پاداش مخصوص کسانی است که آن فرهنگ‌ها را بپا داشتند و ننگ و وبال از آن تو خواهد بود که باعث گسیختگی و نقض آنها شدی.»

عدم وجود مقصد و غرض عقلایی و فطری در مسألهٔ نوروز

حال باید دید در این سنّت که عید قرار دادن روز اوّل سال، که تحویل شمس

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۸۷.

به برج حَمَل می‌باشد، چه مقصد و غرض عقلایی و فطری و شرعی وجود دارد که شارع مقدّس به واسطهٔ آن، حکم به انعقاد و تشکیل آن داده باشد؟

ما که هرچه به عقل و ضمیر خود مراجعه کردیم هیچ توجیهی برای احیای این سنّت نیافتیم؛ زیرا در مراجعه به عقل و فطرت، مسائل جانبی و قیود اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی باید به کناری نهاده شوند و بدون ملاحظهٔ آنها، به اصل و اساس یک سنّت و روش توجّه و تأمّل نمود.

آری، تنها نکته‌ای که مدّعیان عید نوروز بدان متمسّک و متشبّث می‌شوند، آثاری است که بر حسب ادّعای آنان در متون روایی و احادیث معصومین علیهم السّلام موجود می‌باشد.

فصل سوّم : بررسی احادیث وارد در اثبات و نفی نوروز

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

حال با توجّه به مطالب مذكور، وقت آن رسيده است كه به احاديث و اخبارى كه در اين باب وارد شده است بپردازيم، و صحّت و سقم آنها را از جهت انتساب به معصومين عليهم السّلام و از جهت محتوا و مفهوم آن، مورد بررسى قرار دهيم.

آوردن هديه براى أميرالمؤمنين عليه السّلام در روز نوروز

يكى از رواياتى كه براى تأييد سنّت و عيد نوروز به آن متوسّل مى‌شوند، روايتى است از أميرالمؤمنين عليه السّلام؛ شيخ صدوق در كتاب من لا يحضره الفقيه اين روايت را ذكر كرده است:

أُتِيَ عَلِيٌّ عليه السّلام بِهَدِيَّةِ النَّيروزِ، فقال عليه السّلام: «ما هذا؟» قالوا: «يا أميرَالمؤمنين، اليَومُ النَّيروزُ.» فقال عليه السّلام: «اصنَعوا لنا كُلَّ يومٍ نَيروزًا!»[1]

و روى أنَّه قال عليه السّلام: «نَيروزُنا كُلُّ يَومٍ.»[2]

---

[1] و ٢. من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٠٠.

[2] دعائم الإسلام، ج ٢، ص ٣٢٦.

«در روز نوروز برای أمیرالمؤمنین علیه السّلام هدیه‌ای آوردند (ظاهراً پالوده بوده است، به قرینهٔ روایتی دیگر در همین روز)، حضرت فرمودند: "این چیست؟" گفتند: "یا أمیرالمؤمنین این به جهت نوروز است و امروز چون نوروز است، رسم بر این است که این غذا طبخ گردد." حضرت فرمودند:

"حال که چنین است پس هر روز ما را نوروز قرار دهید و از این طعام برای ما آماده سازید!" یا اینکه فرموده باشد: "نوروز ما هر روز است."»

پر واضح است که این روایت، هیچ دلالتی بر تأیید آن حضرت نسبت به این سنّت و این عید ندارد و صرفاً در مقام تشکّر از هدیهٔ افراد، همراه با مزاح فرموده‌اند که: «چه خوب بود که هر روز ما را نوروز قرار می‌دادید!» و اگر عبارت دوّم که فرمودند: «هر روز ما نوروز است» صحیح باشد،[1]

---

[1] این دو روایت مذکور از حیث سند و رجال حدیث، خالی از اشکال نیست. مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه سند حدیث اوّل را عطف به سند دو روایت قبل نموده است، که آنها را هم بدون سند و به صورت مرسل و با عبارت: «قال علیه السّلام» به حضرت صادق علیه السّلام استناد می‌دهد. با توجه به اینکه شیخ صدوق متوفای سال ۳۸۱ ق است و حضرت صادق علیه السّلام در سال ۱٤۸ ق به شهادت رسیدند، حدود ۲۳۳ سال در این میان فاصله وجود دارد و باید همانند سایر روایات، واسطهٔ نقل بیان گردد. گرچه عبارت «قال علیه السّلام» در ابتدای روایت قبلی شیخ صدوق، اطمینان ایشان را به صدور این روایت می‌رساند، مضافاً بر اینکه در مقدمهٔ من لا یحضره

خود به نحوی طعن در این سنّت خواهد بود؛ زیرا حضرت می‌خواهند بفرمایند: ما به این روزِ به خصوص اعتنایی نداریم، و هر روز برای ما شروعی است مبارک و طلوعی است برای جلب رحمت

پروردگار و استفاده از نعمت حیات و فضل الهی، چنانچه آن حضرت می‌فرمایند:

کُلُّ یَومٍ لا یُعصَی اللهُ فیه فهو یومُ عیدٍ؛ «هر روزی که در آن معصیت خدا انجام نگیرد، آن روز عید است.»[1]

بنابراین خنده‌آور است که این حدیث را به

الفقیه فرموده‌اند که تمام روایات این کتاب را از کتب مشهورهٔ اصحاب امامیه که مورد اتکا و رجوع است جمع آوری نموده‌اند؛ با این حال مشهور علمای شیعه مراسیل شیخ صدوق را ـ با توجه به فاصلهٔ زمانی بین ایشان و عصر صادقین علیهما السّلام، خصوصاً در روایاتی که مورد عمل علمای بعدی واقع نشده است ـ حجّت نمی‌دانند و اعتماد شیخ صدوق بدون ارائهٔ دلیل را دلیل صحّت صدور روایات نمی‌دانند.

هم‌چنین حدیث دوّم که مرحوم صدوق بلافاصله بعد از حدیث قبلی نقل می‌کند، علاوه بر نکات بیان شده در روایت قبل، فعل مجهول «رُوِی» می‌رساند که اطمینان شیخ صدوق به صدور این حدیث از امام صادق علیه السّلام کمتر از حدیث قبل است.

از نقاط ضعف دیگر این دو حدیث عدم نقل آن توسط سایر علمای متقدم است، و از میان مشایخ ثلاثهٔ متقدم (ثقة الإسلام کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی) فقط جناب صدوق آن‌هم بدون سند این روایات را نقل کرده است؛ و در کتب معدودی که از زمان ائمه به دست ما رسیده است نیز نشانی از این روایات دیده نمی‌شود. (محقّق)

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ٢٣٦.

عنوان تأیید سنّت نوروز از ناحیهٔ لواداران شرع قلمداد نماییم؛ بلکه می‌توان به نوعی آن را در عداد منافی‌های این قضیّه و حادثه دانست.

مضافاً به اینکه این روایت مربوط به زمان أمیرالمؤمنین علیه السّلام است و در آن سال‌ها نوروزِ متداول و متعارف در اواخر خردادماه بوده است نه در روز اوّل بهار و موقع اعتدال ربیعی؛ و سخن در سنّت بودن عید نوروز در اوّل فصل بهار است، پس چگونه می‌توان از این روایت برای تأیید شرع نسبت به نوروز متعارفِ فعلی و امروزه نام برد؟!

اهدای فالوده به أمیرالمؤمنین علیه السّلام در روز نوروز

روایت دوّم، خبری است که در دعائم الإسلام آورده است و به احتمال قریب به یقین، همان روایت اوّل است با اندکی اختلاف در تعبیر:

أَنَّهُ أُهدِیَ إلیه فالوذَجٌ، فقال: «ما هذا؟» قالوا: «یَومُ نَیروزٍ.» قال: «فَنَیرِزوا إن قَدَرتُم کُلَّ یَومٍ!»[1]

«بعضی در روز نوروز فالوده‌ای به عنوان هدیه خدمت أمیرالمؤمنین علیه السّلام آوردند، حضرت فرمودند: "این چیست؟" گفتند: "امروز، روز نوروز است و این هدیه مخصوص

[1] دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۶.

امروز است.“ حضرت فرمودند: ”پس هر روز را برای ما نوروز بگردانید!“»

در این عبارت نیز کلام و یا کلمه‌ای که دلالت بر تأیید از ناحیهٔ حضرت باشد به چشم نمی‌خورد، علاوه بر اشکالی که در روایت اوّل نیز ذکر شد.

و همان‌طور که عرض شد، هر دو روایت یکی است؛[1] امّا از آنجا که افراد در ضبط و حفظ کلمات و حروفات و نقل آنها به دیگران، آن حدّ از وسواس و توجّه را ندارند ممکن است یک معنا و مفهوم را به تعابیر مختلفی ذکر کنند و مقصود را در کلمات و حروفی که مختلف می‌باشند بیان کنند و از جهت ترکیب جمله و تقدّم و تأخّر در کلمات، بیان آنها مختلف و متفاوت گردد، چنانچه ما نیز به همین شیوه رفتار می‌نماییم.

روایت ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السّلام در هدیهٔ نوروز و مهرجان

---

[1] این روایت نیز از حیث سند و رجال حدیث، خالی از اشکال نمی‌باشد. قاضی نعمان مغربی آن را در کتاب دعائم الإسلام به صورت مرسل و بدون سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل می‌کند. با توجه به اینکه قاضی نعمان متوفای ۳۶۳ ق است و حضرت امیر علیه السّلام در سال ٤٠ ق به شهادت رسیدند، و در این میان ۳۲۳ سال فاصله وجود دارد و واسطه‌ها در این نقل ذکر نشده‌اند، لذا این حدیث سند قابل قبولی ندارد. علاوه بر این، قاضی نعمان مذهب اسماعیلیه داشته، و قبل از رجالیون بزرگی همانند شیخ طوسی و مرحوم نجاشی می‌زیسته است؛ ولی در فهارس و کتب رجالی آنها که مشتمل بر نام و مؤلّفات اصحاب امامیه است، از او و کتابش یاد نشده است. هم‌چنین نقل نمودن محدث نوری (متوفّای ۱۳۲۰ ق) در مستدرک الوسائل و مرحوم آیة الله بروجردی (متوفّای ۱۳۸۰ ق) در جامع أحادیث الشیعة از کتاب دعائم الإسلام، با توجه به معاصر بودن این دو مؤلّف، دلیلی بر صحّت این کتاب شمرده نمی‌شود؛ علاوه بر اینکه مرحوم شیخ حر عاملی (متوفّای ۱۱۰٤ ق) در وسائل الشیعة و مرحوم آیة الله خویی (متوفّای ۱٤۱۳ ق) در معجم رجال الحدیث نیز به این کتاب اعتماد نکرده‌اند. (محقّق)

یکی دیگر از روایاتی که ممکن است در تأیید این روز استشهاد گردد، حدیثی است که مرحوم کلینی در کافی آورده است:

عِدَّةٌ من أصحابِنا عن سَهلِ بنِ زيادٍ و أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ جميعًا، عن ابنِ محبوبٍ، عن إبراهيمَ الكَرخيِّ، قال:

سَألتُ أباعبدِاللَهِ عليه السّلام عن الرّجلِ تكون له الضَّيعةُ الكبيرةُ، فإذا كانَ يَومُ المِهرَجانِ أو النَّيروزِ أهدَوا إليه الشيّءَ ليس هو عليهم، يَتقرّبون بذلك إلَيه. فقال عليه السّلام: «أ ليس هم مُصَلّين؟» قلتُ: بلى.

قال: «فليَقبَل هديَّتَهم و ليُكافِهم؛ فَإنَّ رَسولَ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم قال: "لو أُهدِيَ إلَيَّ كُراعٌ لَقبِلتُ، و كان ذلك من الدّينِ. و لو أنَّ كافرًا أو مُنافِقًا أهدىٰ إلَيّ وَسقًا ما قَبِلتُ، و كان ذَلِكَ مِنَ الدّينِ؛ أبىَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لى زَبدَ المشركينَ و المنافقينَ و طعامَهم."»[1]

«ابراهیم کرخی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: مردی است دارای املاک و مزارع بزرگ. هنگامی که روز مهرجان یا نوروز می‌رسد رعیّت او هدایایی برایش می‌آورند، این هدایا از روی جبر و اکراه نیست ولی قصد تقرّب و نزدیکی به او را دارند، آیا می‌تواند هدایای آنان را بپذیرد؟ امام علیه السّلام فرمودند: "آیا اینها نماز می‌گزارند؟" عرض کردم: آری. حضرت فرمودند: "هدیهٔ آنان را بپذیرد و تلافی نماید؛ زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

اگر ران گوسفندی برایم هدیه آورند می‌پذیرم، و این سنّت از دین و شریعت است. و اگر کافر یا منافقی ران شتر یا گاوی به هدیه آورد نمی‌پذیرم، و این حکم و تکلیف را از دین می‌دانم؛ خداوند عزّوجلّ إباء نموده است برای من که از دست‌مایه‌های مشرکین و منافقین و غذای آنان مصرف نمایم."»

در این روایت نیز تنها چیزی که به چشم نمی‌خورد تأیید اعیاد نوروز و مهرجان است، و

[1] الکافی، ج ۵، ص ۱۴۲.

اینکه امام علیه السّلام به او می‌فرمایند هدیهٔ آنان را بپذیرد، چه ارتباطی با تثبیت این سنّت دارد؟! واقعاً که انسان از این همه بلاهت و سفاهت در عجب می‌ماند! مسأله در اینجا پذیرش هدیه است و به همین جهت است که امام علیه السّلام قضیّهٔ اسلام و کفر را در پذیرش و عدم آن مطرح می‌سازند، و ربطی به وقوع این هدیه در روز نوروز ندارد.

نقد و بررسی روایت مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السّلام در تأیید نوروز

از جمله روایاتی که برای تأیید نوروز مطرح است، روایتی است که صاحب

مستدرک در بحث استحباب نماز روز نوروز از کتاب حسین بن حمدان الحضینی آورده است:

الحسينُ بنُ حَمدانَ الحُضَينيُّ فی كتابِهِ: عن مُحَمَّدِ بن إسماعيلَ و عَلِيِّ بنِ عَبدِاللَهِ الحَسَنِيّانِ، عن أبی شُعَيبٍ مُحَمَّدِ بنِ نُصَيرٍ، عن عُمَرَ بنِ فُراتٍ، عن مُحَمَّدِ بنِ المُفَضَّلِ، عن المُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ، عن الصّادقِ عليه السّلام، أنَّه قال له فی خبرٍ طَويلٍ فی جُملةِ كلامٍ له عليه السّلام فی إثباتِ الرَّجعَةِ، قال عليه السّلام:

«و قولُهُ [عزّوجلّ] فی الطَّوائِفِ من بنی‌إسرائيلَ، ﴿ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ﴾ هاربينَ ﴿حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ﴾ إلی البرارى و المَفاوزِ، يحفِروا عَلیٰ أنفسِهم أحفارًا و قالوا: "قد حرَزنا أنفسَنا من الموتِ" و كانوا زُهاءَ ثَلاثينَ ألفَ رَجُلٍ و امرَأةٍ و طفلٍ، ﴿فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡ﴾.[1]

فماتُوا كمَوتةِ نَفسٍ واحدةٍ فصارُوا أوصالًا رُفاتًا و عِظامًا نَخِرَةً، فَمَرَّ عليهم حِزقِيلُ بنُ العجوزِ فنظَر إليهم و تأمَّل أمرَهُم و ناجَى رَبَّهُ فی أمرِهم، فقصَّ عليهِ قِصَّتَهم. قال حِزقيلُ: "إلَهی و سيِّدی، قد أرَيتَهم قدرتَك فی أزمانهم، و جعَلتَهم رُفاتًا، و مرَّت عليهم الدُّهورُ فأرِهم قدرتَك فی أن تُحيِيَهم لی حتّیٰ أدعُوَهم إليك، و وَفِّقهم للإيمانِ بك و تصديقی."

فأوحی اللَهُ إليهِ: "يا حِزقيلُ، هذا يومٌ شريفٌ عظيمٌ قدرُه عندی، و قد آليتُ أن لا يسأَلَنی مؤمنٌ فيه حاجةً إلّا قضَيتُها فی هذا اليومِ، و هو يومُ نَيروزٍ. فخُذِ الماءَ و رُشَّه عليهم، فإنَّهم يحيَونَ بإرادتی."

فرَشَّ عليهم الماءَ فَأحياهم اللَهُ بِأسرِهم.» ـ الخَبَر.[2]

«حسین بن حمدان در کتاب خود از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السّلام چنین نقل می‌کند:

[1] سوره البقرة (۲) آیه ۲۴۳.

[2] مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ۳۵۳؛ الهدایة الکبری، ص ٤۲۰، با قدری اختلاف.

امام صادق علیه السّلام در ضمن مطالبی که دربارهٔ رجعت فرمودند، راجع به اقوام و طایفه‌هایی از بنی‌إسرائیل فرمودند:

"این افراد به خاطر فرار از مرگ، از منازل و شهرهای خود به سوی بیابان‌ها و صحراها فرار نمودند و در زمین برای حفاظت از خود چاله‌هایی حفر کردند و چنین پنداشتند که از مرگ رهایی یافتند، در حالی‌که عدد آنها حدود سی‌هزار مرد و زن و کودک بود، خداوند به آنان خطاب نمود: بمیرید.

پس همگی آنان در دم جان سپردند، گویا فقط یک نفر بیش نبودند. سپس بدن‌های آنها از هم پاشیده گشت و استخوان‌هایشان پوسیده شد.

پس روزی حضرت حزقیل بن عجوز بر آنان عبور نمود و در احوال آنها به تفکّر و تأمّل پرداخت و با پروردگار خویش دربارهٔ آنها به مناجات آمد؛ در این هنگام خدای متعال او را از وقایع آنان مطّلع ساخت.

حضرت حزقیل عرض کرد: ای سیّد و مولای من، قدرت و صلابت خود را در دوران گذشته به آنها نشان دادی و آنها را کوبیده و خاک گردانیدی و روزگاری دراز بر آنان گذشت، پس اکنون قدرت خویش را به ایشان بنما و آنان را زنده گردان، تا اینکه ایشان را به سوی تو دعوت

نمایم و آنان را به ایمان به تو و تصدیق رسالت من موفّق گردان.

پس خداوند به حزقیل وحی فرستاد: ای حزقیل، این روز نزد من روز شریف و بلندمرتبه‌ای است و من قسم یاد کرده‌ام که هر مؤمنی در امروز حاجتی از من بخواهد حتماً و یقیناً آن را اجابت نمایم و این روز، روز نیروز است. پس قدری آب برگیر و بر آنان بریز و بنگر چگونه به اراده و مشیّت من همگی زنده خواهند شد.

و خداوند همهٔ آنان را زنده گردانید.“» ـ تا آخر روایت.

در این روایت پیش از پرداختن به متن و محتوای آن، راجع به سند و مدرک آن باید توجّه شود و معلوم گردد که از جهت سند می‌توان بدان اعتماد نمود یا خیر.

ناقل این روایت، حسین بن حمدان حضینی جنبلائی است که کتب متعدّدی در موضوعات متفاوتی داشته است، و مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش

او را از جمله افرادی برشمرده است که مستقیماً هیچ روایتی از ائمّه علیهم السّلام نقل ننموده،[1] و نجاشی دربارهٔ او گفته است که اعتقادات او فاسد بوده است،[2] و نیز ابن‌غضائری او را قدح نموده و گفته است که او کذّاب و فاسد المذهب است و اعتنایی به نقل او نمی‌توان کرد.[3]

بنابراین، این روایت از جهت استناد به معصوم علیه السّلام فاقد حجّیت و اعتبار می‌باشد و از درجهٔ وثاقت ساقط است.

و امّا محتوای آن که دیگر نیازی به تأمّل و دقّت ندارد و بداهت سستی مطالب آن معلوم است؛ زیرا استجابت دعای در روز نوروز آن هم با این تأکیدات غلاظ و شداد، سخافت این کلام را روشن می‌سازد و اینکه هر شخص هر دعایی را در این روز از خدای متعال بکند بی‌برو برگرد مستجاب خواهد شد!!

و دیگر اینکه امام علیه السّلام در روایت معلّی ـ چنانچه پس از این خواهد آمد ـ فرموده است: «شما عرب‌ها آن را ضایع کردید و عجم‌ها آن را گرامی داشتند.» خب اگر ما به‌جای مفضّل بودیم

---

[1] رجال الطوسی، ج ۱، باب من لم یرو عن واحد من الأئمّة، ص ٤٢٣.

[2] رجال النجاشی، ج ۱، ص ٦٧.

[3] رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ٥٤.

از امام علیه السّلام سؤال می‌کردیم: ـ نعوذ بالله ـ شما خود سبب تضییع این روز بی‌مانند و عجیب و غریب شده‌اید؛ زیرا با گذشت حدود یک‌صد و پنجاه سال از دوران امامت و ولایت هنوز این روز به مردم معرّفی نشده است، و هیچ‌کس جز خود ائمّه علیهم السّلام نمی‌تواند در تعریف و توصیف و ابلاغ آن به مردم نقشی داشته باشد و چه کسی جز خود معصومین می‌تواند حقایق و اسرار نظام هستی را به مردم بنمایاند و آنان را متوجّه تکالیف و آثار مترتّبه بر آن بکند؟!

و امّا ایراد و اشکال اصلی، که عدم تعیّن و تشخّص روز نوروز در زمان امام علیه السّلام است ـ چنانچه گذشت ـ در این روایت نیز موجود می‌باشد.

آغاز جعل سند و انتساب دروغین حدیث به حضرات معصومین، پس از ارتحال پیامبر اکرم

آری، جعل سند و مونتاژ سلسلهٔ راویان و انتساب دروغین حدیث به حضرات معصومین علیهم السّلام، پس از ارتحال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شروع شد و در طول تاریخ اسلام هم‌چنان ادامه و استمرار یافت، و اکنون نیز ما خود شاهد این بدعت و عمل شنیع می‌باشیم!

نقل مکاشفات دروغین و انتساب آنها به حضرت صاحب‌الأمر أرواحنا فداه چه فرقی با جعل اکاذیب و روایات دروغین از أبوهریره و سَمُرة بن جُندب و کعب‌الأحبار و عبدالله بن سباها دارد؟ برای رسیدن به امیال و مقاصد دنیوی و استیلاء بر مسند و کرسی ریاست به چه اعمال خلاف شرع و حرام بیّن و خدعه و مکر و کذب و تقلّب که دست نمی‌زنیم! و از امام معصوم، عصمت پروردگار و ناموس عالم وجود، مایه نمی‌گذاریم! و خواب‌ها و مکاشفات دروغ را برای رساندن افراد معلوم‌الحال به کرسی ریاست و حکومت، از آن بزرگوار شایع و منتشر نمی‌کنیم! آخر چرا؟ و اگر دروغ می‌گوییم ـ که می‌گوییم ـ، بگوییم ولی چرا پای عصمت حق را به میان می‌آوریم؟ و دعای آن حضرت را در شب قدر، برای پیروزی افراد به مسند حکومت منتشر

می‌نماییم و اذهان خام و ناپختهٔ عوام را مشوّش نموده و فریب می‌دهیم؟!

در روز جمعه از ناحیهٔ حضرت، مردم را دعوت به غسل و زیارت آل یس و سپس حکم به انتخاب فرد مورد نظر می‌نماییم! عجبا که دیواری کوتاه‌تر از این معصوم مظلوم پیدا نکرده، بار توهّمات و تخیّلات و هواهای نفسانی خویش را بر دوش و گردهٔ او می‌نهیم و او را به سمت و سوی اهواءِ دنیّه و پست و بی‌مقدار خویش می‌کشانیم. وای بر ما که ناموس مقام عزّت را این‌قدر خوار و بی‌مقدار پنداشتیم و قبیح‌ترین و وقیح‌ترین توهین‌ها و جسارت‌ها را به او روا داشتیم؛ ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾.[1]

مسألهٔ دروغ و تزویر منحصراً در زمان حضور معصومین صلوات الله علیهم

---

[1] سوره الشّعراء (٢٦) آیه ٢٢٧.

أجمعین نبوده است و به افرادی چون ابوهریره و سمُرة بن جندب و علیّ بن أبی‌حمزه و هلالی و غیره خلاصه نمی‌شود، بلکه در زمان غیبت نیز پیوسته برخی افراد از این شیوهٔ نامیمون و قبیح برای رسیدن به مقاصد خود بهره می‌برند.

داستان عبرت‌انگیز مرحوم سردار کابلی و جعل سند شجره‌نامهٔ خاندان آل آقا

در اینجا بی‌مناسبت نمی‌بینم که داستانی از مرحوم سردار کابلی در ارتباط با همین موضوع نقل کنم. قضیّه مربوط به شجره‌نامهٔ خاندان آل آقا در کرمانشاه و انتساب آنها به شیخ مفید ـ أعلی الله مقامَه ـ می‌باشد که بسیار موجب حیرت و تعجّب و عبرت برای همگان است.

کیوان سمیعی در کتاب زندگانی سردار کابلی، چنین می‌نگارد:

سردار کابلی نقل فرمودند: «زمانی عالم نسّابه، مرحوم سیّد جعفر اعرجی کاظمینی ملقّب به معین‌الأشراف که مؤلّف کتب عدیده در انساب و متوفّا به سال ۱۳۳۲ قمری بوده است، به کرمانشاه آمد. به علّت اطّلاعاتی که از انساب داشت من جهت استفاده، او را به خانهٔ خود دعوت کردم و کتاب‌خانه‌ام را در اختیارش گذاردم. این زمان مقارن با دورهٔ ریاست روحانی

مرحوم آقا اسدالله امام جمعه، بزرگ فرزند آقا عبدالله بن آقا محمّد جعفر بن آقا محمّد علی بن آقا محمّد باقر بهبهانی، ملقّب به استاد اکبر و استاد مجدّد ـ رحمة الله علیهم أجمعین ـ در کرمانشاه بود، که به سال ۱۳۲٤ قمری به رحمت ایزدی پیوست. آقا اسدالله علاوه بر مقام علمی، مردی بسیار مقتدر و متنفّذ بود و از این جهت شباهت به مرحوم آقا محمّد علی داشت.

معین‌الأشراف که به قصد انتجاع به کرمانشاه آمده بود، به منظور تمتّع از قدرت و ثروت امام جمعه، اکثر روزها به محضر او می‌رفت و به جلب توجّهش می‌کوشید.

روزی معین‌الأشراف را در کتاب‌خانه دیدم که اسامی بسیاری بر اوراق متعدّد نوشته است و متّصل آنها را پس و پیش می‌کند، گاهی هم به کتاب رجالی مراجعه می‌نماید. علّت این کار را پرسیدم، گفت: "سلسلهٔ نسب آقای امام را می‌خواهم تهیّه کنم." گفتم: سلسلهٔ نسب ایشان که مجهول نیست و تا مؤسّس بهبهانی و پدرش محمّد اکمل، همه از مشاهیر علما

هستند که ترجمهٔ حالشان در کتب متأخّرین مندرج است. گفت: "از محمّد اکمل تا شیخ مفید را می‌خواهم."

من که تا آن لحظه چنین نسبتی را نه در کتابی خوانده بودم و نه از کسی شنیده بودم، با حیرت تمام گفتم: مگر نسبت آقا باقر بهبهانی به شیخ مفید منتهی می‌شود؟! پاسخ داد: "آری چنین است، ولی تا به حال کسی جز من متوجّه این نکته نشده است."

پرسیدم: به چه دلیل؟ مطالبی گفت که من قانع نگردیدم. بالأخره در برابر اصرار من در کشف مطلب گفت: "اگر ما بگوییم نسب امام جمعه به شیخ مفید متّصل می‌شود، آیا حکمی از احکام دینی تغییر می‌کند؟ من که نمی‌خواهم او را سیّد معرّفی کنم تا ملازمه با تغییر موضوع و موردِ حکم شرعی داشته باشد!"»

مرحوم سردار می‌فرمودند: «من که از شنیدن این سخنان به کلّی مبهوت گردیده بودم، پرسیدم: مقصود از این کار چیست؟! خندید و به شوخی گفت: "ملک چشمه سفید!"[1] من دیگر سخنی نگفتم و از او آزرده خاطر شدم. امّا در آن روز او

---

[1] چشمه سفید، نام یکی از دهات خوب و مرغوب نزدیک کرمانشاه است و مرحوم معین‌الأشراف زیاد کوشیده بوده است که مالک این دیه شود و نشده بوده است.

نسب‌نامه‌ای به‌هم تلفیق نمود و با ذکر تعدادی اسامی، نسب امام جمعه را به شیخ مفید رسانید[1] و آن را با خطی خوش نوشت و روز بعد در حضور جماعتی به آقای امام تسلیم کرد. هرچند شخص امام جمعه، با هوش و فراستی که داشت این کار معین‌الأشراف را نوعی از تملّق دانسته بود، ولی دیگران به علّت شهرتی که وی به دانستن علم انساب پیدا کرده بود یقین به صحّت این نسب‌نامه نمودند.»

تا اینجا حاصل حکایتی بود که مرحوم سردار کابلی نقل فرمودند، و اکنون لازم می‌نماید بنده در تأیید و تتمیم آن عرض کنم که: اگر چه مرحوم آقا اسدالله امام جمعه نسب‌نامهٔ مزبور را با شکّ و تردید بسیار پذیرفته و حتّی آن را نوعی تملّق علمی شناخته بوده است، امّا پس از او افراد این خانوادهٔ جلیل آن را چنان معتبر و صحیح شناختند که هریک نسخه‌ای جهت خود نویسانده و نگاه داشتند و در سال ۱۳۰٤ شمسی

---

[1] سلسلهٔ اتّصال مرحوم مجدّد وحید بهبهانی به شیخ مفید، طبق جعل و وضع سید جعفر اعرجی بدین گونه است: آقا محمد باقر بهبهانی، فرزند محمد اکمل، فرزند محمد، فرزند محمد صالح، فرزند احمد، فرزند محمد، فرزند ابراهیم، فرزند محمد رفیع، فرزند احمد، فرزند ابراهیم، فرزند قطب‌الدین، فرزند کامل، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند محمد بن نعمان (شیخ مفید).

هم که به حکم دولت، مقرّر شد ایرانیان نام خانوادگی داشته باشند جماعتی از اعقاب محقّق بهبهانی به همین لحاظ برای خود عنوانِ «مفیدی» انتخاب کردند.

صورت نسب‌نامهٔ تلفیقی معین‌الأشراف، به کثرت نزد افراد خانوادهٔ محترم آل آقا موجود بود و هنگامی که در سال ۱۳۵۳ قمری مرحوم علاّمه سیّد محسن جبل عاملی به منظور جمع‌آوری موادّ تألیف کتاب أعیان الشّیعه به ایران تشریف آورد و در محرّم همان سال به کرمانشاه آمد، همین نسب‌نامه در اختیارش قرار گرفت، و او آن را در أعیان الشّیعه ضمن ترجمهٔ حال مؤسّس بهبهانی نقل کرد.[1] بعدها هم چون کتاب مزبور از مراجع مسلّم نویسندگان رجال واقع شد، هر کس که ترجمهٔ حالی از آقا باقر بهبهانی یا فرزندانش نوشت، یا آن را به تمامه نقل کرد یا اقتصار بر این کرد که نسب این فامیل به شیخ مفید منتهی می‌شود، در صورتی که اگر این مطلب صحیح بود به طور قطع و یقین آقا باقر بهبهانی و فرزندش آقا محمّد علی، آن را نقل می‌کردند؛ زیرا این دو عالم محقّق گذشته از آنکه از علمای نامی شیعه در فقه و اصول و سایر علوم

---

[1] أعیان الشّیعة، ج ۳، ص ۱۳٦ و ۲۸٦.

اسلامی بوده‌اند، از محقّقین علمای رجال به شمار می‌روند، و هر دو در کتب خود بارها نام شیخ مفید ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ را برده‌اند و در هیچ جا خود را بدو منسوب نکرده‌اند، در حالی‌که به انتساب به علما تا آنجا علاقه‌مند بوده‌اند که آقا باقر در اکثر موارد که نام مجلسی اوّل و ملاّ صالح مازندرانی و مجلسی دوّم را می‌برد، به مناسبت اینکه مادرش دختر آقا نور الدّین پسر ملاّ صالح و مادر آقا نورالدّین هم دختر مجلسی اوّل آخوند ملاّ محمّد تقی بوده است، از دو نفر اوّل به عنوان جدّ و از

مجلسی دوّم آخوند ملاّ محمّد باقر به عنوان خال، تعبیر می‌کند و آقا محمّد علی نیز بارها از مجلسی دوّم به صورت خال مِفضال مطلبی نقل می‌کند، و تعلیقات رجال میرزا محمّد استرآبادی و مقامع الفضل پر است از این تعبیرات.

علاوه بر آنکه این موضوع از زمان مؤسّس بهبهانی تا تقریباً اواخر زمان مرحوم آقا اسدالله به هیچ‌وجه در میان این خانواده مطرح نبوده است، هیچ دانشمند محقّقی از غیر این خانواده نیز به آن اشاره نکرده. و مثلاً حاج میرزا حسین نوری ـ که در تتبّع حدیث و رجال از افراد بسیار کم‌نظیر بوده ـ در خاتمهٔ مستدرک الوسائل، و

حاج شیخ عبّاس قمی ـ که اقوالش در این ابواب، مورد استناد است ـ در فوائد الرّضویّه و الکُنی و الألقاب و باقی کتب مربوط به رجالش، به چنین مطلبی اشاره ننمودند با آنکه هر دو ضمن تعداد فضایل، بسیار بر سلالهٔ علم و فضل بودن استاد اکبر تصریح کرده و منسوبین او را ذکر نموده‌اند. این موضوع مورد توجّه و بحث چند تن از فضلای معاصر نیز قرار گرفته است، از جمله دانشمند محترم آقای معلّم حبیب‌آبادی در مجلّد اوّل کتاب مکارم الآثار، ذیل سال ۱۲۰۵ قمری پس از نقل نسب‌نامهٔ آقا باقر بهبهانی می‌نویسد: «سلسلهٔ این نسب از شیخ مفید تا صاحب عنوان (مؤسّس بهبهانی) در هیچ‌جا به نظر نرسیده؛ الاّ أعیان الشّیعه، و در آن اشکال کمیِ واسطه موجود است، و علی التّحقیق چند نفر افتاده دارد.»

و فاضل ارجمند آقای علی دوانی هم در کتاب وحید بهبهانی می‌نویسد: «تحقیقات زیاد نمودیم تا بر مدرک این شجره‌نامه دست یابیم، نه از خود وحید در کتاب‌هایی که نوشته و اجازاتی که به شاگردانش داده و نه از فرزندان او مدرکی به‌دست نیامد، فقط عالم نسّابه مرحوم سیّد جعفر اعرجی کاظمینی بغدادی، مؤلّف کتاب الأساس فی أنساب الناس، سلسلهٔ نسب مرحوم وحید را ضبط کرده و تمام این شجره‌نامه‌هایی که در

دست است از روی آن کتاب استنساخ شده.»

این مطلب که آقای دوانی نوشته‌اند کاملاً صحیح است، امّا وضع آنچه مرحوم سیّد جعفر اعرجی نسّابه نوشته، به صورتی بوده است که ما از

مرحوم سردار کابلی نقل کردیم.[1]

تمام شد آنچه که از کتاب زندگانی سردار کابلی، به نوشتهٔ آقای کیوان سمیعی نقل نمودیم.

این واقعه با کمال تأسّف، بارها و بارها در طول تاریخ علی‌الخصوص در تاریخ اسلام تکرار شده است و افرادِ از خدا بی‌خبر دست به جعل و وضع حدیث و غیره، به لحاظ منافع دنیوی و شهوات نفسانی می‌زده‌اند.

این روایت نیز قطعاً مشمول همین روش منحوس و شیوهٔ معکوس گردیده است و هیچ توجیهی برای تمسّک بدان وجود ندارد.

مشابهت جعل حدیث در سلسله سند سادات آل اقا به تحریفات عاشورا توسط بنی‌امیّه

و حقیر گوید: چقدر مقام، شبیه است به داستان روز عاشورا و جعل حدیث دربارهٔ فضیلت آن، چنانچه مرحوم محدّث قمّی در مفاتیح الجنان آورده است. ایشان به نقل از کتاب شفاء الصّدور فی شرح زیارة العاشور، در شرح این فقره از زیارت عاشوراء: «اللهُمَّ إنّ هذا یومٌ تبرّکت به بنو أمیّة و ابنُ آکلةِ الأکباد؛ خدایا امروز روزی است که بنی‌امیّه و فرزند هند جگرخوار آن را روز مبارک و میمون قرار

---

[1] زندگانی سردار کابلی، ص ۱۰۶.

داده‌اند» می‌گوید:

امر چهارم از وجوه تبرّک به یوم عاشورا اینکه: دعا و طلب حوایج را در این روز مستحب دانسته‌اند و به جهت این کار مناقب و فضایلی برای این روز به جعل و وضع، افتراء کردند و دعاهایی چند تلفیق کرده، تعلیم عاصیان نمودند تا امر، ملتبس و کار مشتبه شود؛ چنانچه در خطبه‌ای که در بلاد خود در این روز می‌خوانند برای هر نبیّ، وسیله و شرفی در این روز یاد می‌کنند، مثل اِخماد نار نمرود و قرار سفینهٔ نوح و اغراق جند فرعون و اِنجاء عیسی از دار یهودان؛ چنانچه شیخ صدوق از جبلهٔ مکّیه نقل کرده که: «شنیدم از میثم تمّار ـ رضی الله عنه ـ که فرمود: "والله می‌کشند این امّت، پسر پیغمبر خود را در محرّم در روز دهم، و هر آینه أعدای حق سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار دهند، و همانا این کار شدنی است و پیشی گرفته است در علم خدای تعالی، و من

می‌دانم او را به عهدی که از مولایم أمیرالمؤمنین علیه السّلام به من رسیده.“»

تا آنکه جبله می‌گوید: «گفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار دهند؟! پس میثم بگریست و فرمود: ”حدیثی وضع کنند که: او روزی است که خدای تعالی در او توبهٔ آدم را قبول کرد، با اینکه خدای تعالی در ذی‌حجّه توبهٔ آدم را قبول کرد؛ و گمان می‌کنند که او روزی است که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد، با اینکه خدای تعالی یونس را در ذی‌قعده از شکم ماهی برآورد؛ و گمان می‌کنند که او روزی است که سفینهٔ نوح بر جودی قرار گرفت، با اینکه استواء سفینه در روز هجدهم ذی‌حجّه بوده؛ و گمان می‌کنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی بشکافت، با اینکه این کار در ربیع الأوّل بود.“»

و بالجمله با این همه تصریح و تأکید که در خبر میثم شده و در حقیقت از علائم نبوّت و امامت و دلیل حقّیّت طریقهٔ شیعه است که اخبار به غیبی چنان داده است و مضمون او مطابق با واقع محسوس است، عجب است که دعایی بر طبق این اکاذب تلفیق شده و در کتب بعضی بی‌خبران که غافل بوده‌اند، مذکور و به دست عوام داده شده ـ و البتّه خواندن آن دعا بدعت و محرّم

است ـ و آن دعا این است:

«بسم اللَه الرّحمن الرّحیم، سبحان اللَه مِلاءَ المیزان و منتهی العلم و مبلغَ الرّضا و زِنَة العرش.» بعد از دو سه سطر دارد: «ده مرتبه صلوات بفرستد و بگوید: یا قابل توبةِ آدمَ یومَ عاشوراء، و یا رافعَ إدریسَ إلی السّماءِ یومَ عاشوراء، یا مُسکِّنَ سفینةِ نوحٍ علی الجودیِّ یومَ عاشوراء، و یا غیاثَ إبراهیمَ من النّار یومَ عاشوراء» ـ الخ.

و شک نیست که این دعا را یکی از نواصب مدینه یا خوارج مسقط یا امثال اینها جعل کرده و تتمیم ظلم بنی‌امیّه را نموده. ـ تمام شد کلام صاحب شفاء الصّدور.[1]

بنابراین بی‌اعتباری و عدم وثاقت این فرد (حسین بن حمدان حضینی) به حدّی است که ما را از تحقیق دربارهٔ سلسلهٔ سند او تا مفضّل، بی‌نیاز می‌کند و حاجتی در تحقیق احوال رجال این حدیث دروغ و مجعول نمی‌یابیم.

روایت معلّی بن خنیس شاخص‌ترین حدیث در تأیید نوروز

حال می‌پردازیم به مهم‌ترین و شاخص‌ترین حدیثی که در باب عید نوروز، توسّط بسیاری از مدافعان و موافقان و تأییدکنندگان آن در کتب ثبت شده و حتّی در میان عوام، رایج گشته است؛ و سبب آن، نقل مرحوم مجلسی در کتاب زاد المعاد، و این اواخر، مرحوم حاج شیخ عبّاس

[1] مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

قمی ـ رحمة الله علیهما ـ در کتاب مفاتیح الجنان است. و آن روایت معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام است.

منزلت رفیع و مقام متین معلّی بن خنیس نزد امام صادق علیه السّلام

معلّی بن خنیس یکی از شاگردان امام صادق علیه السّلام بود و نزد آن حضرت منزلتی رفیع و مقامی متین داشت و از زمرهٔ خواصّ و حواریّون آن امام هُمام به شمار می‌رفت، به طوری که او را به عنوان پیش‌کار و مدیر امور اداری حضرت به حساب می‌آوردند.

مرحوم علاّمهٔ والد حضرت آیة الله حسینی طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ در کتاب شریف امام شناسی، جلد شانزده، صفحهٔ ۳۵۲ دربارهٔ معلّی بن خنیس چنین افاده فرموده‌اند:

داود بن علی بن عبدالله بن عبّاس (عموی منصور دوانیقی) از جانب وی حاکم مدینه بود و فرستاد پی معلّی بن خنیس، پیش‌کار و مدیر عامل امور اداری حضرت، و از او خواست تا وی را بر اصحاب امام صادق علیه السّلام و خواصّ آن حضرت رهبری نماید. معلّیٰ از معرفتشان تجاهل کرد و چون داود بر کشف اسامی و خصوصیّات اصحاب اصرار ورزید و وی را تهدید به قتل کرد، معلّیٰ به او گفت:

«أ بالقَتل تُهَدِّدُنی؟! واللَه لو کانوا تحتَ قَدَمی، ما رَفَعتُ قدمی عنهم؛ و إن أنت قَتلتَنی، تُسعِدُنی و أشقَیتُك!

آیا مرا به کشتن تهدید می‌نمایی؟! قسم به خدا اگر اصحاب حضرت در زیر گامم باشند، من گامم را از روی ایشان برنمی‌دارم؛ و اگر تو مرا بکشی

من به سعادت رسیده‌ام و تو به شقاوت!»

وقتی که داود مشاهده کرد که معلّیٰ از ابراز اسامی آنان به شدّت امتناع می‌کند، او را کُشت و اموال او را که اموال امام بود ربود و مصادره نمود.

مطالبهٔ قصاص نمودن امام صادق علیه السّلام از قاتلین معلّی بن خنیس

چون این خبر به امام صادق علیه السّلام رسید، با حالت خشم برخاست درحالی‌که ردایش بر روی زمین کشیده می‌شد، و بر داود وارد شد و به او گفت:

«قتَلتَ مولای و أخذتَ مالی! أما عَلِمتَ أنّ الرّجلَ ینام علی الثَکْل و لا یَنام علی الحَرَب؟!

تو مولایم را کشتی، و مالم را ربودی! آیا ندانسته‌ای که انسان می‌تواند در مصیبت جانی و مرگ عزیزش آرام بگیرد ولی نمی‌تواند بر مصیبت مالی و نهب و غارت آرام بگیرد؟!»

امام صادق علیه السّلام از داود مطالبهٔ قصاص کردند. داود قاتل معلّیٰ را که رئیس شرطه و شهربانی مدینه بود پیش آورد که حضرت او را به جهت قصاص خون معلّیٰ بکشند. رئیس شرطه شروع کرد به صیحه زدن که:

«به من امر می‌کنند تا مردم را برای ایشان بکشم، سپس خودم را می‌کشند!»

پس از این واقعه، داود پنج تن از شرطه‌ها

(نگهبانان) را فرستاد تا حضرت صادق علیه السّلام را بیاورند، و به ایشان گفت: «شما او را بیاورید، و اگر از آمدن امتناع نمود سرش را بیاورید!» شرطه‌ها داخل منزل حضرت شدند در حالی‌که ایشان نماز می‌خواندند، و گفتند: «داود را اجابت کن.»

حضرت فرمود: «اگر اجابت نکنم چه خواهید کرد؟!» گفتند: «ما را به امری امر کرده است.»

حضرت فرمود: «اِنصَرِفوا! فَإنّهُ خَیرٌ لَکُم فی دُنیاکُم و آخِرَتِکُم؛ شما مراجعت کنید، زیرا بازگشتن برای شما چه برای دنیایتان و چه برای آخرتتان پسندیده است!»

شرطه‌ها از مراجعت إباء کردند مگر آنکه حضرت را با خود ببرند.

در این حال حضرت دو دست خود را بلند نمودند، سپس آنها را بر دو شانهٔ خود گذاردند، و پس از آن دو دست‌ها را گشودند، سپس با سبّابه

خود دعا کردند، و از وی شنیده شد که می‌گوید: «السّاعَةَ! السّاعَةَ!» حتّی سُمِعَ صُراخٌ عالٍ. فقال لَهُم: «إنّ صاحِبَكُم قد ماتَ.» فَانصَرَفوا. «"این ساعت! این ساعت!" تا اینکه فریاد بلندی به گوش رسید. حضرت به آنها فرمود: "رئیستان بمرد." شرطه‌ها از منزل حضرت بیرون رفتند.» مضمون و محتوای این داستان را کلینی، و حافظ رجب بُرسی و ابن شهرآشوب ذکر نموده‌اند.

باری این چند مورد، بعضی از موارد بود که حضرت صریحاً در برابر ابوالدّوانیق مقاومت فرموده و به خود وی و یا ولات از قِبل وی در مدینه اعلام جرم فرموده‌اند، گرچه ملازم با کشته شدن و در برابر شمشیر قرار گرفتن نفس نفیس خود حضرت بوده باشد.

معلّی بن خنیس از موثّقین راویان و اهل جنّت است

معلّی بن خنیس از موثّقین راویان می‌باشد و از اهل جنّت است، حضرت برای او طلب خیر نمودند. فقط عیبی که داشت کشف اسرار حضرت می‌کرد، و در برابر مخالفان به مطالب درونی و سرّی و ملکوتی حضرت، زبان می‌گشود و حضرت با آنکه کراراً وی را منع می‌کردند ولی مع‌ذلک خوددار نبود، و بالأخره همین امر موجب شد که شهرت یافت و والی

مدینه وی را از میان اصحاب امام برای معرّفی اسامی آنها به نزد خود طلبید، او هم جدّاً امتناع کرد تا بالأخره مقتول و مصلوب و مسلوب گردید.

تمام شد آنچه در کتاب امام شناسی آورده شده است.

سوء استفادهٔ جاعلین حدیث از علوّ مقام معلّی بن خنیس نزد امام صادق علیه السّلام

حقیر گوید: و به همین جهت است که ابن‌غضائری گفته است: «غالیان، روایاتی را به معلّیٰ نسبت می‌دهند و لهذا نمی‌توان به اخبار او اعتماد نمود.»[1] یعنی جلالت قدر و منزلت او نزد امام صادق علیه السّلام به حدّی بود که برای انتساب اکاذیب غلوّ آمیز به امام صادق علیه السّلام، مورد مناسبی بوده است.

نقد و بررسی روایت معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام در تأیید نوروز

مرحوم حاج شیخ عبّاس در مفاتیح چنین گوید:

و امّا اعمال عید نوروز، پس چنان است که حضرت صادق علیه السّلام به

---

[1] رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ۸۷.

معلّی بن خنیس تعلیم فرموده که: «چون روز نوروز شود غسل کن و پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوش و به بهترین بوهای خوش، خود را خوش‌بو گردان و در آن روز روزه بدار. پس چون از نماز پیشین و پسین و نافله‌های آن فارغ شوی، چهار رکعت نماز بگزار ـ یعنی هر دو رکعت به یک سلام ـ و در رکعت اوّل بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ﴾ بخوان، و در رکعت دوّم بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ و در رکعت سیّم بعد از حمد، ده مرتبه سورهٔ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ و در رکعت چهارم بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ بخوان، و بعد از نماز به سجدهٔ شکر برو و این دعا بخوان:

"اللهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحمَّدٍ و آلِ مُحمَّدٍ الأوصِیاءِ المَرضِیِّینَ، و عَلَی جَمِیعِ أنبیائِکَ و رُسُلِکَ بِأفضَلِ صَلَواتِکَ، و بارِک عَلَیهِم بِأفضَلِ بَرکاتِکَ، و صَلِّ عَلَی أرواحِهِم و أجسادِهِم. اللهُمَّ بارِک عَلَی مُحمَّدٍ و آلِ مُحمَّدٍ و بارِک لَنا فی یَومِنا هَذا الَّذِی فَضَّلتَهُ و کَرَّمتَهُ و شَرَّفتَهُ و عَظَّمتَ خَطَرَهُ. اللهُمَّ بارِک لِی فِیما أنعَمتَ بِهِ عَلَیَّ حَتَّی لا أشکُرَ أحَدًا غَیرَکَ، و وَسِّع عَلَیَّ فی رِزقی یا ذا الجَلالِ و الإکرامِ. اللهُمَّ ما غابَ عَنِّی فَلا یَغِیبَنَّ عَنِّی عَونُکَ

و حِفظُکَ، و ما فَقَدتُ مِن شَیءٍ فَلا تُفقِدنی عَونَکَ عَلَیهِ حَتَّی لا أتَکَلَّفَ ما لا أحتاجُ إلَیه، یا ذا الجَلالِ و الإکرام.“

چون چنین کنی گناهان پنجاه سالهٔ تو آمرزیده شود. و بسیار بگو: ”یا ذا الجلال و الإکرام.“»[1]

بررسی و تحلیل سند روایت معلّی بن خنیس

این روایت را مرحوم مجلسی از مصباح المتهجّد شیخ طوسی نقل کرده است،[2] و هم‌چنین از دو کتاب دیگر نقل کرده است، یکی با این عبارت: «رأیت فی بعض الکتب المعتبرة»[3] و روایت معلّیٰ را با تفصیل بسیاری نقل می‌کند، و دیگری با این عبارت: «و رُوِیَ أیضًا فی بعض الکتب»[4] و خود پس از آن می‌گوید: «این روایات را از کتب منجّمین نقل کرده‌ایم ولی من اعتمادی به آنها ندارم.»[5] بنابراین از نظر مرحوم مجلسی،

---

[1] مفاتیح الجنان، اعمال نوروز.

[2] بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ١٠١.

[3] همان، ص ٩٢.

[4] همان، ص ١٠٧.

[5] همان، ص ١٠٩.

روایت مفصّل معلّی بن خنیس از درجهٔ اعتبار ساقط می‌باشد و آنچه در نزد ایشان مسکوت گذاشته شده است روایت معلّی است که در مصباح المتهجّد شیخ طوسی آمده است.

نیامدن این حدیث قبل از شیخ طوسی در هیچ‌یک از کتب معتبرهٔ شیعه

نکتهٔ قابل توجّه اینکه این روایت پیش از شیخ طوسی در هیچ‌یک از کتب معتبرهٔ شیعه نیامده است، بلکه اصلاً در هیچ کتابی نیامده است چه معتبر و چه غیر معتبر. و آنچه در کتاب مصباح شیخ آمده است مختصری است از مفصّل آن؛ زیرا معنا ندارد که یک روایت را چند بار معلّیٰ از امام صادق علیه السّلام به طرق مختلف شنیده باشد و هر بار با توضیحاتی بیشتر و در بعضی با حذف و نقصانی متفاوت با دیگری!

سند نداشتن این حدیث در مصباح شیخ طوسی

و امّا روایت شیخ در مصباح که در آن اشاره به نمازهای مستحبّی در این روز شده است به طور کلّی فاقد سند می‌باشد و خود شیخ برای این روایت سندی ذکر نکرده است. قابل توجّه اینکه این حقیر در سفر زیارتی به عتبات عالیات، از چند کتاب‌خانهٔ معتبر آنجا از جمله کتاب‌خانهٔ

مرحوم کاشف‌الغطاء و کتاب‌خانهٔ مرحوم آیة الله حکیم و کتاب‌خانهٔ مرحوم آقا شیخ عبدالحسین امینی و مکتبة الحیدریه، دیدن نمودم و تمام نسخ خطّی مصباح مرحوم شیخ طوسی را مطالعه و تفحّص نمودم و از تمامی صفحه‌هایی که این روایت در آنها بود عکس‌برداری کردم، حال نتیجهٔ آن را این‌چنین معروض می‌دارم:

این روایت به هیچ‌وجه من الوجوه از امام علیه السّلام صادر نشده است و کذب محض می‌باشد، و جالب اینکه تحریف و جعل این روایت بسیار ناشیانه و ناپخته انجام شده است.

فقدان این حدیث در نسخ خطی و اصلی مصباح شیخ طوسی

اوّلاً: در بسیاری از نسخ خطّی، اصلاً هیچ اثری از این روایت به چشم نمی‌خورد حتّی یک کلمه! در حالی‌که سایر صفحات و عبارات با هم منطبق می‌باشند، با مختصر اختلاف و تفاوتی ناچیز. و چگونه ممکن است که نویسنده، یک روایت را به طور کامل از کتابی، این‌چنین حذف نماید؟ و چرا نسبت به سایر ادعیه و مطالب آن چنین کاری صورت نگرفته است؟!

ثانیاً: در بعضی از این نسخه‌ها، در حاشیهٔ صفحه نوشته شده بود:

در بعضی از نسخ خطّی در حاشیهٔ صفحه، روایتی دربارهٔ روز نوروز آمده است، و از آنجا که نسخهٔ اصلی مربوط به خود شیخ طوسی فاقد چنین روایتی است فلهذا از درج آن خودداری کردیم.

معلوم می‌شود که خطّاط و نسّاخ، بر نسخهٔ

خطّی مرحوم شیخ اطّلاع یافته و با رعایت اصل امانت، خیانت در نسخه‌برداری ننموده و عین نسخهٔ شیخ را منتقل کرده است.

ثالثاً: در بعضی از نسخه‌ها، روایت در حاشیهٔ صفحه آمده است که البتّه به طور ناقص و مختصر می‌باشد، و این خود دلیل بر آن است که ناسخ از پیش خود در نقل آن دست‌کاری نموده است و برخی از فقراتی را که حتّی در حاشیهٔ بعضی دیگر از نسخه‌ها موجود است، حذف کرده است.

بی‌ارتباطی روایت با قبل و بعد در نسخی که در آنها آمده

رابعاً: در نسخه‌ای که اصل روایت در متن آمده است کاملاً مشخّص است که هیچ ارتباطی با قبل و بعد از خود ندارد و ناسخ همین‌طور از پیش خود، آن را در ضمن مطالب کتاب گنجانده است.[1]

بنابراین، برای حقیر مسلّم شد که این روایت، جَعلی است و سندی که بتواند آن را به امام علیه السّلام برساند وجود ندارد (گرچه برای او سندی ادّعا شده است، ولی صحّت ندارد). و در نسخهٔ اصل شیخ طوسی این روایت مفقود است،

---

[1] رجوع شود به ص ۱۷۳.

و بعضی از افراد از روی اغراض و دواعی نفسانی، از پیش خود به این خیانت مبادرت ورزیده‌اند؛ زیرا هیچ اشاره‌ای به این مطلب که: این اضافی از مرحوم شیخ نیست بلکه از جانب ناسخ می‌باشد، نشده است و همین مسأله است که همه را به اشتباه انداخته و تصوّر می‌کنند که اضافی از قِبَل خود شیخ می‌باشد.

عدم وجود مجوّز و حجّت برای مرحوم مجلسی و شیخ عبّاس قمی در نقل این حدیث

حال، صرف‌نظر از مطالب و مضامینی که در این روایت مجعول و کذب وجود دارد باید از امثال مرحوم مجلسی و نیز حاج شیخ عبّاس قمّی ـ رحمة الله علیهما ـ سؤال کرد: شما به چه حجّت و مجوّزی چنین روایت مجعولی را در اختیار عوام قرار داده‌اید تا بدان عمل کنند و به عنوان یک عید و سنّتی مذهبی و اسلامی که مورد تأیید و تشویق شارع مقدّس است بدان بنگرند؟

علاّمهٔ مجلسی یک فرد عادی نیست بلکه شخصیّتی است خبیر و بصیر به روایات و آثار معصومین علیهم السّلام و متضلّع در مباحث حدیث و رجال، آنگاه چگونه است که روایتی را که خود، قائل به عدم اعتبار آن است در کتاب

دعای زاد المعاد[1] می‌آورد و در دسترس عموم افراد قرار می‌دهد؟! و این مسأله دارای مسئولیّت است و عواقب خود را به دنبال دارد.

و امّا از مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی که در مفاتیح الجنان آورده است بعید نمی‌آید؛ زیرا ایشان در نقل ادعیه و آثار اهل بیت علیهم السّلام دقّت و تأمّل تامّ را ننموده‌اند!

---

[1] مرحوم مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ بدون ذکر سند برای دعای تحویل سال، در زاد المعاد، ص ۳۲۸، می‌فرمایند:

«و رَوَوْا فی غَیرِ الکُتُبِ المَشهُورَةِ قِراءَةَ الدُّعاءِ التّالِی عِندَ تَحویلِ السَّنَة.»

نقل برخی احادیث و ادعیهٔ مجعوله توسّط شیخ عبّاس قمی در مفاتیح الجنان

مثلاً از جمله مواردی که قطعاً مجعولیّت آن واضح و آشکار است، ادعیهٔ یومیّهٔ ماه مبارک رمضان است که متأسّفانه هر روز مردم به قرائت آن مبادرت می‌ورزند و ترک آن را خسارتی برای خود تلقّی می‌نمایند. در این ادعیه کاملاً روشن است که مونتاژ کنندهٔ آن چقدر آدم بی‌سواد و بی‌اطّلاع از ادب و بلاغت بوده است و خواسته به هر زور و زحمتی، جملات را مسجّع و مقفّیٰ نماید و ترکیب ظاهری آنها را حفظ کند تا اینکه همه به یک نسق و یک صورت شکل پیدا کنند، بدون توجّه به معنا و مفهوم الفاظ.

این بنده در سال‌های پیشین زمان حیات مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ روزی به اتّفاق ایشان به دیدنِ استادنا الأفخم حضرت آیة الله شبیری زنجانی ـ سلمه الله تعالی و أیّده ـ در مشهد مقدّس به منزلشان رفتیم. در ضمن صحبت، ایشان فرمودند:

من از مرحوم حاج آقا روح الله (خمینی) ـ رحمة الله علیه ـ شنیدم که گفتند: «از مرحوم آقا شیخ عبّاس قمّی سؤال کردم: آیا تمام ادعیه و آثاری که در مفاتیح الجنان آورده‌اید دارای سند معتبر و

موثّق است؟ ایشان پاسخ دادند: "خیر، در این کتاب، مطالب غیر مستند نیز وجود دارد!"»[1]

مرحوم آقا شیخ عبّاس باید می‌دانست که کتاب مفاتیح را برای علما و فضلا و اهل فنّ ننوشته است، بلکه برای افراد عامی و بی‌اطّلاع از رسوم و فنون متعارف نگاشته است؛ آنها که نمی‌توانند برای تشخیص صحیح از سقیم ادعیه و دستورات، به منابع و مدارک مراجعه کنند و خود متوجّه صحّت و سقم نوشتجات گردند، آنها به عنوان اینکه تمام آنچه در این کتاب آمده است مورد تأیید می‌باشد کتاب را می‌خرند و به خانهٔ خود می‌برند و به مضامین آن عمل می‌کنند و آن را در کنار قرآن کریم قرار می‌دهند.

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به مطلع انوار، ج ٦، ص ٤٣٤.

از جمله دستورات و مطالبی که به واسطهٔ درج آن در مفاتیح، خلق عظیمی به اشتباه افتاده‌اند همین قضیّهٔ نوروز است که از هر که سؤال می‌کنیم می‌گوید: اگر این مسأله صحیح نبود در مفاتیح نوشته نمی‌شد!

بی‌محتوایی برخی اعمال و ادعیهٔ مذکور در مفاتیح پیرامون نوروز

حال باید از جناب آقا شیخ عبّاس قمی پرسید: شما که برای نوروز اعمال مخصوصه‌ای را از قبیل نماز و دعای پس از آن ذکر می‌کنید بفرمایید: مقصود امام علیه السّلام از این فقرات: «و بارِك لنا فی یومِنا هذا الّذی فضَّلتَه و کرَّمتَه و شرَّفتَه و عظّمتَ خطرَه» چه روزی می‌باشد که عرضه می‌دارد: «خداوندا در این روز، برکت خود را بر ما ارزانی بدار؛ روزی که آن را برتری دادی و مورد کرامت و تکریم خویش قرار دادی و ارج و مقام آن را بالا بردی و موقعیّت آن را ارتقاء بخشیدی و در نزد همگان بزرگ شمردی»؟!!

این روزی که مورد تکریم و تعظیم پروردگار قرار گرفته است دقیقاً و مشخّصاً چه روزی می‌باشد؟ در زمان امام صادق علیه السّلام که روز

نوروز با اوّل فروردین مصادف نبود بلکه در ماه خرداد قرار داشت، آن‌وقت چگونه شما این دستورات ـ اعم از نماز و دعا ـ را برای روز اوّل فروردین آورده‌اید؟!

در حوادث سال ۲۸۲ هجری که مصادف با سوّم جمادی‌الثّانی و یازدهم حزیران (سوّم خرداد) بوده است، در بازارهای بغداد اعلام شد: کسی در شب نوروز نمی‌تواند آتش روشن کند و آب بریزد، ولی در شب جمعه این منع برداشته شد.[1] و این بدان علّت بود که نوروز پیش از این در اردیبهشت ماه برگزار می‌شد، ولی نوروز معتضدی به یازدهم حزیران که سوّم خرداد است منتقل گردید. بنابراین، افرادی همچون ابن‌فهد حلّی که در تعیین نوروز تشکیک نموده و قول به اوّل سال یعنی حلول خورشید به برج حَمَل را تقویت نموده‌اند، بدین جهت است. آنها پس از تعیین نوروز توسّط سلطان جلال‌الدّین ملک‌شاه سلجوقی در سال ٤٦٧ هجری

آمده‌اند[2] و تا این تاریخ ـ یعنی چهار صد و شصت و هفت هجری ـ روز نوروز متغیّر بوده است.

---

[1] البداية و النّهاية، ج ۱۱، ص ۷۲.

[2] ابن‌فهد حلّی در قرن نهم هجری می‌زیسته است.

عدم تعیین روز نوروز در کلام شیخ طوسی و ابن‌ادریس

و لذا مرحوم ابن‌ادریس در سرائر می‌گوید:

و قال شیخُنا أبوجعفر فی مختصر المصباح[1]: «و یستحبّ صلاةُ أربعِ رکعاتٍ»، و شرَح کیفیّتَها فی یوم النَّیروزِ ـ نوروزَ الفرس ـ و لم یذکُر أیُّ یوم هو من الأیّام، و لا عیّنَه بشهرٍ من الشّهور الرّومیّة و لا الفرسیة[2]، و الّذی قد حقَّقه بعضُ محصّلی أهل الحساب و علماء الهیأة و أهل هذه الصّنعة فی کتاب له، أن یوم النّیروز یوم العاشر من أیّار (دوّم اردیبهشت)؛ و شهر أیار أحدٌ و ثلاثون یومًا فإذا مضیٰ منه تسعةُ أیّام، فهو یومُ النّیروز. یقال نَیروز و نوروز لغتان. و أمّا نَیروز المعتضد الّذی یقال: النّیروز المعتضدی ، فإنّه الیوم الحادی عشر من حزیران (سوّم خرداد)؛ و ذلك أنّ أهل السّواد و المزارعین شَکَوا إلیه أمرَ الخراج، و أنّه یُفتَح قبلَ أخذ الغلّة و حصادها و ارتفاعها، فیستدینون علیها فیَجحَف ذلك بالنّاس و الرّعیّة. فَیُقدِمُ أن لا یُفتحَ و یطالبَ بالخراج إلّا فی أحد عشر یومًا من شهر حزیران. قال بعض من امتدحه من الشّعراء علی هذا الفعال والمنقبة والرّقّة و الإفضال:

ذکر ذلك جمیعَه، الصّولی فی کتاب الأوراق.[3]

ابن‌ادریس گوید:

شیخ ما ابوجعفر در کتاب مختصر مصباح می‌گوید: «مستحب است در روز نوروز چهار رکعت نماز بجای آورد.» و کیفیّت آن را توضیح داده است، ولی نامی از روز خاص نیاورده و نیز ماه آن را از بین ماه‌های سال، چه از ماه‌های رومی و چه از ماه‌های فُرس نیز ذکر نکرده است. ولی

---

[1] السرائر، ج ۱، ص ۱۱۵، طبع جامعهٔ مدرّسین، در تعلیقهٔ گوید: «ما تا کنون به مختصر مصباح دسترسی پیدا ننمودیم.» و لیکن در المهذّب البارع، ج ۱، ص ۱۹۱، طبع جامعهٔ مدرّسین، عبارت مذکور مختصر المصباح را از نسخهٔ مخطوط آورده است. (محقّق)

[2] در مصادر مشهور «العربیّة» است ولی ظاهراً «الفرسیّة» صحیح باشد.

[3] السّرائر، ج ۱، ص ۳۱۵.

بعضی از ریاضی‌دانان و علمای هیئت و نجوم در کتاب خویش آن را روز دهم از ایار (دوّم اردیبهشت) دانسته‌اند؛ و ماه ایار سی و یک روز است، پس اگر نُه روز از آن بگذشت روز نوروز خواهد بود. و به آن نیروز و نوروز گفته می‌شود. و امّا نوروز معتضدی، پس آن روز یازدهم از حزیران (سوّم خرداد) می‌باشد. و این بدان جهت است که اهل قُریٰ و کشاورزان، از زمان خراج نزد معتضد شکایت کردند و اینکه قبل از رسیدن غَلّه و برآمدن آن می‌بایست بپردازند و از این جهت زیر بار دَین می‌رفتند و به رعیّت و افراد اجحاف می‌گردید، پس معتضد مقرّر گردانید که از آنان مالیات نستانند و خراج را به یازدهم از حزیران که سوّم خرداد است موکول نمود و آن روز را نوروز نامید؛ و بعضی از شعرا در مدح معتضد و این فضل و بخشش او چنین سرودند:

«روز نوروز تو فقط یک روز است و بس و از یازدهم حزیران متأخّر نخواهد شد.»

این مطالب را صولی در کتاب الأوراق ذکر نموده است.

ـ انتهی مطلب سرائر.

و از عبارت اخیر ابن‌ادریس چنین برمی‌آید که خود ایشان به مختصر مصباح مراجعه نکرده‌اند، بلکه این مطلب را از صولی در کتاب

الأوراق نقل نموده‌اند؛ فتنبّه.

این کلام شیخ در مختصر مصباح و نیز نقل ابن‌ادریس که حدود یک‌صد و سی سال پس از شیخ می‌زیسته است (مبنی بر عدم تعیین روز نوروز)، تصریح بر این مطلب است که خود آنها نمی‌دانسته‌اند این روزی که چهار رکعت به کیفیّت مخصوص در

آن وارد است چه روزی است! و در این روایت هیچ اشاره‌ای به روز خاص نشده است و این خود دلیل بر کذب و دروغ بودن این روایت است؛ زیرا چگونه این خبر راست و صحیح باشد در حالی‌که ناقل این روایت و علمای پس از او نیز هیچ اطّلاعی از روزی که باید این نماز در آن خوانده شود ندارند؟ ﴿إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٌ﴾!!

و ابن‌ادریس نیز از روی سردرگمی و عدم اطّلاع از روز نوروز، تعیین آن را به محاسبهٔ یکی از علمای اهل هیئت محوّل نموده و طبق گفته و محاسبهٔ او روز سوّم خرداد بوده است، پس اگر نوروز در زمان ابن‌ادریس روز اوّل فروردین ماه بود دیگر این سردرگمی و جهالت به مطلب چه معنا و مفهومی داشته است؟!

دلیل ابن‌فهد حلّی و مرحوم افندی در تعیین اوّل سال شمسی به عنوان روز نوروز

بنابراین افرادی چون ابن‌فهد حلّی که در قرن نهم هجری می‌زیسته است و نیز مرحوم افندی که با اشاره به رسالهٔ میرزا ابراهیم حسینی می‌گوید: «نوروز همین

اوّل فروردین است»[1] ـ در حالی‌که آقا رضی قزوینی آن را انکار می‌کند ـ و کلام سایر علما مبنی بر روز اوّل سال شمسی یعنی ابتدای اعتدال ربیعی، همه و همه پس از سال چهارصد و شصت و هفت هجری آمده‌اند، سالی که در آن سلطان جلال‌الدّین ملك‌شاه سلجوقی نوروز را روز اوّل اعتدال ربیعی و تحویل شمس به برج حَمَل قرار داد و از آن پس دیگر نوروز تغییر پیدا ننمود. و بدین لحاظ به هیچ‌وجه من الوجوه تعیین نوروز به عنوان روز اوّل فروردین ماه، از طرف این افراد نمی‌تواند مورد وثوق و اعتماد گردد؛ و به همین جهت است که مرحوم افندی دربارهٔ نوروز می‌گوید: «و قد صارَت هذه المسألة مطرحًا لآراء الفضلاء.»[2] یعنی: «به تحقیق که این مسأله و معضله موجب بحث و نقاش و ردّ و اثبات آراء و عقاید فضلا شده است» و هر فرد بنا بر حدس و قرائن موجود نزد خود، روز خاصّی را به نام نوروز معیّن نموده است.

---

[1] ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵.

[2] همان، ص ٦.

تعیین کردن بعضی از علما سه روز را به عنوان نوروز

چنانچه بعضی از علما سه روز را به عنوان نوروز مطرح کرده‌اند: یکی اوّل دی یا اوّل آبان‌ماه، دوّم: حلول شمس به برج حَمَل و اوّل فروردین ماه، سوّم: دهم ایار یعنی دوّم اردیبهشت، چنانچه گذشت. و به همین جهت است که در کتاب ذخیرةُ الآخرة که نیمهٔ اوّل قرن ششم تألیف شده است، فصلی تحت عنوان روز نوروز فارسیان آمده است و در آن برای اثبات نوروز در اوّل فروردین ماه به روایت معلّی بن خُنَیس استناد شده است.[1] و باز در کتاب نزهةُ الزّاهد که آن در نیمهٔ دوّم قرن ششم هجری تألیف شده است، به روایت معلّیٰ تمسّک جسته است.[2] و هر دوی اینها پس از سنهٔ ٤٦٧ هجری بوده‌اند که نوروز به روز اوّل فروردین ماه تغییر پیدا کرده است.

و از غرایب و عجایب اینکه بر فرض ذکر روایت معلّیٰ در مختصر مصباح شیخ طوسی، خود شیخ طوسی نمی‌دانسته است که این روز

---

[1] ذخیرة الآخرة، ص ١٥٢.

[2] نزهة الزّاهد، ص ٢٨٥.

چه روزی از سال می‌باشد، با اینکه زمان شیخ طوسی قریب به زمان ائمّه بوده است؛ حال چگونه این افراد برای اثبات روز اوّل فروردین به عنوان نوروز، به روایت معلّیٰ که از شیخ نقل شده است استناد می‌کنند؟!! و بدین لحاظ، اعتباری برای اثبات نوروز در اوّل فروردین ماه نخواهند داشت.

اعتراف ابن‌فهد حلّی به پیچیدگی تعیین روز نوروز

و خود مرحوم ابن‌فهد حلّی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب المهذّب البارع گوید:

إنّ تعيينَ يومِ النّيروز من السّنة غامضٌ؛ فمنهم من جعله يومَ العاشر من أيار الرّومی، و منهم من قال إنّه أوّلُ يومِ الحمل، و بعضُهم جعَله اليومَ السابعَ عشرَ من كانون الأوّل الرّومی و هو صوم اليهود، و بعضُهم جعَله اليومَ التاسعَ من شُباط.[1]

«باید دانسته شود که تعیین روز نوروز از سال، مسأله‌ای است بسیار پیچیده و لا ینحلّ، و آنچه که از تاریخ به‌جای مانده است می‌نمایاند که این روز، روز خاص و مشخّصی نبوده است، بدین شکل که: بعضی از علما آن روز را روز دهم ایار رومی قرار داده بودند، و برخی از ایشان آن را روز اوّل حَمَل می‌دانسته‌اند، و پاره‌ای از ایشان آن را روز هفدهم از کانون اوّل رومی

[1] المهذّب البارع، ج ۱، ص ۱۹۱، با اندکی تصرّف در لفظ.

برمی‌شمردند که روزِ روزهٔ یهود نیز بوده است، و گروهی از سلاطین نیز آن را روز نهم از شباط می‌شمرده‌اند.»

و این در حالی است که کفعمی در کتاب دعای خویش: مصباح، روز نوروز را نوروز معتضدی شمرده است[1] که همان روز یازدهم از حزیران ماه نهم از ماه‌های رومی است، و هکذا ....

کلام شهید اوّل در کتاب الذکریٰ، در تعیین روز نوروز

از جمله کسانی که دربارهٔ نوروز سخن گفته است، شهید اوّل در کتابِ ذِکریٰ است. ایشان با اشاره به روایت معلّی بن خنیس فرموده است که:

مقصود از نوروز، روز شروع سال عجم (که ابتدای آبان‌ماه باشد)، یا وارد شدن خورشید به برج حَمَل (که اوّل فروردین است)، و یا دهم ایار (که دوّم اردیبهشت است) می‌باشد.[2]

تحقیق و تحلیل ابن‌فهد حلّی در تعیین نوروز

مرحوم ابن‌فهد حلّی نیز دربارهٔ این کلام شهید در ذکریٰ می‌گوید:

---

[1] مصباح الکفعمی، ص ۵۱۳.

[2] ذکری الشّیعة فی أحکام الشّریعة، ج ۱، ص ۱۹۹.

قول اوّل ایشان (شهید اول) که ابتدای سال عجم باشد در نزد فقهای عجم معروف است، یعنی اوّل برج عقرب یا آبان ماه.[1]

و جالب است که ایشان اعتراف می‌کند که فقهای عجم، روز اوّل نوروز را روز اوّل آبان ماه می‌دانند نه روز اوّل فروردین که تحویل شمس به برج حمل باشد.

وی سپس ادامه می‌دهد:

[1] المهذّب البارع، ج ۱، ص ۱۹۲.

آنچه از میان این اقوال به نظر صحیح‌تر می‌آید آن است که نوروز را روز تحویل شمس به برج حَمَل بدانیم که روز اوّل فروردین باشد؛ زیرا این روز فعلاً در میان مردم رایج و دارج است و خِطاب در روایت باید ناظر به مفهوم عرفی باشد.[1]

ولی گویا خود متوجّه اشکالات و ایرادات وارده بر این ترجیح بوده است و می‌گوید:

ایرادی که بر این تفسیر وارد می‌شود این است که: در همهٔ مناطق عجم، نوروز روز اوّل تحویل خورشید به برج حمل نیست بلکه (بر حسب اختلاف هوا و موقعیّت جغرافیایی) متغیّر می‌باشد، و دیگر اینکه روز اوّل فروردین به عنوان نوروز، نوروز سلطانی است که توسّط سلطان جلال‌الدّین ملک‌شاه سلجوقی در سنهٔ ٤٦٧ هجری به عنوان نوروز رسمیّت پیدا کرده است، و قطعاً در زمان امام علیه السّلام این‌چنین نبوده است.

و امّا پاسخ ایشان به این دو ایراد این است که: در خطابات شرعیّه ملاک و میزان، دیدگاه عرف است؛ و اگر در شرع، عرف شرعی نسبت به این مطلب وجود نداشت، خطابْ متوجّه عرف بلاد

---

[1] ۳. همان، ص ۱۹۳.

نزدیک به شرع خواهد بود (و عرف آن بلاد طبعاً روز اوّل فروردین را نوروز می‌نامیدند).

و دیگر اینکه: هر دو تفسیر (نوروز در هفدهم کانون اوّل و نوروز در اوّل برج حمل) پیش از اسلام رایج و دارج بوده است. (بنابراین با وجود ابهام و اجمال در تعیّن هر کدام از دو تفسیر باید به عرف نزدیک به بلاد شرع و اسلام مراجعه کرد؛ که نتیجه، تعیّن اوّل برج حمل خواهد بود.)

نقد مؤلّف بر کلام ابن‌فهد حلّی

در پاسخ به توجیه مرحوم ابن‌فهد باید گفت: چگونه شما می‌پذیرید که در عرفِ شرع، خبری از نوروز نبوده است و نوروز را از بلاد نزدیک به خطابات شرعیّه جستجو می‌کنید (یعنی بلاد ایران)، در حالی‌که در زمان خلیفهٔ ثانی بلاد

ایران توسّط لشکر اسلام فتح گردید و حدود یک‌صد و سی سال از زمان فتح ایران گذشته بود که این روایت جعلی و ناصواب از امام صادق علیه السّلام نقل گردید؟!!

و چگونه ممکن است که این نکته تا آن زمان بر اهالی عربستان مخفی بوده است و کسی از این روز مهمّ نزد ایرانیان، بی‌اطّلاع بوده باشد؟!

بنابراین هر دو اشکالی که مرحوم ابن‌فهد ابتدائاً بر مسألهٔ نوروز در روایت معلّیٰ ذکر کرده‌اند به خصوص اشکال دوّم، اکیداً به قوّت خود باقی می‌مانند.

تمسّک صاحب جواهر به این روایت و روایات دیگر در استحباب غسل نوروز

و امّا از متأخّرین، مرحوم صاحب جواهر الکلام این روایت را ذکر کرده است و دربارهٔ استحباب غسل نوروز چنین می‌گوید:

و أمّا غسلُ یوم النّیروز، فعلی المشهور بین المتأخّرین بل لم أعثِر علی مخالف فیه؛ لخبر المعلّی بن خنیس عن الصّادق علیه السّلام المروی عن المصباح و مختصرِه: «إذا کان یوم النّیروز فاغتسل» ـ إلی آخره.

و فی خبره الآخر عن الصّادق علیه السّلام المرویّ علی لسان الشّیخ الجلیل الشّیخ أحمد بن فهد فی مهذّبه، حکاه فی المصابیح و هو طویل، قد اشتمل علی ذکر أُمورٍ عظیمةٍ قد وقعت فی هذا الیوم، کبیعةِ علیّ علیه السّلام و إرسالِه إلی الجِنّی، و ظفره بالنّهروان، و قتلِ ذی الثّدیة، و ظهورِ القائم علیه السّلام و یظفَره اللّه فیه بالدّجّال، إلی أن قال: «و ما من یوم النّیروز إلّا و نحن نتوقّع فیه الفرج، لأنّه من أیّامنا؛ حفِظَه الفُرس و ضیّعتموه!»

...

قال المعلّی: «و أملیٰ علیَّ مِن ذلك و کتَبته من إملائه.»[1]

---

[1] جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۱.

«و امّا غسل روز نوروز، پس استحباب آن بین فقهاء از متأخّرین ثابت است بلکه مخالفی را در این مسأله نیافتم. و این جهت به واسطهٔ خبر معلّی بن خنیس است از امام صادق علیه السّلام، که از مصباح و مختصر مصباح نقل

شده است (از این کلام استفاده می‌شود شخص صاحب جواهر، این روایت را در این دو کتاب ندیده است) و امام علیه السّلام می‌فرماید: "وقتی روز نوروز پدید آمد غسل بجای آور" ـ تا آخر حدیث.

و در خبری دیگر از امام صادق علیه السّلام که توسّط شیخ جلیل احمد بن فهد در کتاب مهذّب آورده شده است و صاحب مصابیح آن را نقل کرده است، (در اینجا نیز معلوم می‌شود که خود صاحب جواهر آن را در مهذّب ندیده است بلکه از مصابیح نقل می‌کند) و این خبر بسیار مفصّل‌تر از خبر اوّل است و مشتمل است بر ذکر مسائلی بسیار عظیم و مهم که در این روز (نوروز) اتّفاق افتاده است، مانند بیعت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در روز غدیر و فرستادن آن حضرت توسّط رسول خدا به وادی جنّ و پیروزی حضرت بر خوارج نهروان و کشتن ذوالثّدیه و ظهور امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و پیروزی حضرت بر دجّال ...، تا اینکه حضرت فرمودند: "هیچ روز نوروزی بر ما نمی‌گذرد مگر اینکه ما توقّع ظهور و فرج را در آن روز داریم، زیرا این روز از روزهایی است که به ما تعلّق دارد؛ که ایرانی‌ها حرمت آن را پاس داشتند ولی شماها آن را نادیده انگاشته و فراموش نمودید!"

...

معلّی می‌گوید: "امام صادق علیه السّلام این مطالب را بر من املاء کرد و من آنها را به نگارش درآوردم."»

تمسّک صاحب جواهر به این روایت در توقّع ظهور و امور عظیمه

مرحوم صاحب جواهر ادامه می‌دهد:

و لا ریبَ فی الاکتفاء بذلك مع ذکر جماعة من الأساطین، منهم الشیخُ و یحیی بن سعید و العلاّمةُ و الشّهیدُ و غیرُهم علی ما حُکِی عنهم، و وقوعِ الأُمور العظیمة فیه ما سمِعتَه بعضٌ منها و متوقّعٌ فیه الفرجُ و البرکةُ و غیرُ ذلك من الشّرف الذی لا یُنکَر فی إثبات مثل هذا المستحبّ. و لا وجه للمناقشة بعد ذلك فی السّند أو غیره، کما لا وجه للمعارضة بما عن المناقب أنّه قال: «حُکِی أنّ المنصورَ تقدّم إلی موسی بن جعفر [علیهما السّلام] إلی الجلوس

للتهنئة فی یوم النّیروز و قبض ما یُحمَل الیه، فقال: "إنّ قد فتّشت الأخبار عن جدّی رسولِ اللَه صلّی اللَه علیه و آله [و سلّم] فلم أجد لهذا العید خبرًا، و إنّه سُنّة الفرس و محاها الإسلام، و معاذ اللَه أن نُحیی ما محاه الإسلام."

فقال المنصور: "انّما نفعل هذا سیاسةً للجند، فسألتك باللَه العظیم إلّا جلَستَ." فجلَس» ـ الحدیث.[1]

إذ هو مع قصوره عن ذلك، محتملٌ للتّقیة کما عن بعضهم، أو یُحمَل علی أنّ النّیروز المذکور فیه غیر الیوم المعظّم شرعًا لوقوع الاختلاف فی تعیینه علی أقوال؛ فقیل: إنّه الیوم العاشر من أیّارَ کما عن بعض المحاسبین و علماءِ الهیئة، و قیل: إنّه تاسعُ شُباطَ کما عن صاحب کتاب الأنوار، و قیل: إنّه یومُ نزول الشّمس فی أوّل الجَدْی، و عن المهذّب: «أنّه المشهور بین فقهاء العجم بخلاف أوّل الحَمَل، فإنّهم لا یعرفونه بل ینکرون علی من اعتقده»، و قیل: إنّه السابع عشر من کانونِ الأوّل بعد نزول الشّمس فی الجدی بیومین، و هو یوم صوم الیهود، و قیل: هو أوّلُ یوم من فروردین ماه، و هو أوّلُ شهور الفُرس.[2]

«و شکّی نیست که به این روایت می‌توان استناد نمود و به آن در استحباب غسل نوروز اکتفا نمود، چراکه بسیاری از بزرگان و استوانه‌های فقاهت ـ مانند شیخ طوسی و یحیی بن سعید و علاّمه حلّی و شهید اوّل و غیر از ایشان، چنانچه نقل شده است ـ این روایت را ذکر کرده‌اند، و دیگر اینکه در این روز حوادث و قضایایی بس عظیم و با اهمّیت رخ داده است ـ که پاره‌ای از آنها را برای شما بازگو نمودیم ـ و نیز در این روز انتظار ظهور حضرت ولیّ عصر عجّل الله فرجه الشّریف که مایهٔ خیر و برکت است می‌رود، و علاوه بر اینها شرافت و مرتبهٔ عالی و بلند این روز است به

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب، ج ٤، ص ٣١٨.

[2] جواهر الکلام، ج ٥، ص ٤٢.

واسطهٔ امور و حوادث و مسائلی که ایجاب غسل و طهارت را در این روز شریف می‌نماید.

و دیگر مناقشه و ایراد در سند و غیر آن بی‌مورد و ناروا خواهد بود، هم‌چنان‌که توجیهی برای مناقشه و معارضهٔ روایتی که در مناقب ابن شهرآشوب از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل نموده است باقی نمی‌ماند:

پاسخ حضرت موسی بن جعفر به دعوت منصور دوانیقی جهت شرکت در جشن نوروز

"نقل شده است که در روز نوروز منصور دوانیقی پیکی را به خدمت موسی بن جعفر علیهما السّلام فرستاد و از آن حضرت تقاضا کرد که در دربار او حضور یابند و به درباریان و امرای لشگر، به جهت عید تهنیت گویند و نیز صله‌ها و هدایایی که برای منصور می‌آورند، برای خود بردارند.

امام موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمودند:

من هرچه در اخبار و آثار جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تفحّص نمودم، از این عید و بزرگداشت آن اثری ندیدم. این عید از آداب و رسوم پارسیان است در حالی‌که اسلام آن را محو و نابود ساخته است، و ما به خدا پناه می‌بریم از اینکه آنچه را که اسلام از بین برده است دوباره زنده گردانیم.

منصور در پاسخ گفت: ما این مراسم را برای خوش‌آمد افراد لشگر و امرای آن انجام می‌دهیم و تو را قسم می‌دهم به عظمت پروردگار که در این مراسم شرکت نمایی.

پس حضرت مجبور شدند و در آن مجلس حضور یافتند.“

ادّعای صاحب جواهر مبنی بر تقیّه بودن روایات مخالف نوروز

زیرا این روایت علاوه بر اینکه دلالتش قاصر است از اینکه با روایت معلّی بن خنیس معارضه کند، احتمال دارد از روی تقیّه صادر شده باشد ـ چنان‌که بعضی چنین پنداشته‌اند ـ یا اینکه ممکن است روز نوروز در آن سال با نوروزی که دارای شرافت و عظمت است متفاوت بوده است، زیرا اقوال در تعیین روز نوروز مختلف است؛ چون بعضی گفته‌اند: روز دهم از ایار می‌باشد، چنانچه از پاره‌ای از علمای ریاضی و هیئت نقل شده است؛ و بعضی دیگر نهم شباط را ترجیح داده‌اند، چنان‌که از صاحب کتابِ الأنوار نقل شده است؛ و برخی روز نزول خورشید در اوّل جدی را قائل شده‌اند،

و چنانچه در مهذّب مرحوم ابن‌فهد حلّی گفته است: "مشهور بین فقهای فارس این‌چنین است و آنها اوّل برج حمل (روز اوّل فروردین‌ماه) را نمی‌شناسند بلکه نسبت به قائل آن معترض می‌باشند"؛ و پاره‌ای دیگر این روز را هفدهم از کانون اوّل پس از نزول خورشید در جدی به دو روز، می‌شمرند ـ که روزهٔ یهود نیز در آن روز می‌باشد ـ؛ و گروهی آن را روز اوّل فروردین ماه می‌دانند که این روز اوّلین روز شروع سال نزد فارسیان می‌باشد.»

مؤیّدات صاحب جواهر در تعیین نوروز در ابتدای اعتدال ربیعی و انتقال شمس به حَمَل

قلت: و المشهور المعروف فی زماننا هذا إنّما هو یوم انتقال الشمس إلی الحمل، بل لا یُعرَف غیرُه، کما عن المجلسیّین النصُّ علیه فی الحدیقة و زاد المعاد، و الشّهید الثانی فی روضته و الفوائد الملیة و علی شهرته فی زمانه، و الشیخ أبی‌العباس بن فهد أنّه الأعرف بین الناس و الأظهر فی الاستعمال، و یؤیّده مع ذلك ما یُومی إلیه خبر المعلّی بن خنیس أنّه یومٌ طلَعت فیه الشّمس، و هبّت فیه الرّیاح اللّواقح، و خُلِقت فیه زَهرة الأرض، و أنّه الیوم الّذی أُخِذ فیه العهد لأمیرالمؤمنین علیه السّلام بغدیر خمّ ـ فإنّه علی ما قیل قد حُسِب ذلك، فوافق نزولُ الشّمس بالحمل فی التّاسع عشر من ذی الحجّة علی حساب التّقویم، و لم یکن الهلال رؤی لیلة الثلاثین فکان الثامن عشر علی الرّؤیة ـ، و کذا صبّ الماء علی الأموات، فإنّ وضع العید علی الاعتدال الرّبیعی، إلی غیر ذلك من المؤیّدات الکثیرة. و لولاها لکان القول بالأخیر متّجهًا. و أمّا باقی الأقوال فهی ضعیفةٌ، بل ربما احتمل فی أوّلها أنّه مصحّف «آذار» فیوافق المشهور؛ و لبسط الکلام فی ذلك محلّ آخر.[1]

«و این‌جانب (صاحب جواهر) می‌گویم: آنچه که در زمان ما به عنوان روز نوروز معروف و مشهور است روز انتقال خورشید به برج حمل می‌باشد، بلکه غیر از این روز، روزی به نام

[1] همان، ص ۴۳.

نوروز مطلقاً مطرح نیست. چنان‌که

مجلسی اوّل در حدیقه و مجلسی دوّم در زاد المعاد ذکر کرده‌اند، و نیز شهید دوّم در کتاب روضه و فوائد المليّه گفته است: "مشهور در این زمان روز انتقال خورشید به برج حمل می‌باشد"، و نیز شیخ أبی‌العبّاس ابن‌فهد حلّی گفته است که: "این روز بین مردم شناخته شده‌تر است و در استعمال و محاورات بارزتر و آشکارتر است"؛ و به این مقصود تأکید و تأیید دارد خبر معلّی بن خنیس که در چنین روزی خورشید بر زمین طلوع نمود و بادهای لواقح و باروَر وزیدن گرفت و گل‌های زمین در این روز روییده شد و در چنین روزی در غدیر خم پیمان بر ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام گرفته شد ـ زیرا چنانچه برخی با محاسبهٔ تاریخ شمسی و قمری گفته‌اند: "روز انتقال خورشید به برج حمل در نوزدهم ذوالحجّة اتّفاق افتاد و هلال ماه نیز در روز سی‌ام ذی‌القعده دیده نشد (و از آنجا که حساب ماه قمری بیش از سی روز محال است) پس روز نوزدهم ذوالحجّة می‌بایست روز هجدهم بوده باشد." ـ و هم‌چنین پاشیدن آب بر اموات و هم‌چنین عید می‌بایست بر اعتدال ربیعی استوار باشد، علاوه بر مؤیّدات بسیاری که نوروز را در روز ابتدای اعتدال ربیعی متعیّن می‌سازد؛ و اگر این مؤیّدات و قرائن در کار

نمی‌بود، قول به روز اوّل فروردین ماه متعیّن بود تا چه رسد به اینکه بر این مسأله تأیید بسیاری نیز وجود دارد. وامّا بقیّهٔ اقوال در این روز ضعیف می‌باشد و قابل توجّه نخواهد بود، بلکه چه بسا محتمل است که قول اوّل ـ روز دهم از ایار ـ به اشتباه ایار نوشته شده باشد و اصل آن آذار بوده است که در این صورت با قول مشهور موافق خواهد بود. البتّه سخن به تفصیل در این مورد باید در جای خود (که فنّ حساب و هیئت و تاریخ است) آورده شود.»

ـ تمام شد کلام صاحب جواهر الکلام، قدّس سرّه.

اشکالات و ایرادات وارد بر صاحب جواهر

ما عبارات مرحوم صاحب جواهر را به تفصیل ذکر نمودیم زیرا در بین متأخّرین، فقیهی در این مسأله به مانند ایشان بحث ننموده و سخن بدین تفصیل بیان نکرده است. و اینک به موارد اشکال و ایراد در بیان ایشان می‌پردازیم.

اشکال اول وارد بر صاحب جواهر در استناد استحباب غسل نوروز به شیخ طوسی

ایشان در ابتدای سخن می‌گویند: «مشهور بین متأخرین این است که غسل در روز نوروز مستحب می‌باشد، بلکه مخالفی را در این مسأله مشاهده ننمودم؛ زیرا خبر معلّی بن خنیس بر این مطلب دلالت و تأکید دارد. و این خبر در مصباح المتهجّد و مختصر آن از شیخ طوسی وارد است.» بنابراین معلوم می‌شود که مرجع و مدرک فتوای متأخّرین به استحباب غسل روز نوروز منحصراً در روایت معلّی بن خنیس می‌باشد که آن هم در مصباح و نیز در مختصر آن موجود می‌باشد.

امّا اشکال اوّل بر این کلام آن است که: ـ چنانچه پیش از این نیز گفته شد ـ به طور کلّی روایت معلّیٰ در کتاب مصباح شیخ طوسی موجود نمی‌باشد و فقط در بعضی از نسخ، نویسنده پاره‌ای از آن را در حاشیهٔ صفحه و بدون مناسبت ذکر کرده است، و این خود دلیل بر آن است که استناد این روایت به شیخ طوسی بر اساس کتاب مصباح، کذب محض می‌باشد.

و از آنجا که جز مصباح شیخ، منبع معتبر

دیگری برای این روایت ذکر نکرده است، استحباب غسل در روز نوروز، وجهی نمی‌تواند داشته باشد.

اشکال دوّم وارد بر صاحب جواهر در استناد استحباب غسل نوروز به متأخّرین

و ایراد دوّم این است که: ایشان شهرت استحباب غسل را در روز نوروز به متأخّرین نسبت داده‌اند، در حالی‌که اگر مستند و مدرک این فتوا صحیح می‌بوده است متقدّمین به طریق اولیٰ می‌بایست به آن فتوا می‌داده‌اند و کسی در آن تشکیک نمی‌نمود، و جای تعجّب است که چگونه روایتی بدین مهمّی را رها کرده‌اند و بدان توجّهی نکرده‌اند ولی متأخّرین به این نکته پی برده‌اند و به مضمون آن فتوا داده باشند! البتّه ممکن است که فتوای فقیهی متأخّر، با متقدّم تفاوتی داشته باشد ولی این اختلاف باید ناشی از اختلاف دیدگاه در تشخیص موضوع و حکم به واسطهٔ دسترسی به شواهد و قراینی باشد که هریک از طرفین، مدّعی وصول به آنها است، نه اینکه اصل مدرک و منبع در نزد یکی مفقود و در دست دیگری موجود باشد، که در این صورت فقیه باید نسبت به صحّت و سقم دلیل تردید نماید. بنابراین اگر

فقیهی به زعم خویش بر حدیث و یا حکایتی که موجب حکم و فتوای او می‌گردد دسترسی و اطّلاع حاصل نمود باید نسبت به عدم توجّه قدمای اصحاب دربارهٔ آن حدیث و حکایت، حسّاس و پیگیر باشد و سرّ عدم فتوای آنان را بر اساس آن منبع کشف نماید، و اینکه چرا حتّی در کتب روایی ذکری از آن به میان نیامده است.

استناد به کلام صاحب جواهر مبنی بر عدم کفایت شهرت متأخّرین در استحباب غسل دحو الارض

درست مانند این مساله در غسل روز دحو الأرض است که مرحوم شهید اوّل در کتاب ذکریٰ نقل کرده و سایر فقها اعتماداً بر فتوای او در کتب خود آورده‌اند؛ مرحوم صاحب جواهر در توضیح این قضیّه می‌گوید:

قلت و قد بقیٰ زیادةً علی ما ذکَرتُه و ذکَره المصنّف بعضُ الأغسال الزّمانیّة کغسل یومِ دحو الأرض و یومِ نیروز الفرس و یومِ تاسع ربیع.

فأمّا الغسل لدحو الأرض و هو یوم الخامس و العشرین من ذی القعدة، فقد ذُکِر علی ما قیل فی الذّکریٰ و البیان و الدّروس و جامع البهائی و اثنی عشریّته، لکن نسبه فی الأوّل إلی الأصحاب کما أنّه عن الفوائد الملیة و الحدیقة إلی المشهور، و ربّما یکتفی بذلك فی مثله لولا ما فی المصابیح من: «أنّا لم نجد لذلك ذکرًا فی غیر ما ذکر، و کتبُ الفقهِ و الأعمالِ خالیةٌ منه بالمرّة، و کان الشّهید ـ رحمَه اللَه ـ وجَده فی بعض کتب الأصحاب فعزاه إلی الأصحاب بقصد الجنس دون الاستغراق، ففهِم منه الشّهیدُ و غیرُه إرادةَ الظاهر فنسبوه إلی المشهور، و نحن فقد تتبّعنا ما عندنا من مصنّفات الأصحاب ککتبِ الصّدوقِ و الشّیخین و سلّارَ و أبی‌الصّلاح و ابنِ‌البرّاج و ابنِ‌إدریس و ابنِ‌زهرة و ابنِ أبی‌المجد و ابنِ‌سعید و کتبِ العلاّمةِ و ابن‌فهد و ابنِ‌طاوس، فلم نجِد له أثرًا؛ فالشّهرة مقطوع بعدمها، إنّما الشّأن فی من ذکَره قبلَ الشّهید» ـ انتهی.

نعم قد یقال باستحباب الغسل فیه من حیث شرفه و فضله بناءً علی اعتبار مثل ذلك فیه؛

فتأمّل.[1]

«و من (صاحب جواهر) می‌گویم: اضافه بر آنچه گفته شد و نیز مصنّف گفته است، بعض اغسال زمانیّه می‌باشند مانند غسل روز دحو الأرض و روز نوروز پارسیان و روز نهم ربیع الاوّل.

و امّا غسل روز دحو الأرض که بیست و پنجم ذوالقعده می‌باشد ـ چنانچه گفته شده است ـ در کتاب ذکریٰ و بیان و دروس و جامع بهائی و اثنی عشریّه از آن سخن به میان آمده است، لکن در کتاب ذکریٰ آن را به اصحاب و فقها نسبت داده است چنان‌که در کتاب فوائد المليّة و حدیقه به مشهور نسبت داده شده است؛ و اگر این مسأله در کتاب مصابیح ذکر نمی‌شد چه بسا فقها برای استحباب غسل در این روز (دحو الارض) به همین مقدار اکتفا می‌کردند، ولی کلامی که صاحب مصابیح در این مورد فرموده است قضیّه را به صورت دیگر برمی‌گرداند.

اشکال صاحب مصابیح بر شهید در استحباب غسل روز دحو الأرض

صاحب مصابیح می‌گوید: "ما هرچه کتب روایی و فتوایی را جستجو نمودیم خبری از این حدیث

---

[1] همان، ص ٤٠.

دربارهٔ غسل روز دحو الأرض پیدا نکردیم و کتب فقهی و اعمال سَنَوی، به طور کلّی از این قضیّه ذکری به میان نیاورده‌اند، و مرحوم شهید آن را در بعضی از کتب اصحاب دیده است و آن را به تمامی فقها نسبت داده است؛ و البتّه در این نسبت مقصودش تک‌تک اصحاب و فقها نبوده است، بلکه جنس را در این نسبت لحاظ فرموده، ولی شهید ثانی و سایر فقها تصوّر کرده‌اند که منظور شهید اوّل کلیّه اصحاب می‌باشد (و بدون تحقیق در اصل و مستند این نسبت) آن را به مشهور منتسب کرده‌اند. و ما وقتی که مصنّفات اصحاب را تا آنجا که در دسترس ما بوده است بررسی کرده‌ایم مانند کتب صدوق و شیخین و سلاّر و أبی‌الصّلاح و ابن‌البرّاج و ابن‌ادریس و ابن‌زهره و ابن أبی‌المجد و ابن‌سعید و کتاب‌های علاّمه و ابن‌فهد و ابن‌طاووس، هیچ اثری از این مطلب در آنها نیافتیم؛ بنابراین شهرت بر خلاف آن است نه بر استحباب غسل. و میزان در تحقّق شهرت، در اصحاب و فقهای پیش از شهید می‌باشد (نه آن که پس از او آمده است و به استناد فتوای شهید، او نیز حکم به استحباب غسل نموده است)." ـ تمام شد کلام صاحب مصابیح.

آری ممکن است به واسطهٔ شرافت و برتری این روز، قائل به استحباب غسل نیز بشویم؛ البتّه بنا بر این‌که فضیلت و شرافت ایّام، موجب غسل استحبابی بشود، که البتّه این مسأله مورد تأمّل و شبهه است.»

اشکال مؤلّف بر صاحب جواهر در کفایت شهرت متأخّرین برای استحباب غسل نوروز

حال سخن در این است که مرحوم صاحب جواهر با اینکه در اینجا نسبت به استحباب غسل روز دحو الأرض تشکیک نموده است و استناد مشهور به فتوای شهید را فاقد ارزش و اعتبار می‌شمرد زیرا پیش از شهید کسی بر استحباب غسل روز دحو الأرض فتوا نداده است؛ ولی در مسألهٔ غسل روز نوروز مطلب را مسلّم فرض نموده و شهرت بین متأخّرین را دلیل کافی برای اثبات استحباب برمی‌شمرد، در حالی‌که تنها مرجع و مدرک این شهرت روایت معلّی بن خنیس است که آن هم فقط در کتاب مصباح شیخ طوسی بنا بر نقل برخی از نسخ می‌باشد. جالب اینکه مرحوم شهید در کتاب ذکریٰ نیز این روایت را مشهور نمی‌دانند.[1] و همین اشکال بر

---

[1] ۱. الذکری، ج ۱، ص ۱۹۹، طبع آل البیت.

مرحوم صاحب جواهر وارد است که بر فرض صحّت انتساب حدیث معلّیٰ به مصباح، شیخ طوسی آن را از چه منبع و مدرکی نقل کرده است؟ مضافاً به اینکه چنانچه گفته شد، اصل این انتساب کذب محض و افتراء بر شیخ می‌باشد و در نسخهٔ اصلی مصباح هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود.[1]

اشکال سوّم بر صاحب جواهر در تمسّک به روایت مفصّل المهذّب ابن‌فهد حلّی

و امّا ایراد سوّم بر کلام صاحب جواهر این است که: ایشان روایت دیگری از معلّی بن خنیس که بسیار طولانی‌تر از روایت متوهّمهٔ در مصباح شیخ است، از مرحوم ابن‌فهد حلّی در کتاب مهذّب نقل می‌کنند که جهت مزید اطّلاع آن را در

---

[1] این‌جانب در کتاب اجماع مفصّلاً ذکرنموده‌ام که تحقّق و انعقاد این اجماع‌ها، همه و همه بر اساس توهّم تعدّد فتوا به واسطهٔ تعدّد فقها به طور استقلال و تفرّد در بحث و فحص از دلیل است، ولی با تأمّل و دقّت کافی مشخّص می‌شود که همه به واسطهٔ اعتماد و اتکاء بر فتوای یکی از آنان بوده است که سایرین بدون توجّه کافی، فتوای او را مستند به رأی و کلام معصوم علیه السّلام دانسته‌اند و بر طبق آن فتوا داده‌اند.

اینجا می‌آوریم، در حالی‌که هر دو روایت یکی است و معنا ندارد که معلّی بن خنیس دو بار خدمت امام صادق علیه السّلام در روز نوروز رسیده باشد یا در دو سال خدمت حضرت برسد و در یکی حضرت به طور اختصار و در دیگری به طور تفصیل راجع به نوروز سخن فرموده باشند.

ناگفته نماند که مرحوم مجلسی این روایت را به عنوان اوّلین روایت در مسألهٔ نوروز آورده است و آن را از جهت شهرت و معروفیّت بر روایت مناقب که در ذمّ و قدح نوروز از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل می‌کند، ترجیح می‌دهد:

متن روایت مفصّل نقل شده در مهذّب ابن‌فهد و بحار مجلسی در تأیید نوروز

أقول: رأیتُ فی بعضِ الکتبِ المعتبرةِ: روىٰ فضلُ اللهِ بنُ علیِّ بنِ عبیدِ اللهِ بنِ محمَّدِ بنِ عبد اللهِ بنِ محمَّدِ بنِ محمَّدِ بنِ عبیدِ اللهِ بنِ الحسینِ بنِ علیِّ بنِ محمَّدِ بنِ الحسنِ بنِ جعفرِ بنِ الحسَنِ بنِ الحسنِ بنِ علیِّ بنِ أبی‌طالبٍ ـ تَوَلّاهُ اللهُ فی الدّارَینِ بالحُسنیٰ ـ، عن أبی‌عبداللهِ جعفرِ بنِ محمَّدِ بنِ أحمدَ بنِ العبّاسِ الدُّوریَستیِّ، عن أبی‌محمَّدٍ جعفرِ بنِ أحمدَ بنِ علیٍّ المونسیِّ القمّیِّ، عن علیِّ بنِ بِلالٍ، عن أحمدَ بنِ محمَّدِ بنِ یوسفَ، عن حبیبِ الخیرِ، عن محمَّدِ بنِ الحسینِ الصّائغِ، عن أبیهِ، عن مُعَلَّی بنِ خُنَیسٍ، قال:

«دخَلتُ علی الصّادقِ جعفرِ بنِ محمَّدٍ علیهما السّلام یومَ النَّیروزِ، فقال علیه‌السّلام: "أ تعرِف هَذا الیَومَ؟" قُلتُ: جُعِلتُ فِداك، هذا یومٌ تُعظِّمه العجمُ و تَتهادیٰ فیهِ.

فقال أبوعبدِاللهِ الصّادقُ علیه السّلام: "و البیتِ العتیقِ الَّذی بمکّةَ، ما هذا إلّا لِأمرٍ قدیمٍ أُفسِّره لك حتّیٰ تفهَمه." قُلتُ: یا سیِّدی! إنَّ علمَ هَذا من عندك أحبُّ إلیَّ من أن یعیشَ أمواتی و تموتَ أعدائی.

فقال: "یا مُعَلَّی! إنَّ یومَ النَّیروزِ هو الیوم الَّذی أخَذ اللهُ فیه مواثیقَ العبادِ أن یعبُدوه و لا یُشرکوا به شیئًا، و أن یُؤمنوا برُسُلِه و حُجَجِه و أن یُؤمنوا بالأئمَّةِ علیهم السّلام، و هو أوَّلُ یومٍ طلَعت فیه الشَّمسُ و هبَّت به الرِّیاحُ و خُلِقَت فیه زَهرَةُ الأرض، و هُوَ الیومُ الّذی استوت فیه سفینةُ نوحٍ علیه السّلام علی

الجُودى، و هو اليوم الَّذى أحيا اللهُ فيه ﴿أَلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَهُمۡ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡ﴾،[1] و هو اليومُ الَّذى نزل فيه جَبرَئيلُ على النَّبِيِّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم، و هو اليومُ الَّذى حمَل فيه رسولُ اللهِ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم أميرَالمُؤمنين عليه السّلام على مِنكبِه حتّىٰ رمىٰ أصنامَ قريشٍ من فوقِ البيتِ الحرامِ فهشَمها، و كذلك إبراهيمُ عليه السّلام، و هو اليومُ الَّذى أمَر النَّبيُّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم أصحابَه أن يُبايعوا عليًّا عليه السّلام بإمرَةِ المُؤمنينَ، و هو اليومُ الَّذى وجَّه النَّبيُّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم عليًّا عليه السّلام إلىٰ وادى الجنِّ يأخُذ عليهمُ البيعةَ له، و هو اليومُ الَّذى بُويعَ لأميرالمُؤمِنين عليه السّلام فيه البيعةَ الثّانية، و هو اليومُ الَّذى ظَفِرَ فيه بأهلِ النَّهروانِ و قتَل ذا الثُّدَيَّةِ، و هو اليوم الَّذى يظهَر فيه قائمُنا و ولاةُ الأمرِ، و هو اليومُ الَّذى يظفر فيه قائمُنا بالدَّجّالِ فيصلِبُه علىٰ كُناسةِ الكوفةِ. و ما من يومِ نَيروزٍ إلّا و نَحنُ نتوقَّع فيه الفَرَجَ، لأنَّه من أيّامنا و أيّام شيعتِنا؛ حفِظَته العَجَمُ و ضَيَّعتموهُ أنتم.“

و قال: ”إنَّ نَبيًّا من الأنبياءِ سأل ربَّه: كيف يُحيِى هَؤُلاءِ القومَ الَّذين خرَجوا؟

فأوحَى اللَه إليه أن يصُبَّ الماءَ عليهم فى مضاجعهم فى هذا اليومِ، و هو أوَّلُ يومٍ من سَنة الفُرسِ. فعاشوا و هم ثلاثون ألفًا، فصار صَبُّ الماءِ فى النّيرُوز سُنَّةً.“

فَقُلتُ: يا سَيِّدِى! أ لا تُعَرِّفُنِى ـ جُعِلت فداكَ ـ أسماءَ الأيّامِ بالفارسيَّةِ؟

فقال عليه السّلام: ”يا مُعَلَّى! هى أيّامٌ قديمةٌ من الشُّهورِ القديمةِ، كلُّ شهرٍ ثلاثون يومًا لا زيادة فيه و لا نُقصانَ.

فأوَّلُ يومٍ من كُلِّ شهر «هُرمَزدَ روزَ» اسمٌ من أسماءِ اللهِ تعالى، خلَق اللهُ عزَّوجلَّ فيه آدم عليه السّلام. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ جيِّدٌ صالحٌ للشُّربِ و للفَرَحِ، و يقولُ الصّادقُ: إنَّه يومٌ سعيدٌ مباركٌ يومُ سرورٍ، تكلَّموا فيه الأُمراءَ

[1] سوره البقرة (٢) آيه ٢٤٣.

و الكُبَراءَ و اطلُبوا فيه الحوائجَ، فإنَّها تنجَح بإذنِ اللَهِ. و مَن وُلِد فيه يكون مباركًا. و ادخُلوا فيه على السُّلطانِ و اشتَرُوا فيه، و بِيعُوا و زارِعُوا و اغرِسُوا و ابنُوا و سافِرُوا، فإنَّهُ يومٌ مختارٌ يصلُح لجميعِ الأُمورِ، و للتَّزويجِ، و من مرِض فيه يبرَأُ سريعًا، و من ضلَّت له ضالَّةٌ وجَدها إن شاءَ اللَهُ.

الثّانى: «بَهمَن روزُ» يومٌ صالحٌ صافٍ خلَق اللَهُ فيه حوّاءَ عليها السّلام و هو ضلعٌ مِن أضلاعِ آدَمَ عليه السّلام. و هو اسمُ الملكِ الموكَّلِ بِحُجُبِ القُدسِ و الكَرامةِ. تقول الفُرسُ: إنَّهُ يومٌ صالحٌ مختارٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّهُ يومٌ مبارَكٌ، تزوَّجُوا فيه و أتُوا أهالِيَكُم مِن أسفارِكُم، و سافِرُوا فِيهِ، و اشتَرُوا و بيعُوا و اطلُبُوا فيه الحوائجَ فى كُلِّ نَوعٍ، و هو يومٌ مختارٌ، و من مرِض فيه من أوَّل النَّهارِ يكون مرضُه خفيفًا، و من مرِض فى آخرِه اشتَدَّ مرضُه و خيفَ من موتِهِ فى ذلك المَرَضِ.

الثّالِثُ: «أُردى بِهِشتَ روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بِالشِّفاءِ و السُّقمِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ ثقيلٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومُ نَحسٍ مُستمِرٍّ فاتَّقُوا فيه الحوائجَ و جميعَ الأعمالِ، و لا تدخُلوا فيه على السُّلطانِ، و لا تبيعُوا و لا تشترُوا و لا تَزَوَّجُوا، و لا تَسألُوا فيه حاجةً و لا تُكَلِّفُوها أحدًا، و احفَظوا أنفسَكم و اتَّقُوا أعمالَ السُّلطانِ، و تصدَّقوا ما أمكَنَكُم، فَإنَّهُ من مرِض فيه خيف عليه، و هو اليومُ الَّذى أخرَجَ اللَهُ عَزَّوجَلَّ فيه آدمَ و حوّاءَ من الجنَّةِ و سُلِبا فيه لِباسَهُما؛ و من سافَرَ فيه قُطِع عليه أبَدًا.

الرّابعُ: «شَهرِيوَر روزُ» اسمُ الملكِ الَّذى خُلِقَت فِيهِ الجَواهِرُ عَنهُ، و وُكِّلَ بها، و هو موكَّلٌ ببحرِ الرُّومِ. و تقولُ الفُرسُ: إنَّه يومٌ مُختارٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مُبارَكٌ، وُلِد فيه هابيلُ بنُ آدَمَ. و هو صالحٌ للتَّزويجِ و طلبِ الصَّيدِ فى البَرِّ و البَحرِ، و مَن وُلِد فيه يكونُ رجلًا صالِحًا مُبارَكًا و مُحَبَّبًا إلى النّاسِ؛ إلّا أنَّهُ لا يصلُح فيه السَّفرُ، و من سافَرَ فيه خاف القطعَ، و يُصِيبه بَلاءٌ و غَمٌّ؛ و من مرِض فيه يبرأُ سريعًا إن شاءَ اللَهُ تَعالَى.

الخامِسُ: «إسفَندارَمَذ روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالأرَضِينَ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ ثقيلٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومُ نحسٍ ردىءٌ، وُلِد فيه قابيلُ بنُ آدمَ و كان ملعونًا كافرًا، و هو الَّذى قتَل أخاه و دعا بالويلِ و الثُّبورِ على أهلِه، و أدخَلَ عليهمُ الغمَّ و البكاءَ، فاجتَنِبوهُ فإنَّه يومٌ شؤمٌ و نَحسٌ و مذمومٌ، و لا تطلُبُوا فيه حاجةً و لا تدخُلوا فيه على السُّلطانِ، و ادخُلوا فى منازِلِكم و احذَرُوا فيه كلَّ الحَذَرِ من السِّباعِ و الحديدِ.

السّادِسُ: «خُرداد روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالجبالِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مُبارَكٌ صالحٌ للتَّزويجِ و لطلبِ الحوائجِ لكلِّ ما يُسعىٰ فيه من الأمرِ فى البرِّ و البحرِ و الصَّيدِ فيهما، و للمعاشِ و كلِّ حاجةٍ، و من سافَرَ فيه رجَع إلىٰ أهلِه سريعًا بكلِّ ما يُحبّه و يُريده و بكلِّ غنيمةٍ، فَجِدُّوا فى كُلِّ حاجةٍ تُريدونها فيه، فإنَّها مَقضيَّةٌ إن شاءَ اللَهُ تَعالَى.

السّابعُ: «مُرداد روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالنّاسِ و أرزاقهم. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ جَيِّدٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ سعيدٌ مباركٌ، اعمَلوا فيه جميعَ ما شِئتم من السَّعيِ فى حوائِجِكُم، من البناءِ و الغَرسِ و الذَّروِ و الزَّرعِ، و لطلبِ الصَّيدِ، و الدُّخولِ على السُّلطانِ و السَّفَرِ، فإنَّهُ يومٌ مختارٌ يصلُح لكلِّ حاجةٍ إن شاءَ اللَهُ تَعالَى.

الثّامنُ: «دَيبار روزُ» اسمٌ من أسماءِ اللَهِ تَعالَى. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ جيِّدٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مُبارَكٌ صالحٌ لكلِّ حاجةٍ يُسعىٰ فيها، و للشِّراءِ و البَيعِ و الصَّيدِ ما خَلا السَّفَرَ، فاتَّقوا فيه، و من مرِض فيه يبرَأُ سريعًا، و ادخُلوا فيه على السُّلطانِ و غيرِه، فإنَّه يُقضىٰ فيه الحوائجُ، و من دخَل فيه على السُّلطانِ لحاجةٍ فليسألهُ فيها.

التّاسعُ: «آذَر روزُ» اسم الملكِ الموكَّلِ بالنِّيرانِ يومَ القيامةِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ صالحٌ خفيفٌ سعيدٌ مباركٌ من أوَّلِ النَّهارِ إلى آخرِ النَّهارِ، يصلُح للسَّفَرِ و لكلِّ ما تُريد، و من سافَرَ فيه رُزِق مالًا كثيرًا، و

يرىٰ فی سفرِهِ کلَّ خیرٍ، و من مرِض یبرَأُ سریعًا و لا یَناله فی علَّتِه مکروهٌ إن شاءَ اللهُ تَعالَی، فاطلُبُوا الحوائجَ فیه فإنَّها تُقضیٰ لکم بمشیَّة اللهِ تعالی و توفیقِهِ.

العاشرُ: «آبان روزُ» اسمُ الملکِ الموکَّلِ بالبحرِ و المِیاهِ. تقول الفُرسُ: إنَّه یومٌ ثقیلٌ، و یقول الصّادقُ: إنَّه یومٌ صالحٌ لکلِّ شَیءٍ ما خلا الدُّخولَ علی السُّلطان، و هو الیومُ الَّذی وُلِد فیه نوحٌ علیه السّلام و من وُلِد فیه یکون مرزوقًا من معاشِه، و لا یُصیبه ضِیقٌ، و لا یموت حتّیٰ یهرَم، و لا یبتَلیٰ بفَقرٍ، و من فَرَّ فیه مِن السُّلطانِ أو غیره أُخِذ، و مَن ضلَّت له ضالَّةٌ وجَدها، و هو جیِّدٌ للشِّراءِ و البَیعِ و السَّفَرِ، و من مرِض فیه یبرَأُ سریعًا إن شاءَ اللهُ تَعالَی.

الحادی عشر: «خُور روزُ» اسمُ المَلکِ الموکَّلِ بالشَّمس. تقول الفُرسُ: إنَّه یومٌ ثقیلٌ مثلُ أمسه، و یقول الصّادقُ: إنَّه الیومُ الَّذی وُلِد فیه شَیثُ بنُ آدمَ علیه السّلام و النَّبِیُّ صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم، و هو یومٌ صالحٌ للشراءِ و البیعِ و لجمیعِ الأعمالِ و الحوائجِ و للسَّفَرِ، ما خلا الدّخولَ علی السُّلطانِ، فإنَّه لا یصلُح و التَّوارَی عنه فیه أصلَحُ من الدّخول علیه، فاجتَنِبوا فیه ذلك، و من وُلِد فیه یکون مبارکًا مرزوقًا فی معاشه طویل العُمُرِ، و لا یفتقِرُ أبدًا، فاطلُبُوا فیه حوائجَکم ما خلا السُّلطانَ.

الثّانی عشر: «ماه روزُ» اسمُ الملکِ الموکَّلِ بالقمرِ. تقول الفُرسُ: إنَّه یومٌ خفیفٌ یُسَمَّی روزبَهَ، و یقول الصّادق: إنَّه یومٌ صالحٌ جیِّدٌ مختارٌ یصلُحُ لکلِّ شیءٍ تُریدونهُ مثلَ الیومِ الحادی عشر، و مَن وُلِد فیه یکون طویلَ العُمُرِ، فاطلُبوا فیه حوائجَکم و ادخُلوا علی السُّلطانِ فی أوَّله، و لا تدخُلوا فی آخرِه، و استعینُوا باللهِ عَزَّوجَلَّ فیها فإنَّها تُقضیٰ لکم بمشیَّةِ اللهِ تَعالیٰ.

الثّالث عشر: «تیر روزُ» اسمُ الملکِ الموکَّلِ بالنُّجومِ. تقول الفُرسُ: إنَّه یومٌ ثقیلٌ شُؤمِیٌّ جِدًّا، و یقول الصّادق: إنَّه یومُ نَحسٍ مستمرٍّ فاتَّقُوه فی جمیعِ الأعمالِ ما استطَعتُم، و لا تقصِدُوا و لا تطلُبوا فیه الحاجةَ أصلًا و لا تَدخُلوا فیه علی السُّلطانِ و غیرِه جُهدَکم و لا حَولَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ العَلِیِّ العظیمِ.

الرّابع عشر: «جُوش روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالبَشَرِ و الأنعامِ و المواشى. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ جيِّدٌ صالحٌ لكلِّ عَمَلٍ و أمرٍ يرادُ، و يُحمَدُ فيه لقاءُ الأشرافِ و العلماءِ و لطلبِ الحوائجِ، و مَن يُولَد فيه يكون حَسَنَ الكمالِ مشعوفًا بطلبِ العلمِ و يُعمَّرُ طويلًا، يكثُر مالُه فى آخرِ عمرِه، و مَن مرِض فيه يبرَأُ بمشيَّةِ اللهِ عَزَّوجَلَّ.

الخامس عشر: «دَيمِهرَ روزُ» اسمٌ من أسماءِ اللهِ تعالَى. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقُول الصّادقُ: إنَّه يومٌ صالحٌ مباركٌ لكلِّ عملٍ و لكلِّ حاجةٍ تريدها، إلّا أنَّهُ من يُولَد فيه يكون به خَرَسٌ أو لُثغَةٌ، فاطلُبوا فيه الحَوائِج فإنَّها تُقضىٰ إن شاءَ اللهُ.

السّادس عشر: «مِهرَ روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالرَّحمة. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ جيِّدٌ جِدًّا، و يقول الصّادِقُ: إنَّه يومٌ منحوسٌ ردىءٌ مذمومٌ، فلا تطلُبوا فيه حوائجَكم، و لا تُسافِروا فِيهِ فإنَّهُ من سافَرَ فيه هلَك، و من وُلِد فيه يكون لا بُدَّ مجنونًا، و من مرِض فيه لا يكاد ينجُو، فاجهَدُوا فى تَركِ طَلَبِ الحوائجِ و الحَرَكةِ فإنَّها و إن قُضِيَت تُقضىٰ بِمَشَقَّةٍ، و رُبَّما لم يتِمَّ فيها المرادُ، فاتَّقوا ما استطعتم و تَصَدَّقُوا فيه.

السّابع عشر: «نَمروش روزُ» اسمُ الملك الموكَّلِ بخَرابِ العالمِ و هو جَبرَئيلُ عليه السّلام. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ مختارٌ خفيفٌ متوسِّطٌ، و يقول الصّادق: إنَّه يومٌ صالحٌ لكلِّ ما يُراد جَيِّدٌ موافقٌ صافٍ مختارٌ لجميعِ الحوائجِ، فاطلُبوا فيه ما شِئتُم، و تَزَوَّجُوا و بيعُوا و اشتَرُوا و ازرَعُوا و ابنُوا و ادخُلُوا على السُّلطانِ و غيرِه، فإنَّ حوائجَكم تُقضىٰ بمشيَّةِ اللهِ تَعالَى.

الثّامن عشر: «رَش روزُ» اسمُ الملك الموكَّلِ بِالنِّيرانِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مختارٌ جيِّدٌ مباركٌ صالحٌ للسَّفرِ و الزَّرعِ و طلبِ الحوائجِ و التَّزويجِ و كُلِّ أمرٍ يراد، و من خاصَمَ فيه عدوَّه أو خَصمَه غلَب عليه و ظفِر فيه بقدرةِ اللهِ تَعالىٰ.

التّاسع عشر: «فَروَردين روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بأرواحِ الخلائقِ و قَبضِها. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ ثقيلٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مختارٌ صالحٌ جيِّدٌ للسَّفرِ و التَّزويجِ و طلبِ الحوائجِ، و من خاصَمَ فيه عَدُوًّا ظفِر به و غلَبه بقدرةِ اللهِ تعالىٰ، و يصلُح لكلِّ عملٍ، و هو اليومُ الَّذى وُلِد فيه إسحاقُ النَّبِيُّ عليه السّلام، و هو يومٌ مباركٌ يصلُح لكلِّ ما تُرِيد، و من يُولَد فيه يكون مباركًا إن شاء اللهُ تَعالىٰ.

العِشرونَ: «بَهرام روزُ» اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالنَّصرِ و الخِذلانِ فى الحربِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ صالحٌ جيِّدٌ مختارٌ صافٍ يصلُح لطلبِ الحوائجِ و السَّفرِ خاصَّةً و البناءِ و التَّزويجِ و الغرسِ و الدُّخولِ على السُّلطانِ و غيرِه فيه، فإنَّهُ يومٌ مباركٌ يصلُح إن شاء اللهُ تَعالىٰ.

الحادى و العشرون: «رام روزُ» اسمُ المَلكِ الموكَّلِ بالفرحِ و السُّرورِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ جيِّدٌ يُتَبَرَّك به، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومُ نحسٍ مستمرٍّ، و هو يومُ إهراقِ الدِّماءِ، فاتَّقوا فيه ما استطعتم، و لا تطلُبوا فيه حاجَةً، و لا تَنازَعُوا فيه خَصمًا، و من يُولَد فيه يكون مُحتاجًا فقيرًا فى أكثَرِ أمرِهِ و دَهرِهِ، و مَن سافر فيه لم يربَح و خيفَ عليهِ.

الثّانى و العشرون: «باد روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالرِّياحِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ ثقيلٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مختارٌ جيِّدٌ صافٍ يصلُح لكلِّ حاجةٍ تُريدها، فاطلُبوا فيه الحوائجَ، فإنَّه يومٌ جيِّدٌ خاصَّةً للشِّراءِ و البيعِ و للصَّدقةِ فيه ثوابٌ جزيلٌ جليلٌ عظيمٌ، و من يُولَدُ فيه يكون مباركًا محبوبًا، و من مرِض فيه يَبرَأُ سريعًا، و من سافر فيه يُخصِب و يرجِع إلى أهلِه مُعافًى سالمًا، و مَن دخَل فيه إلَى السُّلطانِ بلَغ مَحابَّهُ و وجَد عندَه نَجاحًا لما قصَد له.

الثّالث و العشرون: «دَيبِدين روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالنَّومِ و اليَقَظَةِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مختارٌ وُلِد فيه يوسُفُ عليه السّلام، يصلُح لكلِّ أمرٍ و حاجةٍ و لكلِّ ما تُريدونهُ، و خاصَّةً للتَّزويجِ و

التِّجاراتِ كلِّها، و الدُّخول علَى السُّلطانِ و التماسِ الحوائجِ، و من يُولَد فيه يكون مباركًا صالحًا، و من سافَرَ فيه يغنَم و يجِد خيرًا بمشيَّةِ اللهِ عَزَّوجَلَّ.

الرّابع و العشرون: «دِين روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالسَّعيِ و الحَرَكَةِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ خفيفٌ جيِّدٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ منحوسٌ، وُلِد فيه فِرعَونُ لعَنه اللهُ، و هو يومٌ عَسِرٌ نَكِدٌ، فاتَّقُوا فيه ما استطعتم، و من سافَرَ فيه ماتَ فى سَفَره، (و فى نُسخَةٍ أُخرىٰ:) و من يُولَد فيه يموت فى سَفَرِهِ أو يُقتَل أو يَغرَق و يكون مُدَّةَ عُمُرِهِ مَحزونًا مَكدودًا نَكِدًا و لا يُوَفَّقُ لِخَيرٍ، و من مرِض فيه طالَ مرضُه و لا يكادُ يَنتَفِعُ بمقصدٍ و لو جهَد جُهدَه.

الخامس و العشرون: «أردَ روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالجنِّ و الشَّياطينِ. و تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ ثَقيلٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومُ نَحسٍ رَدِيءٌ مذمومٌ، و هو اليومُ الَّذى أصابَ فيه أهلَ مِصرَ سبعةُ أضرُبٍ من الآفاتِ، و هو يومٌ شديدُ البَلاءِ، و من مرِض فيه لم يَكَد ينجُو و لا يبرَأُ، و من سافَرَ فيه لا يرجِع و لا يربَح، فلا تطلُبوا فيه حاجةً، و احفَظُوا فيه أنفُسَكم و احتَرِزُوا، و اتَّقُوا فيه جُهدَكم.

السّادِسُ و العِشرُونَ: «أشتاد روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ الَّذى خُلِق عندَ ظُهورِ الدِّينِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ جيِّدٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ صالحٌ مباركٌ ضرَب فيه مُوسىٰ عليه السّلام البحرَ فانفَلَقَ، يصلُح لكلِّ حاجةٍ ما خلا التَّزوِيجَ و السَّفَرَ، و اجتَنِبُوا فيه ذلك، فإنَّه من تَزَوَّجَ فيه لم يَتِمَّ أمرُه و يُفارِقُ أهلَه و فُرِّقَ بَينَهُما، و مَن سافَرَ فيه لم يَصلُح و لَم يَربَح و لَم يَرجِع، و عَلَيكُم بِالصَّدَقَةِ فَإنَّ المنفعةَ بِها وافِرَةٌ و لِمَضارِّهِ دافعةٌ بِمَشِيَّةِ اللهِ و عَونِهِ.

السّابع و العشرون: «آسمان روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بِالسَّماواتِ. يقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ مُختارٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ جَيِّدٌ مُختارٌ يصلُح لطَلَبِ الحوائجِ و لكلِّ شيءٍ تُريده، و من يُولَد فيه يكون جميلًا حَسَنًا مليحًا، و هو جيِّدٌ للبِناءِ و الزَّرعِ و الشِّراءِ و البَيعِ و الدُّخولِ علىٰ السُّلطانِ، فاعمَلُوا ما شِئتُم و اسعَوا فى حوائجِكُم.

الثّامن و العشرون: «راميادروزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بالقَضاءِ بينَ الخلقِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ ثقيلٌ منحوسٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ سعيدٌ مباركٌ ممدوحٌ، وُلِد فيه يعقوبُ النَّبيُّ عليه السّلام، يصلُح للسَّفَرِ و لجميعِ الحوائجِ، و من يُولَد فيه يكون مرزوقًا مُحَبَّبًا إلى النّاسِ، مُحَبَّبًا إلى أهلِهِ مُحسِنًا إليهم، إلّا أنَّهُ يُصيبُهُ الغُمومُ و الهُمومُ، و يُبتَلىٰ فی آخِرِ عُمُرِهِ، و لا يُؤمَن عليهِ من ذَهابِ بَصَرِه.

التّاسع و العشرون: «مِهرَإسفَندَ روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بِالأفنِيَةِ و الأزمانِ و العقولِ و الأسماعِ و الأبصارِ. تقول الفُرسُ: إنَّه يومٌ جَيِّدٌ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مختارٌ جَيِّدٌ يصلُح لكلِّ حاجَةٍ ما خَلا الكاتِبَ فَإنَّه يُكرَهُ له ذلك، و لا أرَى لَهُ أن يسعىٰ لحاجةٍ فيه إن قدَر على ذلك، و من مرِض فيه يبرَأُ سريعًا، و من سافر فيه أصابَ مالًا كثيرًا إلّا من كانَ كاتِبًا فَإنَّهُ يُكرَهُ له ذلك و لا أرَى السَّعىَ فی حاجَتِهِ إن قدَر عليهِ، و من أبَق له فيه آبِقٌ رجَع إلَيهِ سريعًا، و من ضَلَّت له ضالَّةٌ وجَدها.

الثَّلاثُونَ: «أنِيران روزُ»، اسمُ الملكِ الموكَّلِ بِالأدوارِ و الأزمانِ. تَتَبَرَّكُ فيه الفُرسُ، و يقول الصّادقُ: إنَّه يومٌ مختارٌ جيِّدٌ صالحٌ لكلِّ شيءٍ، و هو اليَومُ الَّذی وُلِد فيه إسماعيلُ بنُ إبراهِيمَ صلواتُ اللهِ عليهما و علىٰ ذُرِّيَّتِهِما و على آلِهِما، يصلُح لكلِّ شَيءٍ و لكلِّ حاجَةٍ مِن شِراءٍ و بَيعٍ و زَرعٍ و غَرسٍ و تَزوِيجٍ و بناءٍ، و من مرِض فيه يَبرَأُ سريعًا إن شاءَ اللهُ.

و قال أميرُالمُؤمنينَ عليه السّلام: من وُلِد فيه يكون حكيمًا حَليمًا صادقًا مباركًا مُرتَفِعًا أمرُهُ و يَعلُو شَأنُه، و يكون صادقَ اللِّسانِ، صاحبَ وفاءٍ.

و مَن أبَق له فيه آبِقٌ وجَده، و مَن ضَلَّت له فيه ضالَّةٌ وجَدها إن شاءَ اللهُ تَعالَى.»[1]

این روایت را مرحوم مجلسی با این تفاصیل نقل کرده است و از توضیحی که پس از ذکر روایت می‌دهد معلوم می‌شود که خود، آن را قبول کرده و بر آن صحّه گذارده است و در مقام مقایسه و مقابله با روایتی که ابن شهرآشوب از موسی بن جعفر علیهما السّلام در ردّ عید نوروز آورده است، آن را ترجیح داده و معروف و مشهور شمرده است. حال قضاوت دربارهٔ صحّت و سقم این روایت را به پس از ترجمهٔ آن، موکول می‌نماییم تا به خزعبلات و اراجیفی که در این روایت دروغین وجود دارد بهتر و بیشتر آشنا شویم.

---

[1] بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ٩١.

مرحوم مجلسی بدون اینکه نامی از کتاب و منبع این روایت ذکر کند می‌گوید:

«در بعضی از کتب معتبره، این روایت را دیدم که: فضل الله بن علیّ، از جعفر بن محمّد، از احمد بن عبّاسی دوریَستی، از جعفر بن احمد، از علیّ بن بلال، از احمد بن محمّد، از حبیب الخیر، از محمّد بن حسین صائغ، از پدرش، از معلّی بن خنیس روایت می‌کند که معلّیٰ گفت: در روز نوروز به منزل امام صادق علیه السّلام آمدم. در این هنگام امام فرمود: "امروز را می‌شناسی؟" عرض کردم: فدایت شوم این روز روزی است که عجم او را بزرگ می‌شمرند و به همدیگر هدیه می‌دهند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: "قسم به بیت عتیق که در مکّه است، این تعظیم به جهت سنّتی است از قدیم و من برای تو آن را توضیح خواهم داد تا بر آن مطّلع گردی."

عرض کردم: ای مولای من، اگر به راز این مسأله از جانب شما پی ببرم برایم خوشایندتر است از اینکه اموات و گذشتگان من زنده شوند و دشمنانم بمیرند.

پس امام علیه السّلام فرمود: "ای معلّی! روز نوروز، روزی است که خداوند از بندگانش عهد و پیمان گرفت که او را عبادت کنند و به او شرک

نورزند، و به پیامبران و حجّت‌های الهی ایمان بیاورند، و به ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام مؤمن شوند. و در این روز بود که برای اوّلین بار خورشید طلوع کرد و بادها وزیدن گرفت و گل‌های زمین شکفته شد. و نوروز همان

روزی است که سفینهٔ نوح بر کوه جودی قرار گرفت. و همان روزی است که خداوند زنده گردانید ﴿آن قومی را که به جهت ترس از مرگ از خانه‌های خود بیرون آمدند در حالی‌که تعداد آنان به هزارها می‌رسید، آنگاه خداوند به آنان خطاب کرد بمیرید، سپس آنها را زنده کرد.﴾ و نوروز همان روزی است که جبرئیل بر پیامبر نازل شد، و نیز روزی است که رسول خدا أمیرالمؤمنین علیهما السّلام را بر دوش خود قرار داد تا اینکه بت‌های قریش را از فراز کعبه پایین آورد و آنها را خرد نمود، و هم‌چنین برای حضرت ابراهیم علیه السّلام. و نوروز، روزی است که رسول خدا به اصحاب خود امر نمود که با علیّ به عنوان أمیرالمؤمنین بیعت نمایند، و همان روزی است که رسول خدا علی را به سوی وادی جنّ فرستاد تا برای رسالت خویش بیعت نمایند، و همان روزی است که برای بار دوّم برای أمیرالمؤمنین علیه السّلام بیعت گرفته شد، و همان روزی است که أمیرالمؤمنین علیه السّلام بر اهل نهروان غلبه یافت و ذوالثّدیه را به قتل رساند، و این روز همان روزی است که قائم ما ظهور خواهد کرد و والیان امر خود را آشکار خواهد ساخت، و همان روزی است که قائم ما بر دجّال پیروز می‌شود و او را بر کناسهٔ کوفه به

دار می‌آویزد. و هیچ نوروزی بر ما نمی‌گذرد مگر اینکه ما توقّع ظهور را در آن می‌بریم، زیرا این روز مربوط به ما و شیعیان ما است؛ که پارسیان آن را پاس داشتند و شما آن را ضایع و تباه نمودید.“

سپس حضرت می‌فرماید: ”یکی از انبیا از خداوند سؤال کرد:

چگونه این افرادی که از خانه‌های خود خارج شدند و مرگ آنان را فرا گرفت، دوباره زنده خواهند شد؟

خداوند به او وحی فرستاد که در این روز (روز نوروز)، آب بر جایگاه آنان بپاشد، و این روز اوّلین روز از سال پارسیان است.

در حالی‌که عدد آنها به سی‌هزار نفر می‌رسید همهٔ آنها زنده شدند، و بدین جهت پاشیدن آب در روز نوروز به یک سنّت تبدیل گردید.“

پس من عرض کردم: ای سیّد و آقای من، فدایت شوم، آیا اسماءِ روزها را به فارسی تعلیم من نمی‌کنی؟

حضرت فرمودند: "ای معلّیٰ، اینها روزهایی هستند از دیر باز که از ماه‌های قدیم نشأت گرفته‌اند، هر ماه سی‌روز می‌باشد بدون زیاده و نقصان.

اوّلین روز از هر ماه «هرمزد روز» نامیده می‌شود که اسمی است از اسماء الهی، و خداوند در این روز حضرت آدم را آفرید. پارسیان گویند: این روز، روز شایسته‌ای است برای خوردن و آشامیدن و سرور، ولی صادق گوید: این روز روز مبارکی است، روز سرور است. در این روز با امراء و بزرگان برای حوایج خود ملاقات کنید که به اذن خدا مقرون به خیر خواهد شد. و فرزندی که در این روز به دنیا آید مبارک است.

و در این روز با سلطان ملاقات کنید و به خرید و فروش بپردازید، و اگر قصد زراعت و کاشت درخت و بنای منزل و مسافرت دارید انجام دهید؛ زیرا این روز، روز برگزیده‌ای است که برای همهٔ این امور صلاحیّت دارد. و نیز برای ازدواج مناسب است، و کسی که در این روز مریض شود سریعاً افاقه پیدا می‌کند، و کسی که چیزی از او گم شده آن را پیدا خواهد کرد، إن‌شاءالله.

و امّا روز دوّم از هر ماه را «بهمن روز» گویند، روزی است شایسته و پاک. خداوند در این روز

حوّاء را آفرید در حالی‌که او ضلعی از اضلاع آدم علیه السّلام بود. و آن اسم فرشته‌ای است که خداوند او را بر حجاب‌های قدس و کرامت مأمور داشته است. پارسیان گویند: این روز روزی است شایسته و برگزیده، ولی صادق گوید: روزی است مبارک، در این روز ازدواج کنید، و هنگامی که از سفر برمی‌گردید در این روز وارد خانه شوید، و در این روز مسافرت کنید و به خرید و فروش بپردازید، و هر حاجتی که دارید به دنبالش بروید که در این روز برگزیده، به آن خواهید رسید. و کسی که در ابتدای روز مریض شود بیماری او سبک خواهد بود و اگر در انتهای روز مریض شود سنگین خواهد بود و ممکن است در این مرض از دنیا برود.

و امّا سوّمین روز از ماه «اردیبهشت روز» است، و آن نامِ فرشته‌ای است که مأمور است بر شفا و بیماری. پارسیان گویند: این روز، روز سنگینی است، ولی صادق گوید: این روز، روز نحس و مشئومی است که تا آخر استمرار دارد، پس در این روز به دنبال حوایج و کارهای خود نروید و با سلطان

ملاقات نکنید و به خرید و فروش نپردازید و اقدام بر ازدواج منمایید و از کسی درخواست حاجت مکنید و به کسی کاری را تکلیف نکنید، و مواظب بر خویش باشید و از کارگزاران سلطان بهراسید، و به هر مقدار که می‌توانید صدقه دهید که در این روز هر کس مریض شود بیم آن می‌رود که فوت کند. و این روز، روزی است که خداوند آدم و حوّاء را از بهشت بیرون کرد و لباس آنان را از ایشان بازستاند، و کسی که در این روز مسافرت کند دیگر بهره‌ای از سفرش نخواهد داشت.

و امّا روز چهارم «شهریور روز» است، اسم فرشته‌ای است که جواهر در این روز از آن فرشته به وجود آمده است و خود بر آنها مأمور و موکّل است، و آن فرشته مأمور است بر دریای روم. پارسیان گویند: این روز برگزیده است، و صادق گوید: روزی است مبارک، در این روز هابیل فرزند آدم به دنیا آمد. این روز برای ازدواج مناسب است، و برای صید در خشکی و دریا نیکو است. و هر مولودی که در این روز به دنیا آید مردی است صالح و مبارک که مورد توجّه و محبّت مردم واقع می‌شود. فقط مشکل، آن است که برای سفر مناسب نیست و کسی که مسافرت کند بیم آن می‌رود که برنگردد و به او بلا و اندوه

وارد شود. و کسی که در این روز مریض شود به زودی بهبودی خواهد یافت، إن‌شاءالله.

و روز پنجم را «اسفندارمذ روز» گویند، و آن اسم فرشته‌ای است که موکّل بر طبقات زمین است. پارسیان گویند: روزی است سنگین، و صادق گوید: روزی است نحس و پست. در این روز قابیل فرزند آدم به دنیا آمد و آن مردی بود ملعون و کافر و همان کسی است که برادرش را کشت و باعث عذاب و مصیبت بر خانواده‌اش شد و غم و گریه را به خاندانش وارد نمود، پس از این روز بر حذر باشید که روز شوم و نحس و مذموم است، و به دنبال حاجات خویش نروید و با سلطان ملاقات نکنید و از منازل خود خارج نشوید و از برخورد با درّندگان و نیز آلات قتّاله اجتناب ورزید.

و روز ششم «خرداد روز» است، و آن نام فرشته‌ای است مأمور بر کوه‌ها. پارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است مبارک که

برای تزویج صلاحیّت دارد، و نیز برای طلب حوایج به هر نوع و قسم ـ در خشکی و دریا و نیز صید در آنها ـ قابلیّت دارد، و نیز برای طلب رزق و روزی و مایحتاج زندگی. کسی که در این روز سفر نماید، با دست پر و برآورده شدن مطلوب، به زودی به خانواده‌اش باز می‌گردد. پس هر حاجتی که دارید در این روز اقدام کنید که إن‌شاءالله برآورده خواهد شد.

و امّا روز هفتم «مرداد روز»، اسم فرشته‌ای است که مأمور است به ارزاق مردم. پارسیان گویند: روزی است فرخنده، و صادق گوید: روزی است میمون و مبارک. در این روز برای قضای حوایج اقدام نمایید، از بنا و کاشت درختان و پاشیدن بذر و زراعت و دنبال صید رفتن و ملاقات با سلطان و مسافرت؛ زیرا این روز برگزیده است و برای همه چیز مناسبت و صلاحیت دارد، إن‌شاءالله.

روز هشتم را «دیبار روز» گویند، و آن اسمی از اسماء الله است. فارسیان گویند: این روز خجسته است، و صادق گوید: این روز مبارک است و برای رفع حوایج صلاحیّت دارد، و نیز جهت خرید و فروش و صید ـ به استثنای مسافرت ـ نیکو است، پس مواظب باشید. و کسی که مریض شود به زودی خوب خواهد

شد. و در این روز به ملاقات سلطان و غیر او بروید که حوایجتان برآورده خواهد شد که هر کس در این روز بر سلطان وارد شود حاجت‌روا خواهد شد.

روز نهم را «آذر روز» گویند، اسم فرشته‌ای است مأمور بر دوزخ در روز قیامت. فارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است صالح و سبک و میمون و مبارک از ابتدای روز تا انتهای آن برای مسافرت و هرچه خواهید مناسبت دارد، و کسی که در این روز به سفر برود مال بسیاری نصیبش شود و سفر پرخیر و برکتی خواهد داشت. و کسی که مریض شود به زودی افاقه خواهد یافت و همراه با مرض، مسألهٔ ناگواری نخواهد داشت، إن‌شاءالله تعالی. پس حاجات خود را در این روز جستجو نمایید که به ارادهٔ پروردگار برآورده شود.

روز دهم «آبان روز» است، و آن اسم فرشته‌ای است که مأمور بر دریا و

آب‌ها است. پارسیان گویند: این روز سنگین است، و صادق گوید: این روز برای همهٔ حاجات و امور صلاحیّت دارد مگر ملاقات با سلطان. و این همان روزی است که نوح نبیّ علیه السّلام به دنیا آمد، و هر مولودی که در این روز به دنیا آید، رزق او گشاده و خوش‌روزی خواهد بود و به تنگدستی مبتلا نخواهد شد و قبل از کهولت از دنیا نخواهد رفت و هیچ‌گاه به فقر و تنگدستی مبتلا نخواهد شد. و هر کس از سلطان و غیر او در این روز فرار کند گرفتار خواهد شد. و هر گمشده‌ای در این روز پیدا خواهد شد، و برای خرید و فروش و سفر مناسب است، و کسی که در این روز بیمار شود سریعاً بهبودی خواهد یافت، إن‌شاءالله تعالی.

روز یازدهم را «خور روز» خوانند، و آن اسم فرشته‌ای است که مأمور بر خورشید است. پارسیان بدان روز سنگین گویند مانند روز پیش، و صادق گوید: روزی است که شیث بن آدم در آن روز تولّد یافت و نیز پیامبر اکرم در چنین روزی به دنیا آمدند. و این روز برای خرید و فروش و همهٔ امور و حوایج و سفر مناسب است، به جز ملاقات با سلطان که مناسب نیست و دوری از او بهتر است از نزدیکی به او، پس سزاوار است که از او دوری گزینید. و مولودی

که در این روز به دنیا آید مبارک و خوش‌روزی خواهد بود و عمرش طولانی شود و هیچ‌گاه به فقر مبتلا نگردد. پس همهٔ حوایج خود را در این روز پیگیر شوید به جز ملاقات با سلطان.

روز دوازدهم «ماه روز» است، و آن اسم فرشته‌ای است که مأمور بر ماه است. فارسیان گویند: روز سبکی است و به آن روزبه نیز گویند، ولی صادق گوید: روزی است شایسته و نیک و برگزیده و برای همهٔ امور مناسب است مانند روز یازدهم، و مولود در آن روز عمرش طولانی شود. پس به دنبال حوایج خود باشید و با سلطان ملاقات کنید ـ البتّه در ابتدای روز، نه در انتهای آن ـ و از خداوند مدد گیرید که به ارادهٔ او همهٔ حوایج شما برآورده خواهد شد.

روز سیزدهم «تیر روز» می‌باشد، و آن اسم فرشته‌ای است که موکّل بر ستارگان است. پارسیان گویند: روز سنگین و شومی است، ولی صادق

گوید: روزی است نحس و تا آخر روز به همین شکل می‌باشد. پس تا می‌توانید مواظب همهٔ کارها و امور خود باشید و اصلاً هیچ حاجتی را به نظر نیاورید و به دنبال آن نروید و به ملاقات سلطان و غیر او برای طلب حاجت نروید، و لا حول و لا قوة إلّا بالله العلیّ العظیم.

روز چهاردهم «جوش روز» است، و آن اسم فرشته‌ای است که بر انسان و چهارپایان موکّل می‌باشد. اهل فارس گویند: روزی است سبک، ولی صادق گوید: روزی است نیکو و شایسته است برای هر کاری که مقصود باشد، و ملاقات با علما و اشراف نیکو است و برای پیگیری حوایج مناسب است، و مولود در این روز دارای کمالات پسندیده و طالب علم خواهد بود و عمر طولانی خواهد داشت و در اواخر عمر صاحب ثروت و مکنت گردد، و کسی که در این روز مریض شود به ارادهٔ خداوند خوب خواهد شد.

روز پانزدهم «دی‌مهر روز» است، و آن اسمی است از اسماء الله. پارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است شایسته و مبارک برای هر کار و مقصودی که مایل به انجامش شوی، مگر اینکه مولود در این روز یا لال خواهد شد و یا در زبانش لکنتی خواهد بود. پس حوایج خود را در این روز دنبال کنید که

إن‌شاءالله به آنها خواهید رسید.

روز شانزدهم «مهر روز» است که نام فرشتهٔ رحمت است. فارسیان گویند: این روز بسیار سبک باشد، ولی صادق گوید: این روز بسیار منحوس و پست و مذموم است. در این روز به دنبال حاجت‌های خویش نروید و اقدام به سفر ننمایید؛ زیرا هر کس که در این روز مسافرت کند لاجرم هلاک خواهد شد. و هر مولودی که در این روز به دنیا آید حتماً دیوانه خواهد بود، و هر کس در این روز مریض شود قطعاً خواهد مرد. بنابراین زنهار که به دنبال طلب حوایج بروید، و اگر برآورده شود با مشقّت توأم خواهد بود و چه بسا که به مطلوب نخواهد رسید، پس تا می‌توانید بر حذر باشید و در این روز برای رفع بلایا صدقه دهید.

و امّا روز هفدهم «نمروش روز» است که نام فرشته‌ای است مأمور به تخریب عالم و آن جبرئیل است. پارسیان این روز را سبک و برگزیده

می‌شمارند، و صادق گوید: این روز برای هر کاری صلاحیّت دارد، روزی است نیکو و موافق و برگزیده برای جمیع حوایج، پس هرچه می‌خواهید طلب کنید و ازدواج کنید و به خرید و فروش بپردازید و زراعت و بنا، شایسته است. ملاقات با سلطان و غیر او پسندیده است، پس حتماً حوایج شما به مشیّت خداوند برآورده خواهد بود.

و روز هجدهم «رش‌روز»، اسم فرشتهٔ موکّل بر آتش است. فارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است برگزیده و نیکو و مبارک که برای سفر و زراعت و طلب حوایج و ازدواج و سایر امور مناسب است. و کسی که با دشمنش درآویزد بر او غالب شود و به قدرت خدای تعالی پیروز خواهد شد.

و روز نوزدهم «فروردین روز» است که نام فرشتهٔ موکّل به ارواح خلایق و قبض آنها است. اهل فارس گویند: روزی است سنگین، و صادق گوید: روزی است برگزیده و برای سفر و تزویج و پیگیری حوایج بسیار مناسب است. و هر کس با دشمن خود درآویزد بر او غلبه خواهد کرد و او را شکست خواهد داد به قدرت خداوند، و برای هر کاری صالح است. و این همان روزی است که اسحاق نبیّ در آن تولّد یافت و روزی

است مبارک و مناسب برای هر امر و حاجتی که به دنبالش هستی. و مولود در این روز مبارک است، إن‌شاءالله.

و امّا روز بیستم «بهرام روز» است و آن، اسم مَلَکی است که موکّل به پیروزی و خسران در جنگ است. اهل فارس گویند: روز سبک است، و صادق گوید: روزی است صالح و نیکو و برگزیده و پاک که برای حوایج و سفر به خصوص، و نیز بنا و تزویج و کاشت درختان و ملاقات با سلطان و غیر او مفید خواهد بود. و این روز، روز مبارک و صالح است إن‌شاءالله تعالی.

و روز بیست و یکم «رام روز» است، و آن نام فرشته‌ای است که موکّل بر سرور و فرح است. فارسیان گویند: روزی است نیکو و متبرّک، و صادق گوید: روزی است نحس و پایدار، روزِ ریختن خون است، پس تا می‌توانید خود را حفظ نمایید و به دنبال حاجتی نروید و در این روز با خصم خود منازعه نکنید. و مولودی که در این روز زاده شود فردی نیازمند

و فقیر خواهد شد و در اکثر ازمنهٔ عمر خویش تنگدست و محتاج خواهد بود. و کسی که در این روز به سفر رود چیزی به‌دست نخواهد آورد و بیم آن می‌رود که از سفر برنگردد.

و روز بیست و دوم «باد روز» است، و آن نام فرشتهٔ موکّل بر باد است. اهل فارس گویند: روزی است سنگین، و صادق گوید: روزی است برگزیده و نیکو و پاک، برای هر حاجتی که بخواهی مناسب است؛ پس حوایج خود را در این روز بخواهید که روزی است نیکو، مخصوصاً برای خرید و فروش. و صدقه در این روز ثواب بسیار دارد، و مولود در این روز مبارک و محبوب خواهد بود. و کسی که مریض شود به زودی بهبودی خواهد یافت و کسی که مسافرت کند، به گشایش خواهد رسید و سالماً به خانه خویش بازخواهد گشت. و کسی که با سلطان ملاقات کند به آرزوی خویش خواهد رسید و آنچه منظور او است نزد سلطان بازخواهد یافت.

روز بیست و سوم «دی‌بدین روز» نام فرشته‌ای است که موکّل به خواب و بیداری است. اهل فارس گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است برگزیده، و حضرت یوسف در این روز به دنیا آمد، و برای همهٔ امور و

حاجات سزاوار است و به هر چیزی که مورد خواست و میل شما باشد روا است، مخصوصاً ازدواج و جمیع اقسام تجارت‌ها. و ملاقات با سلطان و طلب حوایج از او مناسب است. و مولود در این روز مبارک و صالح است. و کسی که به مسافرت رود، غنیمت آورد و به خیر و برکت خواهد رسید، إن‌شاءالله.

و امّا روز بیست و چهارم «دِین روز» است، و آن نام فرشته‌ای است که موکّل بر سعی و کوشش و حرکت است. اهل فارس گویند: روزی است سبک و نیکو، و صادق گوید: روزی است منحوس. در این روز فرعون ـ لعنه الله ـ به دنیا آمد. و این روز، روز ننگی و بدبختی است؛ پس تا می‌توانید خود را از حوادث دور نگه دارید. و کسی که در این روز سفر نماید مرگ او را فرا خواهد گرفت. و کسی که در این روز متولّد شود یا در سفر می‌میرد یا به قتل خواهد رسید و یا اینکه غرق خواهد شد، و در تمام مدّت عمر محزون و تهی‌دست و بیچاره و بدبخت خواهد بود و به هیچ امر خیری موفّق نخواهد

شد. و کسی که در این روز مریض شود، مرضش طولانی خواهد بود، و به هر مقصود و منظوری که روی آورد سرافکنده و خاسر باز خواهد گشت.

روز بیست و پنجم «اَرد روز» است که نام مَلَک موکَّل بر جنّ و شیاطین می‌باشد. اهالی فارس گویند: روز سنگینی است، و صادق گوید: روزی است نحس و شوم و مذموم. و همان روزی است که اهالی مصر به هفت نوع از آفات مبتلا شدند، و روزی است که بلایا در آن زیاد واقع شود. و کسی که در این روز مریض شود امیدی به بهبودی و سلامت او نخواهد بود. و کسی که به مسافرت برود دیگر برنخواهد گشت و سودی به‌دست نخواهد آورد. پس در این روز به دنبال حاجات خویش نروید و خود را از گزند حوادث محفوظ بدارید و تا می‌توانید از برخورد با جریانات دوری گزینید.

روز بیست و ششم «أشتاد روز» است، و آن نام ملکی است که موکّل بر دین است، و روزی که دین ظاهر گشت او نیز خلق شد. اهل فارس گویند: روز نیکویی است، ولی صادق گوید: روزی است شایسته و مبارک. در این روز موسی با عصای خویش بر رود نیل زد و آب‌ها کنار رفتند. برای رسیدن به هر حاجتی جز ازدواج و

سفر مناسب است، و باید از این دو مسأله در این روز اجتناب شود و کسی که در این روز ازدواج کند کارش به خیر نخواهد گذشت و از عیال خود جدا خواهد گشت، و کسی که مسافرت کند امورش به صلاح نخواهد بود و سودی نخواهد برد و بازنخواهد گشت. و بر شما باد به صدقه دادن در این روز که باعث منفعت بسیار خواهد بود و از ضررهای این روز جلوگیری خواهد نمود، به ارادهٔ خدا و کمک او.

روز بیست و هفتم «آسمان روز» است که نام فرشتهٔ موکّل بر آسمان‌ها است. پارسیان گویند: روزی است برگزیده، و صادق گوید: روزی است نیکو و برگزیده که برای طلب حوایج و هر چیز دیگری که بخواهی شایسته است. و مولود در این روز، زیبا و نیکو و جذّاب خواهد بود، و برای بنا و کشت و خرید و فروش و ملاقات با سلطان نیکو است. پس هر آنچه می‌خواهید انجام دهید و در حوایج خود کوشا باشید.

روز بیست و هشتم «رامیاد روز» است که نام فرشته‌ای موکّل بر قضای الهی

در بین خلایق است. پارسیان گویند: روزی است سنگین و منحوس، و صادق گوید: روزی است میمون و مبارک و ممدوح. در این روز یعقوب نبی به دنیا آمد، و برای مسافرت و جمیع حاجات مناسب است. و کسی که در این روز زاده شود، خوش‌روزی خواهد بود و مورد توجّه و محبّت مردم واقع می‌شود و اهل منزل او را دوست خواهند داشت، و او نیز به آنان نیکی خواهد نمود، به جز اینکه حوادث و مسائلی که باعث غمّ و غصّه می‌گردند برایش پیش خواهد آمد و در نهایت عمر مبتلا خواهد شد، و ممکن است بینایی خویش را نیز از دست بدهد.

روز بیست و نهم «مهراسفند روز» است، و آن نام مَلَکی است موکّل بر گذران عمر و زمان و عقول و گوش‌ها و چشم‌ها. فارسیان گویند: روزی است نیکو، و صادق گوید: روزی است برگزیده و نیکو و صالح برای هر حاجتی به جز کتابت (عقدنامه و قولنامه) که در این روز کراهت دارد. و من گمان نمی‌کنم که شخصی در این روز به این مسأله مبادرت ورزد و به نتیجه‌ای دست یابد. کسی که مریض شود به زودی صحّت خواهد یافت. و کسی که مسافرت کند به مال بسیاری خواهد رسید مگر کسی که کاتب است که برای او کراهت دارد و به نتیجه نخواهد

رسید. و کسی که غلامش فرار کند به زودی بازخواهد گشت، و گمشده در این روز سریعاً پیدا خواهد شد.

روز سی‌ام «أنیران روز» است که نام فرشته‌ای است موکّل بر گردش چرخ و روزگار. اهل فارس به این روز تبرّک جویند، و صادق گوید: روزی است مختار و نیکو و صالح برای انجام هر کاری در این روز. روزی است که اسماعیل فرزند ابراهیم که صلوات خدا بر آن دو و بر ذریهٔ آن دو و بر خاندان ایشان باد، متولّد شد. برای همهٔ امور صالح است از قبیل خرید و فروش و زراعت و کاشت درخت و ازدواج و بنا. و کسی که مریض شود به زودی صحّت خواهد یافت، إن‌شاءالله.

و أمیرالمؤمنین فرموده است: مولود در این روز مردی حکیم، حلیم و بردبار، راستگو و مبارک خواهد بود، و شأن و منزلتش بالا خواهد رفت و سخن به صدق گوید و به عهد خویش وفا کند.

و کسی که غلامش در این روز فرار کند بازمی‌گردد، و گمشده در این روز پیدا خواهد شد، إن‌شاءالله تعالی.“»

ـ تمام شد این روایت کذایی با این طول و تفاصیل!

اعجاب مؤلّف از اباطیل و خرافات مطرح شده در این روایت مجعول

واقعاً انسان نمی‌داند در قبال این اراجیف و خزعبلات چه کند و چه بگوید؟! آخر این بزرگان امثال مجلسی و ابن‌فهد و غیره، چه تصوّری از این خرافات داشتند که حکم به معروفیّت و مشهوریّت آن داده‌اند و آن را در مقابل اخبار مخالف، قوی‌تر و قابل استنادتر شمرده‌اند؟!

با وجود طولانی بودن این حدیث مجعول و دروغ، ما بنا گذاشتیم که تمامی آن را در اینجا بیاوریم تا خوانندگان ببینند و بدانند و بفهمند که چه خرافاتی توسّط ایادی مرموز، در دین و آیین ما به نام شریعت و دیانت با انتساب به زمامداران تشیّع و ولایت وارد شده است! و مگر این بزرگان تناقضات و خرافات و دروغ‌های موجود در این‌گونه روایات را متوجّه نمی‌شدند؟!!

آخر این چه حرفی است که هر کسی در این

روز به سفر برود دیگر برنخواهد گشت؟! امروزه در همین روزی که بیم از مسافرت در آن داده شده است چگونه است که میلیون‌ها نفر به سیر و سفر می‌پردازند و هیچ مسأله و خطری متوجّه آنان نمی‌شود؟ و صدها میلیون به خرید و فروش اشتغال دارند و همه از این بابت راضی و خرسند می‌باشند؟! و به عکس اشخاصی که در روزهای سعه به مسافرت می‌روند چه بسا با خطر و صدماتی مواجه شوند و افرادی که به تجارت و کسب و کار مشغول‌اند دچار خسارت و ضرر گردند! و آیا تمام افرادی که در روزهای مخصوص متولّد می‌شوند به لالی و لکنت زبان دچار می‌گردند؟! و به عکس در روزهایی که برای این منظور، مسعود و مبارک است چنین مسأله‌ای پیش نخواهد آمد؟!

از اینها گذشته، چگونه امام علیه السّلام ملاقات با سلطان را در روزهای خاص به اصحابش توصیه می‌نماید، در حالی‌که این همه حدیث و خبر در مذمّت ارتباط با آنان و رفت و آمد با آنها در دست می‌باشد؟! تا جایی که ترافع نزد حاکم

را حرام و منافعی را که از این طریق به‌دست می‌آورد سُحْت و باطل می‌شمرد[1] و مصرف آن را حرام می‌داند؟!

و مضحک‌تر از اینها اینکه خرید و فروش را در این روزها توصیه نمی‌کند که موجب تباهی مال و ضرر و خسارت خواهد شد، در حالی‌که اساس در هر معامله و تجارتی، دو طرف فروشنده و خریدار می‌باشند و اگر یکی ضرر نمود طبعاً طرف مقابل او نفع بسیار برده است، پس چگونه است که نحوست و شومی این روزها فقط به یکی از دو طرف برمی‌گردد و آن روز برای طرف مقابل روز سعد و مبارکی خواهد بود؟!! و بر همین قیاس، داستان تخاصم و نزاع با خصم و مخالف است، که در بعضی از این روزها توصیه شده و در بعضی دیگر نهی گردیده است، حال این چه روز نحس و مذمومی است که برای یکی از دو طرف موجب شکست و نابودی و برای طرف مقابل، موجب ظفر و غلبه است و طبیعتاً برای او روز سعد و مبارکی خواهد بود؛ آیا این تناقض نیست؟!

---

[1] الکافی، ج ۷، ص ٤١٢؛ وسایل الشّیعة، ج ۲۷، ص ١٣٦: «مَن تَحاکَمَ إلی الطّاغوتِ فَحَکَمَ له، فإنّما یأخُذ سُحتًا و إن کان حَقُّهُ ثابتًا.» ـ الخبر.

و همین‌طور افرادی که در روزهای مشخّص زاییده می‌شوند، آیا دیده شده است که تمامی آنها در سفر هلاک شوند یا اینکه کشته شوند و یا در دریا غرق شوند؟!

اشکال مهمّ روایت مفصّل مجعول، در سی روز دانستن روزهای ماه

و مهم‌تر از همهٔ این اشکالات اینکه: در این روایت مجعول، تعداد روزهای ماه را سی روز شمرده است نه یک روز کم و نه یک روز زیاد؛ حال سخن در اینجا است که: شکّی نیست تعداد روزهای سال شمسی ۳۶۵ روز و چند ساعت می‌باشد و اگر ماه فقط سی روز باشد تعداد روزهای سال سیصد و شصت روز خواهد بود، بنابراین پنج روز زیاده کجا خواهد رفت؟! و مترتّب بر این مسأله، وقایع و حوادثی که در روزهای مخصوص اتّفاق افتاده‌اند، دقیقاً چه روز از سال خواهد بود؟!

بدین لحاظ است که ما نمی‌توانیم در قبال این خرافات و اراجیف چشم بر

هم بگذاریم و این روایت را اگرچه دارای سند صحیح هم باشد، منتسب به امام علیه السّلام بدانیم، تا چه رسد به اینکه سند او از اعتبار و وزانت لازم جهت استناد نیز برخوردار نمی‌باشد.

اشکال وارد بر ترجیح این روایت مجعول و غیر مشهور بر روایات صحیحهٔ مخالف

و تعجّب از مرحوم مجلسی و صاحب جواهر است که این روایت را نسبت به روایات مخالف، مشهورتر و سند او را قوی‌تر دانسته‌اند و هیچ فکر نکرده‌اند با این چرندیّات و خزعبلات و تناقضات موجود در این روایت چه معامله‌ای بکنند؟[1]

جالب اینکه مرحوم مجلسی پس از این روایت، سه روایت دیگر دربارهٔ خواصّ روزها و اساس آنها از بعضی از کتب منجّمین آورده است و می‌فرماید: «من اعتمادی به اینها ندارم!» حال سؤال این است: مضمون این روایات که مانند روایت معلّیٰ ذکر شده است، چگونه است که به

---

[1] در ذیل این روایت و ترجیح مرحوم مجلسی، در تعلیقهٔ بحار آورده شده است: «صرف معروف بودن این روایت، دلیلی بر ترجیح آن بر روایت مخالف نمی‌تواند باشد تا وقتی که خود دارای شرایط حجّیت نباشد.» و الحق کلام صحیح و متینی می‌باشد.

اینها اعتماد ندارید ولی به چرندیّات روایت معلّیٰ اعتماد دارید؟!!

بنابراین ایرادی که به مرحوم صاحب جواهر وارد است این است که: شما روایتی را مورد توجّه قرار داده‌اید و آن را بر روایات مخالف خصوصاً روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام،[1]

---

[1] این روایت را مرحوم ابن شهرآشوب مازندرانی (متوفّای ۵۸۸ ق) در کتاب مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام آورده‌اند. روش مؤلّف در این کتاب نقل از کتب گذشتگان است و در ابتدای هر نقل نام مؤلّف و کتابی که آن حدیث یا حکایت تاریخی را از آن کتاب أخذ کرده است ذکر می‌کند. ایشان این حدیث را در میان مجموعه‌ای از روایات از احمد بن عبدالله البرقی از پدرش نقل می‌کند، ولی نام کتابی که از آن أخذ کرده است را ذکر ننموده است. احمد بن عبدالله برقی از خاندان برقی است که چندین نفر از روات جلیل‌القدر امامیه در آن هستند.

مرحوم علاّمه طهرانی در ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٤، ص ٧٤ در ارتباط با کتاب مناقب ابن شهرآشوب و روایات آن می‌فرمایند:

«ابن شهرآشوب گرچه مطالب کتابش را با سند ذکر نکرده است، ولیکن روایاتی را که نقل می‌کند، از بسیاری کتاب‌ها که با سند ذکر می‌کنند معتبرتر است. مناقب ابن شهرآشوب کتابی است بسیار نفیس، بسیار معتبر، و از نفائس و ذخائر کتب شیعه است. ابن شهرآشوب مرد علم، مرد درایت، مرد فهم بوده است. و بنده بسیاری از مناقب را که مطالعه نمودم و بعد با تواریخ أهل تسنّن و روایاتی که از طریق آنها وارد شده است تطبیق کردم، دیدم لُبّ و حقیقت آن معانی را که آنها تصدیق دارند، این مرد بزرگ در این کتاب جمع کرده است. و خلاصه، بسیاری از مطالبی که مُجمعٌ علیه بین شیعه است و أهل سنّت هم نمی‌توانند آن را إنکار کنند، در این کتاب موجود است و عین آن روایت یا مشابهش را ابن شهرآشوب در مناقب دوازده امام آورده است. الحق کتاب نفیسی است و سزاوار است با بهترین طبع و تعلیقه‌های مفید در دسترس علما قرار گیرد. این کتاب از جهت اعتبار از بسیاری از دیگر کتبی که مُسندند، قوی‌تر و استوارتر است؛ زیرا بعضی از کتاب‌های مسند که روایت را با سلسله سند نقل می‌کند، یا در سندش ضعف مشاهده می‌شود و یا به واسطهٔ جهالت راوی از درجهٔ اعتبار ساقط می‌شود. و امّا این شخص از نظر إتقان و ثبت و ضبط به درجه‌ای است که نقل نمی‌کند مگر

برتری داده‌اید که شامل این خرافات و اباطیل و مهملات است!

و چگونه فقیهی می‌تواند به خود جرأت دهد ـ با صرف نظر از روایات مخالف ـ حتّی به مضمون این احادیث جعلی و کذب ملتزم شود؟! تا چه رسد به اینکه احادیثی در مقابل این خرافات وارد شده است.

وجوب وصول فقیه و مجتهد به حاقّ ملاکات و مبانی شرع مبین

از اینجا معلوم می‌شود که اجتهاد در احکام و استنباط در تکالیف شرعیّه، سعه و ظرفیّتی فراتر از فراگیری علوم و رسوم مصطلح و متعارف می‌طلبد، و فقیه باید به حاقّ ملاکات و مبانی شرع مبین و روح شریعت که از آن به «شمّ الفقاهه» تعبیر می‌شود، رسیده باشد.[1]

و لذا مشاهده می‌کنیم که ائمّهٔ ما علیهم السّلام پیوسته در آثار و روایات واردهٔ از آنها مردم را به دوری گزیدن از علم نجوم و ارتباط بین اجرام

چیزی را که به آن اطمینان داشته باشد، و از جهت درایت موجب اطمینان و سکون خاطر شود. ابن شهرآشوب چنین مردی بود.» (محقّق)

[1] تفصیل این مسأله در پاورقی‌های کتاب اجتهاد و تقلید مرحوم علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ از این قلم آمده است.

مادّی و حرکت و

دوران افلاک و بین پدیده‌های عالم خلق و قضایا و حوادث دیگر، و اعتقاد به این‌گونه مسائل، توصیه می‌فرمودند.[1]

روایات وارده از أمیرالمؤمنین در عدم جواز پرداختن به علم نجوم

از جمله روایتی است که سیّد رضی در نهج البلاغه آورده است:

قال أمیرالمؤمنین علیه السّلام لبعض أصحابه لمّا عزَم علی المسیر إلی الخوارج، فقال له: یا أمیرَالمؤمنین، إن سِرتَ فی هذا الوقت خشیتُ ألّا تظفَرَ بمرادك، من طریق علم النّجوم. فقال علیه السّلام:

«أ تَزعُمُ أنّكَ تهدِی إلی السّاعةِ الّتی مَن سارَ فیها صُرِفَ عنه السّوءُ، و تُخَوِّف من السّاعةِ الّتی من سارَ فیها حاقَ به الضُّرّ؟ فَمَن صَدَّقَك بهذا فقَد کذَّبَ القرآنَ و استَغنَی عن الاستعانة باللّه فی نَیلِ المَحبوب و دَفعِ المَکروه، و یَنبغی فی قَولِكَ لِلعاملِ بِأمرِك أن یولِیَكَ الحَمدَ دونَ رَبِّه، لأنّكَ بزَعمِك أنت هدَیتَه إلی السّاعةِ الّتی نالَ فیها النّفعَ و أمِن الضُّرّ.»

ثمّ أقبَلَ علیه السّلام علی النّاسِ فقال: «أیُّها النّاسُ! إیّاكُم و تعلُّمَ النُّجوم إلّا ما یُهتَدیٰ به فی بَرٍّ أو بَحر، فَإنّها تَدعو إلی الکَهانَة، و المُنَجِّمُ کَالکاهِن و الکاهِنُ کَالسّاحِر و السّاحِرُ کَالکافر و الکافرُ فی النّار، سیروا عَلَی اسمِ اللّه.»[2]

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام هنگامی که عازم بر حرکت به سوی خوارج نهروان بود در پاسخ درخواست یکی از اصحاب مبنی بر عدم خروج در این وقت، که اگر در این ساعت حرکت کنی بیم آن می‌رود که به مراد و خواسته‌ات نرسی و

---

[1] مرحوم علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ پیرامون نهی از پرداختن به علم نجوم و علوم غریبه در مطلع انوار، ج ٦، ص ٤٤٦ فرموده‌اند:
«و علم نجوم أحکامی بی‌اساس است و موجب ضلالت و موهوم‌پرستی است که از آثار بت‌پرستان و ستاره‌پرستان قدیم مانده است، و بنای أحکام اسلام بر نجوم‌أحکامی، هدم اسلام است.» (محقق)

[2] نهج البلاغة (عبده)، ج ١، ص ١٢٨؛ وسائل الشّیعة، ج ١١، ص ٣٧٣، با قدری اختلاف.

این را از طریق علم نجوم و ستاره‌شناسی به‌دست آورده‌ام، چنین فرمودند:

”آیا چنین گمان برده‌ای که تو می‌توانی افرادی را که در ساعت نیکو حرکت می‌کنند هدایت و ارشاد نمایی تا اینکه سوء و ناگواری از ایشان برداشته شود، و کسانی را که در ساعت نامبارک حرکت می‌نمایند بر حذر داری تا به آن عاقبت مشئوم مبتلا نگردند؟

پس بدان کسی که تو را تصدیق کند و سخن تو را بشنود، قرآن را تکذیب کرده است و آن را به کناری نهاده است و از استعانت و درخواست کمک از خدای متعال، بی‌نیاز گشته و برای رسیدن به محبوب و دور کردن امور ناگوار، محتاج او نخواهد بود! بنابراین سزاوار است کسی که حرف تو را می‌شنود و به سخنانت عمل می‌کند، به‌جای خدای متعال تو را حمد و سپاس گوید؛ زیرا در این فرض تو بر خیال خود، او را به ساعت سعد و نیک رهنما شدی، و از ساعت نحس و نامیمون بر حذر داشتی!“

آنگاه أمیرالمؤمنین علیه السّلام متوجّه لشگر شد و فرمود: ”ای مردم! مبادا به سراغ تعلّم و یادگیری این علوم (علم نجوم) بروید، مگر به آن مقدار که شما را در تشخیص مسیر در بیابان‌ها و دریاها یاری رساند؛ این علوم، آدمی را به سمت کهانت سوق خواهد داد، و منجّم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر همانند

کافر می‌باشد و کافر جایگاهش آتش است. با ذکر و یاد خدا حرکت کنید (و به این اباطیل ترتیب اثر ندهید).“»

و نظیر این داستان را سیّد بن طاووس با سند خود، از قیس بن سعد نقل می‌کند:

قال: «کنتُ کَثیرًا أُسایِرُ أمیرَالمؤمنین علیه السّلام إذا سارَ إلی وَجهٍ من الوُجوه. فلَمّا قصَدَ أهلَ النّهرَوان و صِرنا بِالمَدائِن ـ و کنتُ یومئِذ مُسایِرًا له ـ إذ خرَج إلیه قَومٌ من أهلِ المَدائِن من دَهاقینِهم معَهُم بَراذینُ قَد جاءوا بِها هدیّةً إلیه فقبِلها. و کان فی مَن تَلَقّاهُ دِهقانٌ مِن دَهاقینِ المَدائِنِ یُدعَی سَرسَفیلَ، و کانَت الفُرسُ تحکُم بِرَأیه فیما مضَی [یعنی] و ترجِع إلی قَوله فیما سَلَفَ؛ فلمّا بَصُرَ بِأمیرالمؤمنینَ علیه السّلام قال له: ”یا أمیرَالمؤمنین، لِتَرجِع عَمّا قَصَدتَ.“

قال: "و لِمَ ذاك يا دِهقانُ؟" قال: "يا أميرَالمؤمنين، تَناحَسَت النّجومُ الطَّوالِعُ، فنحِس أصحابُ السُّعودِ و سعَد أصحابُ النُّحوسِ، و لزِم الحكيمَ فى مِثلِ هذا اليومِ الاستِخفاءُ و الجُلوسُ، و إنّ يومَكَ هذا يومٌ مُميتٌ، قد اقتَرَنَ فيه كَوكَبان قَتّالان، و شَرفَ فيه بَهرامُ فى بُرجِ الميزان، و انقدح من بُرجِكَ النّيرانُ، و ليس الحَربُ لَكَ بمَكان."

فتَبَسَّمَ أميرُالمؤمنين عليه السّلام ثمّ قال: "أيُّها الدِّهقانُ المُنبئُ بالأخبار و المُحَذِّرُ من الأقدار، ما نزَلَ البارحةَ فى آخِرِ الميزان؟ و أىُّ نَجمٍ حَلَّ فى السَّرَطان؟"

قال: "سَأنظُر ذلك"، و استَخرَجَ من كُمِّهِ أُسطُرلابًا و تَقويمًا.

فقال له أميرُالمؤمنين عليه السّلام: "أنتَ مُسَيِّرُ الجاريات؟" قال: "لا."

قال: "أفأنتَ تَقضى على الثّابتات؟" قال: "لا."

قال: "فَأخبِرنى عن طولِ الأسَدِ و تَباعُدِهِ من المَطالِع و المَراجِع؟ و ما الزُّهَرَةُ، من التَّوابِعِ و الجَوامِع؟" قال: "لا عِلمَ لى بذلك."

قال: "فَما بَينَ السَّراري إلى الدَّراريِّ؟ و ما بَينَ السّاعاتِ إلى المُعجِرات؟ و كَم قَدرُ شُعاعِ المُبدِرات؟ و كَم تَحصُلُ الفَجرُ فى الغَدَواتِ؟" قال: "لا عِلمَ لى بذلك."

قال: "فَهَل علِمت يا دهقانُ، أنّ المُلكَ اليَومَ انتَقَلَ من بَيتٍ إلى بَيتٍ فى الصّينِ و انقَلَبَ بُرجُ ماجينَ، و احتَرَقَت دورٌ بالزَّنج، و طَفَحَ جُبُّ سَراندیبَ، و تَهدّمَ حِصنُ الأندُلُس، و هاجَ نَملُ الشِّيحِ، و انهَزَمَ مُراقُ الهِندِىّ، و فُقِدَ دَيّانُ اليهود بأيلَةَ، و انهَزَمَ بِطْرِيقُ الرُّومِ بأرمنيَّةَ، و عمِى راهبُ عَمُّورِيَّةَ، و سقَطت شُرافاتُ القُسطَنطَنِيَّةِ، أ فَعالِمٌ أنتَ بِهَذِهِ الحوادِثِ؟ و ما الّذى أحدَثَها شَرقِيُّها أو غَربِيُّها مِنَ الفَلَكِ؟" قال: "لا عِلمَ لى بذلك."

قال: "و بِأىِّ الكَواكِبِ تُقضىٰ فى أعلَى القُطبِ و بِأيِّها تُنَحَّسُ؟" قال: "لا عِلمَ لى بذلك."

قال: "فَهَل عِلمتَ أنّهُ سَعَدَ اليَومَ اثنانِ و سَبعونَ عالَمًا فی کُلّ عالَمٍ سَبعونَ عالِمًا، منهم فی البَرِّ و منهم فی البَحر، و بَعضٌ فی الجِبال، و بَعضٌ فی الغیاضِ، و بَعضٌ فی العُمرانِ، و ما الّذی أسعَدَهُم؟" قال: "لا عِلمَ لی بذلك."

قال: "یا دِهقانُ أظُنُّكَ حکَمت عَلَی اقتِرانِ المُشتَری و زُحَلَ لَمّا استَنارا لَكَ فی الغَسَق، و ظَهَرَ تَلَألُؤُ شُعاعِ المِرّیخ و تَشریقُهُ فی السَّحَر، و قَد سارَ فَاتَّصَلَ جِرمُهُ بِجِرمِ تَربیعِ القَمَر، و ذلك دَلیلٌ عَلَی استِحقاقِ ألفِ ألفٍ مِنَ البَشَرِ کُلِّهِم یُولَدونَ الیَومَ و اللَّیلَةَ و یَموتُ مِثلُهُم." و أشارَ بِیَدِهِ إلی جاسوسٍ فی عَسکَرِهِ لِمُعاویَةَ، فقال: "و یَموتُ هذا فَإنّه منهم."

فَلَمّا قال ذلك، ظَنَّ الرّجلُ أنّهُ قال خُذوهُ، فَأخَذَهُ شَیءٌ بِقَلبه و تَکَسَّرَت نَفسُهُ فی صَدرِه فَماتَ لِوَقتِه. فقال علیه السّلام: "یا دِهقانُ، أ لَم أُرِكَ غِیَرَ[1] التَّقدیر فی غایَةِ التَّصویر؟" قال: "بَلَی یا أمیرَالمؤمنین."

قال: "یا دِهقانُ، أنا مُخبِرُكَ أنّ و صَحبی هَؤلاء لا شَرقیّونَ و لا غربیّون، إنّما نَحنُ ناشِئَةُ القُطب، و ما زَعَمتَ أنّ البارِحَةَ انقَدَحَ مِن بُرجِیَ النِّیرانُ فَقَد کانَ یَجِبُ أن تَحکُمَ مَعَهُ لِی؛ لِأنَّ نُورَهُ و ضِیاءَهُ عِندی فَلَهبُهُ ذاهِبٌ عَنّی. یا دِهقانُ، هَذِهِ قَضِیَّةُ عیصٍ فَأحسُبها و وَلِّدها إن کُنتَ عالِمًا بِالأکوارِ و الأدوار." قال: "لَو علِمت ذلك لَعَلِمتُ أنَّكَ تُحصِی عُقودَ القَصَبِ فی هَذِهِ الأجَمَةِ."

و مَضَی أمیرُالمؤمنین علیه السّلام فَهَزَمَ أهلَ النَّهرَوانِ و قَتَلَهُم و عادَ بِالغَنیمَةِ و الظَّفَرِ، فقال الدِّهقانُ: "لَیسَ هَذا العِلمُ بِما فی أیدی أهلِ زَمانِنا، هَذا عِلمٌ مادَّتُهُ مِن السَّماء."»[2]

«قیس بن سعد گوید: (در زمان خلافت آن حضرت) اغلب اوقات که آن حضرت با جماعتی دیدار داشتند و یا برای بازدید از منطقه‌ای حرکت

---

[1] لسان العرب: «غِیَرُ الدَّهر: أحوالُه المتغیِّرة.» (محقّق)

[2] بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۲۹.

می‌کردند من همراه ایشان بودم. از جمله زمانی که حضرت برای دفع خوارج نهروان به سمت مدائن حرکت کردند و من نیز در خدمت ایشان هم‌سفر بودم. هنگامی که به مدائن رسیدیم بزرگان و متموّلین آنجا به استقبال حضرت آمدند و هدایایی بر استرها حمل می‌کردند، حضرت هدیهٔ آنان را پذیرفت. و از جملهٔ آنها فردی بود صاحب مُکنَت و متشخّص به نام سرسفیل که دارای موقعیّت و مقامی نزد مردم ایران بود و به گفتار او در قضایا و امور خود اعتماد می‌کردند و کلام او را مقدّم می‌داشتند.

زمانی که چشمش به آن حضرت افتاد عرض کرد: "ای أمیرالمؤمنین، از این قصد و نیّتی که داری منصرف شو و به سیرت ادامه نده."

حضرت فرمودند: "از کجا چنین سخنی می‌گویی ای دهقان؟" گفت: "ای أمیرالمؤمنین، ستارگانی که طالع افراد را معیّن می‌کنند، اکنون در حالت نحس قرار گرفته‌اند، و کسانی که دارای طالع سعد می‌باشند اکنون طالعشان نحس گشته، و افرادی که دارای طالع نحس می‌باشند اکنون طالع سعد پیدا نموده‌اند. و بر شخص حکیم و خردمند لازم است که در چنین روزی در خانهٔ خود نشیند و حرکت ننماید. و امروز برای شما روزی ناگوار و کُشنده خواهد بود؛

زیرا دو ستارهٔ قتّاله در کنار هم قرار گرفته‌اند و بهرام در برج میزان واقع گردیده و از برج شما آتش زبانه می‌کشد، و جنگ در چنین روزی اصلاً به صلاح شما نخواهد بود.“

أمیرالمؤمنین لبخندی زدند و فرمودند: ”ای دهقان که اخبار را از نجوم می‌رسانی و از قضا و قدر الهی بر حذر می‌داری! دیشب چه حادثه‌ای در آخر میزان اتّفاق افتاد؟ و کدام ستاره در برج سرطان وارد گردید؟“

دهقان عرض کرد: ”باید بیندیشم.“ و از آستین خویش اسطرلاب و تقویمی بیرون آورد.

أمیرالمؤمنین فرمود: ”آیا این تویی که شمس و قمر را به حرکت درمی‌آوری؟“ عرض کرد: ”خیر.“

حضرت فرمود: ”آیا تو هستی که ستارگان را در جای خود می‌نشانی؟“ عرض کرد: ”خیر.“

حضرت فرمود: "خبر ده مرا از طول اسد و میزان دوری او از جایگاه‌های طلوع و غروب آن، و از زهره! ما را آگاه کن که از زمرهٔ ستارگانی است که به دنبال دیگری است یا خود ستارگانی را به گرد خویش دارد؟" عرض کرد: "اطّلاعی ندارم."

فرمود: "پس نسبت بین ستارگان کم نور را با درخشان آنها بیان کن، و نیز بین ساعات و مُعجِرات و مقدار تشعشع ستارگانی که طلوعشان سریع می‌باشد، و چه مقدار ستاره در صبحگاهان طلوع می‌کند؟" عرض کرد: "نمی‌دانم."

حضرت فرمودند: "ای دهقان می‌دانی که سلطنت در چین از یک خاندان به خاندان دیگری منتقل گردید، و برج ماجین واژگون شد، و خانه‌هایی در زنگبار طعمهٔ حریق گردید، و قطعه‌ای از سرندیب به زیر آب فرو رفت، و دیوار اندلس خراب شد، و مورچگان در شیح به حرکت درآمدند، و مُراق هندی شکست خورد، و بزرگ یهود در اَیلَة مفقود گردید، و رئیس لشکر روم به ارمنیّه فرار کرد، و راهب عموریا نابینا گشت، و کنگره‌های قسطنطنیّه سقوط نمودند؟ آیا به همه این حوادث آگاه می‌باشی؟ و کدام فلک باعث به وجود آمدن این حوادث

گردید، چه در شرق و چه در غرب؟“

دهقان عرض کرد: ”من به این امور اطّلاعی ندارم.“

حضرت فرمودند: ”به کدام یک از ستارگان در افق‌های اعلای قطب، حکم می‌شود و به کدام یک از آنها نحس پدید می‌آید؟“ عرض کرد: ”نمی‌دانم.“

حضرت فرمودند: ”آیا می‌دانی که در این روز (همین روزی که آن مرد دهقان آن را روز نحس می‌شمرد و حضرت را از رفتن به جنگ با خوارج بر حذر می‌داشت) هفتاد و دو عالَم در حالت سعد و نیکی بودند که در هر عالَمی هفتاد عالِم وجود دارد، برخی از آنان در خشکی و پاره‌ای در دریا می‌باشند و گروهی در میان کوه‌ها و افرادی در بیشه‌ها و جنگل‌ها بسر می‌برند و اشخاصی در شهرها زندگی می‌کنند، و چه عاملی سبب سعادت و نیک‌بختی آنان می‌گردد؟“ عرض کرد: ”اطّلاعی ندارم.“

حضرت فرمودند: ”ای دهقان، گمان می‌کنم که حکم و قضاوت تو بر

اساس اقتران مشتری و زحل بوده است که در تاریکی، خود را به تو نمایاندند و تلألؤ شعاع مرّیخ و تابش آن در سحر برای تو نمودار گشت و همین‌طور ادامه یافت تا اینکه جرم او به جرم تربیع قمر متّصل گردید. امّا بدان که این حالت دلیل است بر اینکه هزار هزار نفر از بشر قابلیّت این را دارند که در امروز زاده شوند و همانند ایشان نیز از دنیا بروند."

در این حال حضرت اشاره کردند با دست خود به سمت یک شخصی که جاسوس معاویه بود و در لشکر حضرت قرار داشت، سپس فرمودند:

"و این شخص نیز همراه با آنها خواهد مرد."

وقتی حضرت این سخن را گفتند، آن مرد جاسوس خیال کرد که حضرت می‌خواهند بگویند او را دستگیر کنند، حالت اضطراب برای او پیدا شد و دردی در قلب او پدید آمد و نفسش در سینه حبس شد و به روی زمین افتاد و مُرد!

حضرت فرمودند: "ای دهقان، آیا تجلّی مشیّت و تقدیر الهی را به بهترین وجه نشانت ندادم؟"

عرض کرد: "آری ای أمیرالمؤمنین!"

حضرت فرمودند: "ای دهقان، به تو خبر می‌دهم که من و اصحابم در اینجا نه از شرقیّون می‌باشیم و نه از غربیّون، و همانا ما از جملهٔ ناشئة القطب هستیم. و اگر چنانچه گمان تو راست باشد که

دیشب از برج من آتش زبانه می‌کشید باید حکم و قضاوت به نفع من نمایی؛ زیرا نور و شعاع آن آتش اکنون نزد من وجود دارد ولی لهیب و اشتعالش از بین رفته است. ای دهقان، این قضیّه داستانی ریشه‌دار است؛ پس اگر تو دانایی به اکوار و ادوار، می‌توانی به این قضایا آگاه شوی.“ دهقان عرض کرد: ”اگر شما به این علم آگاهی داشته باشید، پس می‌دانم که به تعداد گره‌های این نیزار نیز آگاه خواهید شد.“

أمیرالمؤمنین علیه السّلام حرکت کرد به سوی اهل نهروان و آنها را به هزیمت داد و به قتل رساند و با پیروزی و غنیمت بازگشت. در این هنگام آن مرد دهقان گفت: ”این علم در اختیار اهل زمان ما نیست، بلکه اصل و ریشه‌اش در آسمان می‌باشد.“

و نظیر این روایت را صدوق در کتاب امالی، از عبدالله بن عوف نقل کرده است:

قال: «لَمّا أرادَ أميرُالمؤمنين عليه السّلام المَسيرَ إلى النَّهَروان أتاهُ مُنَجِّمٌ فقال له: "يا أميرَالمؤمنين! لا تَسِر فى هذه السّاعَة و سِر فى ثَلاثِ ساعاتٍ يَمضينَ مِن النّهار." فقال أميرُالمؤمنين عليه السّلام: "و لِمَ ذاك؟" قال: "لِأنَّكَ إن سِرتَ فى هذه السّاعةِ أصابَكَ و أصابَ أصحابَكَ أذًى و ضُرٌّ شدِيد، و إن سِرتَ فى السّاعَةِ الّتى أمَرتُكَ ظَفِرتَ و ظهَرتَ و أصَبتَ كُلَّ ما طَلَبتَ."

فقال له أميرُالمؤمنين: "تَدرى ما فى بَطنِ هذه الدّابَّة، أ ذَكَرٌ أم أُنثَى؟" قال: "إن حَسَبتُ عَلِمتُ."

قال له أميرُالمؤمنين عليه السّلام: "مَن صَدَّقَكَ عَلىٰ هذا القَولِ، كَذَّبَ بِالقُرآنِ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ﴾.[1] ما كانَ محمّدٌ صلّى اللهُ عليه و آله و سلّم يَدَّعى ما ادَّعَيتَ، أ تَزعُمُ أنّكَ تَهدى إلى السّاعَةِ الّتى مَن سارَ فيها صُرِف عنه السّوءُ و السّاعَةِ الّتى مَن سارَ فِيها حاقَ به الضُّرُّ؟! مَن صَدَّقَكَ بِهَذا استَغنىٰ بقولك عن الاستِعانَةِ باللهِ عزّوجلّ فى ذلك الوَجهِ، و أحوَجَ إلى الرَّغبَةِ إلَيكَ فى دَفعِ المَكروهِ عنه، و يَنبَغى لَهُ أن يولِيَكَ الحَمدَ دُونَ رَبِّهِ عزّوجلّ، فَمَن آمَنَ لَكَ بِهَذا فَقَدِ اتَّخَذَكَ مِن دُونِ اللهِ نِدًّا و ضِدًّا."

ثُمّ قالَ عليه السّلام: "اللهُمَّ لا طَيرَ إلّا طَيرُك، و لا ضَيرَ إلّا ضَيرُك، و لا خَيرَ إلّا خَيرُك، و لا إلَهَ غَيرُك." ثُمّ التَفَتَ إلى المُنَجِّمِ فقال: "بَل نُكَذِّبُكَ و نُخالِفُكَ و نَسير فى السّاعَةِ الّتى نهَيت عنها."»[2]

«هنگامی که امیر مؤمنان می‌خواست به سوی نهروان حرکت کند (ظاهراً در مدائن بوده است)، منجّمی خدمت حضرت رسید و عرض کرد: "ای أمیرالمؤمنین! در این ساعت حرکت مکن و صبر کن تا سه ساعت از روز بگذرد آنگاه حرکت کن."

حضرت فرمودند: "برای چه؟" عرض کرد: "زیرا اگر در این ساعت حرکت نمایی به تو و یارانت صدمه و ضرر شدیدی وارد خواهد

---

[1] سوره لقمان (۳۱) آیه ۳٤.

[2] أمالی، شیخ صدوق، ص ٤۱۵.

گردید، و اگر در ساعتی که گفتم حرکت نمایی حتماً پیروز خواهی شد و به مطلوبت خواهی رسید.“

پس حضرت به او فرمودند: ”آیا می‌دانی که در شکم این حیوان چیست؟ مذکّر است یا مؤنّث؟“

آن مرد عرض کرد: ”اگر محاسبه کنم می‌توانم بگویم.“

حضرت فرمودند: ”اگر کسی تو را تصدیق کند قطعاً کتاب خدا را تکذیب کرده است در آنجا که می‌فرماید:

﴿به درستی که دانش و معرفت روز قیامت در نزد خداوند است و اوست که باران می‌فرستد و به آنچه در رحم مادران است آگاه می‌باشد و کسی نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد و کسی نمی‌داند در کدام زمین مرگ به سراغ او خواهد آمد. به درستی که خداوند دانا و بر همهٔ امور بینا و اگاه است.﴾

حتّی محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم آنچه را که تو ادّعا می‌کنی ادّعا نمی‌کرد! آیا گمان می‌کنی تو می‌توانی افراد را به ساعت و زمانی که اگر در آن وقت حرکت کنند به سختی و ضرر نخواهند افتاد، هدایت نمایی؟ و کسانی را در ساعتی که نهی می‌کنی که به ضرر و هلاکت دچار خواهند گشت، ارشاد کنی؟! کسی که به تو اعتماد کند و

سخن تو را بشنود، دیگر نیازی در استعانت و یاری از خدای متعال در این مورد پیدا نخواهد کرد، و نیازش برای دفع گرفتاری و ناملایمات از خداوند متعال به تو بیشتر خواهد بود، و سزاوار است به‌جای پروردگار حمد و ثنای تو را بجای آورد.

پس کسی که به تو در این امور ایمان آورد، به تحقیق تو را شریک و مانند خدای تبارک و تعالی قرار داده است.“

آنگاه حضرت فرمودند: ”پروردگارا، هیچ تفأّل و حدس و گمانی نیست مگر اینکه به تو باز می‌گردد، و هیچ ضرر و مکروهی نیست مگر اینکه از اراده و مشیّت تو سرچشمه می‌گیرد، و هیچ خیر و برکتی نیست مگر از جانب تو نازل می‌شود، و هیچ معبودی جز تو نیست.“

سپس حضرت رو کردند به جانب منجّم و فرمودند: ”ما سخن تو را قبول نخواهیم کرد و آن را تکذیب می‌نماییم، و در همان ساعتی که تو نهی کردی به سوی دشمن حرکت خواهیم کرد.“»

سیرهٔ ائمّه علیهم السّلام دعوت به سوی رضا و تسلیم در برابر اراده و مشیّت حضرت حق

البتّه در این زمینه، روایات بسیار است که در تمامی آنها ائمّه علیهم السّلام افراد را به سمت و سوی تسلیم به اراده و مشیّت پروردگار سوق داده‌اند و او را مؤثّر در همهٔ حوادث و پدیده‌های عالم دانسته‌اند، و ارادهٔ او را مافوق همهٔ اراده‌ها و مشیّت او را برتر از همهٔ آمال و تدبیرها

برشمرده‌اند.[1]

آری، هم‌چنان‌که از این حدیث و نظایر آن برمی‌آید اصل و ریشهٔ این علوم، امری مسلّم و واقعی است ولی منحصراً در اختیار خود والیان امر و برگزیدگان از پیروان آنها که به مقام سعهٔ اطلاقی و کشف شهودی اسرار و رموز عالم خلق رسیده‌اند می‌باشد، و دیگران را حظّ و نصیبی نیست مگر اندکی و سهم ناچیزی که اکثراً آمیخته با خطا و اشتباه در محاسبه و حکم خواهد بود.

و لذا مشاهده می‌کنیم هیچ‌گاه ائمّه علیهم السّلام، ما را به تعلّم و فراگیری این علوم تشویق و ترغیب نکرده‌اند بلکه به عکس، جنبهٔ تسلیم به ارادهٔ پروردگار و تفویض اختیار خود به اختیار و مشیّت او را متذکّر شده‌اند و به این سمت، سوق داده‌اند.

و دلیل این قضیّه آن است که: تمامی اجزای عالم وجود ـ چه اجزای عنصری

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٦۰ ـ ۷۲.

و مادّی که مربوط به عالم طبع و مادّه است، و چه اعیان مجرّده و غیر مادّی که مربوط به عوالم غیب می‌باشند ـ همه و همه بر اساس یک مشیّت و یک اراده و یک نسق و یک نظم و انسجام به وجود آمده‌اند و نفی هریک از این اجزاء، مساوی است با نفی و عدم جمیع تعیّنات عالم وجود.

و بدین لحاظ چنان‌که کسی از ارتباط بین اجرام مادّی و حرکت و دوران افلاک و حتّی موجودات زمینی و سایر اشیاء آگاه گردد می‌تواند نسبت به آینده و حوادث در حال وقوع نیز اطّلاع یابد و حتّی نسبت به قضایای گذشته نیز مطّلع شود، و این مسأله غیر از علم به غیب می‌باشد؛ زیرا آن قضیّه، خود داستان دیگری دارد و کیفیّت آن با این مسأله متفاوت است.[1]

ولی از آنجا که طبیعت بشر به واسطهٔ فرو رفتن در کثرات و توجّه به مادّیات و اشتغال به امور جزئیّه و عالم مسبّبات، چشم باطن و حقیقت‌بین او رشد و نموّ نیافته است و به سرچشمهٔ هستی و مبدأ وجود ـ که عالم اراده و مشیّت حقّ است ـ ره نپیموده، همهٔ تأثیرها و

---

[1] دیوان حافظ، غزل ۱۱۱.

تأثّرها و اسباب و مسبّبات را در همین نشئه و عالم مادّه جستجو می‌کند و فراز و نشیب‌ها و فراخی و تنگدستی‌ها و صحّت و مرض‌ها و مرگ و حیات‌ها را در همین عالم شهادت و علل و اسباب موجوده در آن می‌نگرد، و ارتباط این امور را با عالم بالا منکر می‌شود و یا حدّاقل به نظر نمی‌آورد و به سهولت از کنار آن می‌گذرد و به دنبال علل و عوامل تأثیر در مسائل و حوادث اطراف خود می‌گردد، و از محوریّت توحید و ارجاع همهٔ امور به ارادهٔ واحدهٔ مطلقهٔ حقّ به دور می‌ماند.

عدم ترغیب و تشویق شرع مقدّس به فراگیری علوم غریبه

فلهذا با وجود حکایت و اشارهٔ پدیده‌های عالم خلق به قضایا و حوادث دیگر، ما در شرع انور و سخنان پیشوایان دین، ترغیب و تشویقی برای فراگیری این علوم نمی‌بینیم؛ تازه اگر این علوم بر مبنای حقّ و صحیح استوار شده باشد، چه رسد به اباطیل و چرندیّات روایت معلّی بن خنیس که سراسر کذب و تناقض و خرافات است.[1]

بنابراین اشکالی که به مرحوم صاحب جواهر در باب استحباب غسل روز نوروز وارد است این است که: چگونه روایتی را که بر خلاف اصل مستمرّ و سنّت متین شرع مبین است، به عنوان مستند و مدرک استحباب غسل روز نوروز آورده‌اید، صرف نظر از مضامین موهون و مضحک آن؟!

فقیه بدون توجّه به اصول محوری احکام و شریعت نمی‌تواند به هر سخن و حدیثی متمسّک شود و بر طبق آن، فتوا صادر نماید. و اگر

---

[1] جهت اطّلاع از مبنای مرحوم علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در مورد علوم غریبه، رجوع شود به روح مجرد، ص ٥١٦؛ امام شناسی، ج ١٢، ص ٢٩١؛ ج ١٤، ص ٢٣٥؛ سر الفتوح، ص ٩٢؛ مطلع انوار، ج ٦، ص ٤٦٦.

مشاهده نمود که حدیثی مخالف با اصول و مبانی کلّی شرع و ضروریّات دین وارد شده است قطعاً باید در صحّت و انتساب آن تردید کند.

نبودن این روایت در مصباح و مختصر آن، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

اشکال دیگری که بر صاحب جواهر وارد است این است که: ایشان علاوه بر مصباح شیخ طوسی، آن را از مختصر مصباح نیز نقل کرده‌اند، در حالی‌که ـ چنان‌که در اشکال نخست گذشت ـ این روایت نه تنها در مصباح شیخ بلکه در مختصر آن نیز وجود ندارد بلکه خطّاط، خود در آخر این کتاب بدون هیچ ملاحظه‌ای این روایت را اضافه نموده است.

جالب اینکه اگر این کتاب واقعاً مختصر مصباح المتهجّد باشد چرا مرحوم شیخ آن را در اصل نیاورده ولی در مختصر آن اضافه کرده است؟! مضافاً به اینکه با

مختصر تأمّلی در صفحات آخر کتاب، انسان متوجّه می‌شود که مرحوم شیخ پیش از غسل نوروز، کتاب را تمام کرده است، و چنانچه سیره و سنّت ختم کتاب و تألیف با صلوات بر پیامبر و آل او است، دیگر مجالی برای طرح مسأله و قضیّهٔ دیگری باقی نگذارده است؛ ولی مع الوصف پس از صلوات بر محمّد و آل او به ذکر دو مطلب پرداخته است و در نهایت دوباره با صلوات بر محمّد و آل او کتاب را خاتمه می‌دهد! و لذا قطعاً می‌توان به اضافه نمودن کاتب، هم در اصل مصباح و هم در مختصر آن، حکم نموده و آن را فِریه و انتسابی کاذب به مرحوم شیخ طوسی دانست.

عدم توجّه به تناقضات آشکار این روایت، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

و امّا اشکال دیگر بر کلام صاحب جواهر این است که: ایشان روایت معلّی بن خنیس را بنا بر نقل مرحوم ابن‌فهد حلّی که مفصّل‌تر از روایت منقوله از مصباح و مختصر آن است، دارای مضامین عالیه و امور عظیمه می‌شمرد و می‌گوید:

و هو طویلٌ قد اشتمل علی ذکر أُمور عظیمة قد وقعت فی هذا الیوم، کبیعة علیّ علیه السّلام

و ....[1]

«و این روایت مشتمل است بر ذکر امور عظیم و با اهمّیتی که در این روز واقع شده است، مانند: بیعت با أمیرالمؤمنین علیه السّلام (روز غدیر خم) و... .»

حال جالب توجّه اینکه در این روایت، روز مبعث و روز غدیر و جنگ نهروان و ...، همه در روز نوروز واقع شده است! و ما اگر فرض را بر آن بگذاریم که نوروز در آن زمان، همان روز اوّل فروردین بوده است ـ برخلاف واقع، چنان‌که قبلاً ذکر گردید ـ برای تناقضاتی که پیش می‌آید چه چاره‌ای می‌توان اندیشید؟!

زیرا بعثت رسول خدا در روز بیست و هفتم رجب بوده است، و عید غدیر بیست و سه سال پس از آن در روز هجدهم ذوالحجّة واقع شده است؛ و اگر قرار

---

[1] جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۲.

باشد که معیار جهت تعیین روز نوروز، روز مبعث باشد، در حالی‌که فاصلهٔ بین روز مبعث با هجدهم ذوالحجّة الحرام حدود چهار ماه و بیست روز خواهد بود، پس نوروز بعدی باید بعد از سیزده سال در روز هجدهم ذوالحجّة اتّفاق افتد؛ یا سی و چهار سال پس از آن، یعنی چهل و هفت سال بعد از مبعث! پس قطعاً روز عید غدیر در روز نوروز اتّفاق نیفتاده است! و اگر ملاک برای تعیین روز نوروز، عید غدیر باشد قطعاً مبعث رسول خدا در این روز نبوده است.

و چنانچه بعضی از اعلام ذکر کرده‌اند، رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روز پنج‌شنبه، نوزده ژوئیهٔ سال ششصد و بیست و دو (۱۹ ژوئیهٔ ٦٢٢) میلادی از مکّه به مدینه هجرت کرده‌اند و در آن روز یک‌صد و بیست روز (۱۲۰) از نوروز ایرانیان گذشته بود،[1] یعنی نوروز حدود پانزدهم ذوالقعدهٔ آن سال بوده است.

و اگر تاریخ هجرت رسول خدا را از مکه، روز دوازدهم ربیع‌الأول به حساب آوریم ـ چنانچه در کتاب التّنبیه و الإشراف، ص ۲۵۲ ذکر

---

[1] هزار و یک نکته، نکتهٔ ۷۸۵.

کرده است ـ روز عید غدیر پس از گذشت ده سال از هجرت، حدود هشتاد روز پیش از نوروز ایرانیان اتّفاق افتاده است.

ایشان (صاحب التّنبیه و الإشراف) می‌گوید: در سنهٔ هفده یا هجده، عمر با اصحاب رسول الله دربارهٔ تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریه‌ها بسیار شد. حضرت أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب فرمودند: "مبدأ، روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود." همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اوّل محرّم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود؛ چون دوست داشتند مبدأ تاریخ از اوّل سال باشد.

بنابراین نه تنها طبق این روایت دروغ، عید غدیر در اوّل روز نوروز نبوده

است که حتّی در حدود آن نیز نبوده است؛ بلکه حدود یک‌صد و ده روز پیش از آن قرار داشته است، حال نوروز را اوّل فروردین ماه به حساب آوریم یا غیر آن، چنان‌که گذشت.

مصادف دانستن روز غدیر با نوروز، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

حال ببینیم مرحوم صاحب جواهر که روز غدیر را روز نوروز قرار داده‌اند، روی چه حسابی و چه تاریخی چنین سخن گفته‌اند:

فإنّه علی ما قیل قد حُسِب ذلك فوافقَ نزولَ الشّمس بالحَمَل فی التاسعَ عشرَ من ذی‌الحجّة علی حساب التّقویم، و لم یکن الهلالُ رُؤی لیلةَ الثلاثین، فکان الثّامنَ عشَرَ علی الرّؤیة ... .[1]

«چنانچه گفته شده است، این تاریخ بر اساس تاریخ شمسی محاسبه گردیده است و روی حساب تقویم، نزول شمس به برج حمل در نوزدهم ذوالحجة الحرام بوده است، و اگر ماه در شب اوّل رؤیت نشده باشد، روز هجدهم ذوالحجّة روز عید غدیر خواهد بود که مصادف با روز نوروز بوده است.»

حال باید از ایشان پرسید: چه کسی چنین محاسبهٔ دقیقی نموده است که شما بر اساس آن حکم به تعیین روز نوروز در هجدهم ذوالحجّة نموده‌اید و هیچ مخالفی را در قبال این نظریهٔ

---

[1] جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۳.

سخیف به حساب نیاورده‌اید؟! جالب اینکه امروزه مشاهده می‌کنیم برخی از غیر مطّلعین نیز درگفتارها و یا نوشتارها به همین کلام صاحب جواهر اعتماد و اتکاء کرده‌اند و خود بدون تحقیق و تفحّص از صحّت و سقم مسأله، حکم به وقوع عید غدیر در روز نوروز کرده‌اند.

روز عید غدیر که هجدهم ذوالحجّه سنهٔ دهم هجرت بوده است از جهت محاسبهٔ ریاضی، مصادف است با بیست و هفتم اسفند که هنوز چهار روز با تحویل خورشید به برج حَمَل ـ یعنی اوّل فروردین‌ماه ـ فاصله دارد، و این‌چنین روزی نه

تنها با نوروز مرسوم آن زمان که نوروز ایرانیان برمی‌شمردند، حدود هشتاد روز فاصله داشته است، بلکه با نوروزی که پس از حدود چهارصد و هفتاد سال بعد ـ یعنی در زمان سلطان جلال‌الدّین ملک‌شاه سلجوقی ـ تعیین و تدوین گردید نیز چهار روز مغایرت داشته است.

و نیز طبق محاسبه، بیست و پنج سال بعد در روز هجدهم ذوالحجة بیعت با أمیرالمؤمنین علیه السّلام پس از کشته شدن عثمان انجام یافته است، و این مسأله از امور غیبیّه است که چگونه باید بیعت اولی در غدیر خم روز هجدهم ذوالحجّه سنهٔ دهم هجری باشد و بیعت دوّم در هجدهم ذوالحجّهٔ سنهٔ سی و پنج هجری واقع شود. و بر اساس محاسبهٔ ریاضی، کشته شدن عثمان در روز ۳۰ /۳ /۳۵ شمسی اتّفاق افتاده است که در روز بعد، بیعت با آن حضرت انجام گرفته است و این روز نه با نوروز ایرانیان در آن زمان سازگار است نه با نوروز جلالی که اوّل فروردین باشد، و این یکی دیگر از موارد کذب و تناقض در این روایت مجعول می‌باشد.

عدم انطباق جنگ نهروان با روز نوروز

از جمله موارد کذب در این روایت، وقوع جنگ نهروان و ظفر بر خوارج و کشته شدن

فردی به نام ذوالثّدی در روز نوروز است.

بلاذری در أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۷۵ می‌نویسد:

جنگ نهروان در سال سی و هشت (۳۸) هجری در روز نهم صفر اتّفاق افتاده است.

با محاسبهٔ ریاضی، ۱۳۱۵۰ روز از مبدأ هجرت رسول خدا می‌گذرد که با احتساب سال شمسی، مصادف می‌شود با بیست و هفتم تیر سنهٔ سی و هفت شمسی (۲۷ /٤/ ۳۷)، که چنین روزی هیچ ربطی به نوروز ایرانیان و نیز نوروز جلالی ندارد، و اگر این جنگ در سال سی و نهم هجری بوده است، در این صورت مصادف است با پانزدهم تیرماه سال سی و هشت شمسی (۳۸/٤/۱۵)، که باز ربطی به نوروز ندارد. و از اینجا روشن می‌شود که چنین ادعایی در روایت، کذب محض می‌باشد.

عدم انطباق نوروز با فرستادن رسول خدا أمیرالمؤمنین را به سوی جنّیان

و از جمله اکاذیبی که در این روایت است، اینکه می‌گوید:

در این روز (نوروز) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، أمیرالمؤمنین علیه السّلام را به سوی جنّیان فرستاد و از آنان عهد و میثاق بر رسالت و شریعت خویش گرفت.

مرحوم مجلسی از ارشاد مفید، مناقب ابن‌شهرآشوب، خرائج و غیره نقل می‌کند:

وقتی رسول خدا به سمت جنگ بنی‌مصطلق می‌رفتند، به بیابانی خوفناک رسیدند، در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «جنّیان قصد فتنه دارند.»

رسول خدا أمیرالمؤمنین را طلبیدند و فرمودند: «به سوی اینان حرکت کن که به زودی گروهی از دشمنان خدا از جنّیان با تو به جنگ می‌پردازند، برو و آنان را دفع بکن!» و با آن حضرت صد نفر از اصحاب را روانه نمودند.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام به سوی آنان شتافت و با آنان به نبرد پرداخت و پس از پیروزی بر آنان، به سوی پیامبر بازگشت و عرض کرد: «آنان شکست خوردند و بقیّه ایمان آوردند.»[1]

حال در روایت مجعول معلّی بن خنیس امام علیه السّلام این واقعه را در روز نوروز برمی‌شمرد، ولی طبق محاسبه‌ای که شده است،

---

[1] بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۷۵.

جنگ بنی‌مصطلق در روزهای نهم یا دهم دی‌ماه واقع شده است و با نوروز مناسبتی ندارد.

البتّه نظیر این واقعه (امّا نه به صورت و تصویری که در روایت معلّی بن خنیس است) در زمان رسول خدا به وقوع پیوسته است ولی تاریخ آن مشخّص نمی‌باشد.

علاّمهٔ مجلسی در بحار الأنوار از کشف الیقین علاّمهٔ حلّی نقل می‌کند که ابوسعید خُدری گوید:

روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با جمعی از اصحاب در ابطح نشسته و مشغول صحبت بودند، ناگهان گرد و غباری بلند شد و شخصی

از وسط آن نمایان گشت و عرضه داشت: «من نمایندهٔ گروهی از جنّیان می‌باشم که به شما پناه آورده‌ایم. کسی را با من بفرستید تا در میان ما حکَم واقع شود و ظلم و ستمی را که بر ما رفته است بازگرداند.»

پیامبر فرمودند: «تو کیستی و گروه تو چه کسانی می‌باشند؟» عرض کرد: «من عرفطة بن سمراخ، یکی از جنّیان مؤمن به شما می‌باشم. و آن گروه دیگر از نظر افراد و نیرو بر ما برتری دارند و حقّ ما را از بین می‌برند.»

در این وقت رسول خدا، علی را طلبید و فرمود: «یا علیّ با ابوسعید خدری و عدّه‌ای از مسلمانان به همراه این فرد روانه شو و بین آنان قضاوت نما و صلح برقرار کن.»

علی علیه السّلام همراه با آن جنّی روانه شد و هنگامی که برگشت در حالی‌که خون از شمشیرش می‌چکید، عرض کرد: «من ایشان را به ایمان دعوت کردم نپذیرفتند، پیشنهاد جزیه کردم قبول نکردند، نهایت امر چاره‌ای جز جنگ ندیدم، تا اینکه هشتاد هزار نفر از ایشان را بکشتم، بقیّه امان خواستند و ایمان آوردند و صلح بین آنها برقرار شد.»[1]

---

[1] همان، ص ١٦٨.

البتّه گرچه مشابهتی بین این داستان و قضیّهٔ جنگ بنی‌مصطلق وجود دارد ولی از لحن و کیفیّت تعبیر در روایت مذکور برمی‌آید که مقصود از عهد و میثاق از جنّیان، همان واقعهٔ جنگ بنی‌مصطلق می‌باشد که با نوروز تطابقی ندارد؛ و تاریخ این قضیّه نیز در دست نمی‌باشد.

عدم انطباق نوروز با روز فرمان به عبودیّت و پذیرش الوهیّت حضرت حق

و از جمله اکاذیب و هجویّات این روایت، اینکه می‌گوید:

نوروز روزی است که خداوند همهٔ بندگانش را به پرستش و پذیرش الوهیّت خویش فراخواند، و همهٔ آنان به ربوبیّت او اعتراف نمودند و ایمان آوردند.[1]

شکّی نیست که چنین واقعه‌ای مربوط به عالم ذرّ است و خداوند در قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ قَالُواْ

[1] «فقال: "يا مُعَلَّى، إنّ يَومَ النَّيروزِ هو اليَومُ الّذى أخَذ اللهُ فيه مَواثيقَ العِباد أن يَعبُدوه و لا يُشرِكوا به شَيئًا و أن يُؤمِنوا بِرُسُلِه و حُجَجِه و أن يُؤمِنوا بِالأئِمَّةِ عليهم السّلام ... ."»

بَلَىٰ شَهِدۡنَآ﴾.[1]

«زمانی بر نسل بشر و نفوس بنی‌آدم گذشت که خداوند همهٔ نسل‌ها و افراد را بر ربوبیّت خویش فراخواند و همگی بر این مسأله اقرار و شهادت دادند.»

و پر واضح است که عالم ذرّ، پیش از خلقت انسان و زمین و افلاک بوده است، یعنی در سلسلهٔ طولیّهٔ عالم خلق قرار گرفته است نه در سلسلهٔ عرضیّه؛ چنانچه وجود آدم و حوّا در بهشت ارتباطی به وجود زمین و آسمان نداشته است و در بهشتی مافوق عالم مادّه و طبع بوده است که پس از تعلّق اراده به خلقت خاکی و ناسوتی، طبق آیهٔ شریفهٔ: ﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾،[2] از بهشت معهود به زمین خاکی نزول پیدا نمود: «هنگامی که او را قوام بخشیدم و تمامی اعضا و جوارح او را در جای خویش قرار دادم و از روح خود بر آن دمیدم، آنگاه در برابر او به سجده درآیید.»

بنابراین، مسألهٔ اقرار به ربوبیّت ارتباطی به خلقت خاکی و ناسوتی بنی‌آدم ندارد؛ زیرا این خلقت مشروط و مقترن با گذشت زمان و حیازت مکان است و امکان ندارد که در آنِ

---

[1] سوره الأعراف (۷) آیه ۱۷۲.

[2] سوره ص (۳۸) آیه ۷۲.

واحد، تمامی خلایق به طرفةالعینی صورت بشری و دنیایی به خود بگیرند؛ ولی از آنجا که پیش از خلق این عالم، ارواح در عوالم ربوبی حضور روحانی و ملکوتی داشته‌اند اشکالی برای اقرار به ربوبیّت و الوهیّت حقّ از همهٔ آنان نخواهد بود. بنابراین اقرار به ربوبیّت در روز نوروز بسیار موهون و مستهجن خواهد بود!

بررسی علل ورود بسیاری از فقها در زلاّت و اشتباهات

در اینجا مناسب است به نکته‌ای اشاره کنم و آن اینکه: عدم اطّلاع و آگاهی

یک فقیه بر علوم عقلیّه و عرفانیّه و عدم درک صحیح از حقایق و اسرار عالم هستی است که باعث می‌شود به چنین اشتباهات و زلاّتی گرفتار شود و از درک مضامین و مفاهیم روایات، ناتوان گردد و مفهوم صحیح را از سقیم بازنشناسد.[1]

اگر فقیهی کیفیّت ربط حادث به قدیم را خوب دریابد و معلولیّت عالم طبع و مادّه را بالنّسبة به عوالم مثال و ملکوت بشناسد و ترتّب عوالم مجرّده بر ماده را به ترتّب عِلّی ـ نه ترتّب زمانی ـ بفهمد، دیگر برای درک و فهم این‌گونه عبارات به اشتباه نمی‌افتد و نمی‌گوید: «در این روایت به امور عظیمه و مضامین عالیه اشاره شده است» و به اشتباه، فتوا به استحباب غسل روز نوروز نخواهد داد.

ناگفته نماند مواردی که تا به حال در اثبات دروغ بودن و جعل روایت معلّی بن خنیس ذکر شده است نمونه‌ای است از اراجیف و مهملاتی که در آن موجود است ـ چنانچه گذشت ـ و همین مقدار برای اثبات تناقض در مضامین این حدیث و دروغ بودن انتساب آن به امام صادق علیه السّلام کفایت می‌کند.

---

[1] جهت اطّلاع بر لزوم اطّلاع فقیه از فلسفه و عرفان، رجوع شود به اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۶.

عدم توجّه به سند روایت معلّی بن خنیس، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

و امّا اشکال دیگر بر صاحب جواهر این است که ایشان پس از پذیرفتن مضامین و محتویات این روایت، دیگر توجّهی به سند و غیر آن نمی‌نمایند و مناقشه در آن را بی‌مورد تلقّی می‌کنند، و چنین می‌گویند:

و لا ریبَ فی الاکتفاء بذلك مع ذکر جماعةٍ من الأساطین، منهم الشّیخ و یحیی بن سعید و العلّامة و الشّهید و غیرُهم علی ما حُکِی عنهم، و وقوعِ الأمورِ العظیمة فیه ما سمِعتَه بعضٌ منها و متوقَّعٌ فیه الفرجُ و البرکةُ و غیرُ ذلك من الشّرف الّذی لا یُنکَر فی إثبات مثل هذا المستحبّ، و لا وجه للمناقشة بعد ذلك فی السّند أو غیرِه.[1]

«و شکّی نیست که می‌توان به صحّت و وثاقت مضمون این خبر (روایت

[1] جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۲.

معلّی) اکتفا و اعتنا نمود در حالی‌که مشاهده می‌کنیم بسیاری از بزرگان امثال شیخ طوسی و یحیی بن سعید و علاّمهٔ حلّی و شهید اوّل و غیر آنان ـ چنان‌که نقل شده است ـ به این مسأله اعتراف می‌نمایند و غسل روز نوروز را در کتب خویش آورده‌اند. و هم‌چنین در این روایت اشاره به اموری بس عظیم و با اهمّیت شده است که پاره‌ای از آن را شنیدی، و نیز در این روز توقّع ظهور حضرت و نازل شدن برکت می‌باشد، و علاوه بر اینها شرافت و ارزشی است که به واسطهٔ آن می‌توان اثبات استحباب غسل نوروز را نمود. بنابراین دیگر موردی برای مناقشه و اشکال بر سند این حدیث و غیر آن باقی نمی‌ماند.

حال باید از ایشان پرسید: به چه ملاکی شما تحقیق و فحص در سند حدیث را بی‌مورد می‌شمارید؟ مگر پیش از توجّه به مضامین و انطباق آن با مبانی کلّیه و ضروریّات شرع و موافقت با کتاب الله، نباید به کیفیّت انتساب روایت به معصوم علیه السّلام توجّه نمود؟ آیا صرف فتوای چند فقیه، با وجود نقاط ضعف در سند، می‌تواند برای سایر فقها الزام‌آور باشد؟ حتّی مسأله در صورت شهرت فتوایی نیز محلّ

بحث و کلام است[1] تا چه رسد به این مسأله که فقط برخی از اصحاب به واسطهٔ غفلت از مسائلی که ذکر کردیم، حکم به صحّت مضامین حدیث و استحباب غسل روز نوروز داده‌اند.

ادّعای عدم قوّت معارضهٔ روایات مخالف، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

و امّا اشکال دیگر بر صاحب جواهر این است که: ایشان با وجود روایت مخالف عید نوروز از موسی بن جعفر علیهما السّلام، گفته‌اند که این روایت نمی‌تواند با روایت معلّی بن خنیس معارضه کند؛ ایشان در این‌باره می‌گوید:

کما لا وجه للمعارضة بما عن المناقب أنّه قال: «حُکی أنّ المنصور تقدّم إلی موسی بن جعفر علیهما السّلام ... .»[2]

«چنانچه دلیلی بر معارضه و مقابلهٔ روایتی که از موسی بن جعفر علیهما السّلام

---

[1] تفصیل این مطلب در رسالهٔ اجماع از منظر نقد و نظر، از این قلم موجود است.

[2] جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۲.

در ردّ و طرد روز نوروز آمده است، با روایت معلّی بن خنیس نمی‌باشد.»

و این روایت همان روایتی است که قبلاً مذکور گردید و در آن نهی صریح از بزرگداشت و احیای این سنّت شده بود.

نهی اکید امام علیه السّلام از اطلاق عید بر روز نوروز

یکی از نکات قابل توجّه در این روایت این است که امام علیه السّلام لفظ عید را بر چنین روزی اطلاق فرموده است و به شدّت از آن نهی کرده است و می‌فرماید:

من هرچه در اخبار و آثار جدّم رسول الله تفحّص کردم، برای چنین عیدی نشانی نیافتم. و این یک سنّتی است از سنّت‌های پارسیان که اسلام آنها را محو و نابود ساخته است؛ و پناه می‌برم به خدای منّان از اینکه من پس از محو آن، دوباره آن را احیا سازم و زنده گردانم.[1]

برای یک فقیه، درک این مضامین بسیار مهم است؛ زیرا از یک طرف، امام علیه السّلام عنوان عید بر آن نهاده‌اند و از طرف دیگر عنوان سنّت، و واضح است که هر سنّتی مساوی با عید نیست بلکه سنّت‌هایی در موارد اندوه و ماتم داریم و یا

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب، ج ٤، ص ٣١٨.

در غیر از موارد شادی و غم، فارغ از این دو؛ چنانچه در زمینهٔ معاملات و تجارت و ارتباط با خویشان و بستگان و آشنایان و یا در امور منزل و محیط خانواده، رایج و مرسوم است. و اینکه امام علیه السّلام همراه با سنّت، اطلاق عید بر آن کرده است خود دلیل روشنی است بر اینکه همان حال و هوایی که برای سایر اعیاد در جامعه رخ می‌دهد در چنین روز و موقعیّتی پیدا می‌شود، بلکه به نحو شدیدتر و پررنگ‌تر؛ چنانچه امروزه شاهد آن می‌باشیم.

ناصواب بودن سخن کسانی که این عید را عید ملّی می‌دانند نه اسلامی

بنابراین آنچه بعضی‌ها گویند که: «این عید، یک عید ملّی است نه عید اسلامی، و بدین لحاظ ایرادی در برگزاری آن نمی‌باشد»، سخنی است ناصواب؛ زیرا شرط امضا و تصویب یک عید و یا طرد و عدم پذیرش آن از ناحیهٔ شرع، صرف تأسیس آن از طرف مردم نیست، بلکه سازگاری و همراه بودن موازین و فرهنگ موجود در

آن سنّت، و عدم همراهی و ناسازگاری آداب و رسوم و فرهنگ در آن با موازین شرع و ادب الهی است.

برگزاری نوروز یعنی احیای سنن و آداب جاهلیّت و آیین زرتشتی

افرادی که به برپایی چنین عیدی اقدام می‌کنند چه بخواهند و یا نخواهند، و بدانند یا ندانند، به احیای سنن و آداب جاهلیّت و آیین زرتشتی باستان می‌پردازند، و انتساب این آیین را به سنن پیش از اسلام به حساب می‌آورند؛ چنانچه ما خود مشاهده کردیم چگونه مسئولین ما جهت احیای این سنت و آیین جاهلی، به هر کاری دست زدند و آن را در سازمان‌های بین‌المللی به ثبت رساندند و تثبیت نمودند و ندای ایرانیّت و افتخار به قومیّت و انتساب به اجداد و پیشینیان این مرز و بوم را، که صد در صد مقابل و مخالف با ادب اسلامی و آموزه‌های دینی ما است،[1] به گوش جهانیان رساندند و عِرق و غیرت ناميمون قوم‌گرایی و نژادپرستی را به رخ همه کشیدند، آن هم در ملّت و مملکتی که

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر بر قبح مسألهٔ قومیّت‌گرایی رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٣٦ و ١٣٧.

خود را اسوه و الگوی آموزه‌های انسانی و فطری و الهی و اسلامی معرّفی نموده است!!

و اگر از هر کدام از این افراد سؤال شود که: به چه دلیل و سببی اقدام به برگزاری چنین عیدی کرده‌اید؟ در پاسخ می‌گوید: بر اساس رسم و آیین گذشتگان و نیاکان، ما هم این عید را برگزار می‌کنیم و پاس می‌داریم. و این خود دلیل است بر اینکه صرف رویش گیاهان و برآمدن شاخ و برگ درختان به تنهایی موجب بر اقدام چنین عید و مراسمی نیست.

و به همین جهت است که امام علیه السّلام می‌فرماید: «این عید به معنای احیای سنن جاهلی است و ما چنین کاری هرگز نخواهیم کرد.»

إن‌شاءالله در آینده نسبت به سنّت‌های خداپسندانه و ناپسند، سخن خواهیم گفت.

تاریخ قمری معیار و اساس تقویم و تاریخ اسلامی

و امّا اشکال اساسی و مهمّی که بر صاحب جواهر و تمام کسانی که به نحوی این روایت را تأیید نموده‌اند، این است که: اساساً بنای اسلام در تقویم و تاریخ، بر اساس تاریخ قمری است نه شمسی، و معیار برای برگزاری مراسم جشن و سرور و غم و اندوه در مناسبت‌های دینی، تاریخ قمری می‌باشد؛ و بسیار عجیب است که چگونه بزرگان از این نکتهٔ مهم غفلت ورزیده‌اند.

در کدام روایت و یا اثری از معصوم علیه السّلام یافت می‌شود که برای انعقاد مناسبت‌های مذهبی ـ مانند واقعهٔ عاشورا و یا عید غدیر و مبعث و یا عید فطر و قربان و امثال آنها ـ از تاریخ شمسی یاد کرده باشند؟!

مثلاً در واقعهٔ کربلا، اگر روز عاشورا را روز بیست و یکم مهرماه سنهٔ پنجاه و نهم هجری شمسی که مطابق با دهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی است بدانیم، باید در چنین روزی مراسم عزاداری و نوحه‌سرایی بپای داریم؟ و آیا ائمّهٔ ما علیهم السّلام خود در چنین روزی این مراسم را بپا می‌داشتند و به اصحاب خود توصیه می‌نمودند؟! و آیا اهمّیت واقعهٔ عاشورا کمتر از

اهمّیت روز عید غدیر و مبعث است؟! و یا اینکه تأثیر واقعهٔ غدیر و مبعث در روز شمسی منحصراً به خود آنها باز می‌گردد و سایر حوادث و وقایعی که در طول تاریخ ائمّه علیهم السّلام به وقوع پیوست، نتوانستند در آن روز و یا شب مخصوص از تاریخ شمسی تأثیر بگذارند و لهذا احکام و آثار مترتّب بر آنها مختصّ تاریخ قمری شده است؟!! به نظر می‌رسد اعتقاد به چنین خرافه‌ای نیاز به إبطال نداشته باشد.

و از همهٔ اینها گذشته، سؤال این است که: این همه روایت و حدیث که در مورد اعمال و عبادات و سایر امور در روز عید غدیر و مبعث وارد شده است، مربوط به روز اوّل سال و نوروز است یا مربوط به روز هجدهم ذوالحجّة الحرام؟ اگر مربوط به روز نوروز است پس دیگر چه وجهی می‌تواند برای روز هجدهم ذوالحجّة داشته باشد؟ مگر یک جریان می‌تواند در دو روز مختلف اتّفاق بیفتد؟ مثلاً اگر در یک سال روز هجدهم ذوالحجّة هفدهم مهرماه باشد، باید هم آن روز را

عید گرفت و اغسال مستحبّه در شب و روز را بجای آورد و آداب خاصّ آن روز را که در روایات موجود است انجام داد، و هم در روز نوروز عیناً همین آداب و اعمال را تکرار نمود!!

ناصواب بودن کلام علاّمه شعرانی رحمة الله علیه در استحباب برگزاری نوروز

و از اینجا استفاده می‌شود اینکه برخی از اعلام، جشن گرفتن در نوروز را به عنوان قرار گرفتن عید غدیر در روز بیست و هفتم اسفند مستحب دانسته‌اند، سخنی است ناصواب و در تقابل با مبانی و قواعد شریعت و دیانت.[1]

---

[1] مرحوم علاّمهٔ شعرانی ـ رحمة الله علیه ـ در پاورقی کتاب دمع السّجوم (ترجمهٔ نفس المهموم)، در مقام جمع بین دو روایت گفته‌اند:
«از حدیث موسی بن جعفر علیهما السّلام چنین برمی‌آید که اگر عید نوروز نه از جهت احیای سنّت مجوس باشد جایز است.
و أولیٰ آن است که مرد مؤمن به قصد وقوع نصب أمیرالمؤمنین علیه السّلام به خلافت در این ایّام، آن را عید گیرد؛ چون بر حسب بعضی روایات، آن روز نوروز بود. و من از زیج هندی استخراج کردم: تحویل آفتاب به برج حمَل (فروردین) در سال دهم هجری، چهارشنبه بیست و یکم ذی‌الحجّة، سه روز پس از غدیر خم بود، و جشن گرفتن پس از سه روز هم مناسب است.»
ایشان در ادامه می‌گویند:
«به روایت معلّی بن خنیس از حضرت صادق علیه السّلام، بسیاری از وقایع در نوروز اتّفاق افتاد. و اهل علم را در آن سخنی است، و گروهی آن را ضعیف می‌شمارند. و به نظر من روایت، مجعول نیست امّا سهوی از روات در آن راه یافته!» (دمع السّجوم، ص ۲۰۲)
این حقیر گوید: آنچه که ایشان راجع به انطباق روز عید غدیر با بیست و

[1]...

هفتم اسفند ذکر کرده‌اند صحیح می‌باشد، ولی چه ارتباطی با روز نوروز که سه روز پس از آن واقع شده است دارد در حالی‌که روایت مجعول گفته است: «در این روز واقعهٔ غدیر خم اتّفاق افتاده است.»

آیا صحیح است که امام علیه السّلام حادثه‌ای را که سه روز قبل از زمان معیّنی رخ داده است به حساب آن زمان بگذارد، درست مثل اینکه امام بفرماید: واقعهٔ روز عاشورا در هفتم محرّم اتّفاق افتاده است! این چه سخنی است که به امام معصوم علیه السّلام نسبت می‌دهیم؟! و عجیب‌تر آنکه ایشان می‌گویند: «با اینکه عید غدیر در بیست و هفتم اسفند رخ داده است خوب است که تا روز نوروز که چهار روز پس از آن است هم‌چنان به عید و جشن و سرور بپردازیم.» حال سؤال [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] این است: اگر قرار شود که مناسبت جشن و سرور برای این حادثه که چهار روز قبل از نوروز اتّفاق افتاده است تا زمان نوروز ادامه یابد، چرا چند روز پیش از آن و روزهای متوالی پس از نوروز نیز ادامه نیابد؟

و اشکال مهم‌تر اینکه اگر نوروز آن سال، چهار روز پس از عید غدیر بود و به همین جهت تناسب لازم را برای عید گرفتن و جشن و شادی موجب گردید، حال اگر عید غدیر در اواسط تابستان و یا پاییز اتّفاق افتاد چه باید کرد؟ باز باید یک روز دیگر در روز نوروز عید گرفت و آن روز را روز عید غدیر دانست؟!!

مطلب دیگری که در کلام ایشان وجود دارد این است که گفته‌اند: «اگر برگزاری این مراسم به جهت احیای سنّت مجوس نباشد، ایرادی ندارد!»

عجبا، مگر ممکن است فردی به نیّتی خاص، غذا بخورد ولی سیر نشود و یا آب بنوشد ولی سیراب نگردد، این چه سخنی است؟ مگر در زمان ما چه کاری انجام می‌شود که در زمان موسی بن جعفر علیهما السّلام انجام نشده است و یا بالعکس، که عید گرفتن در آن وقت حرام بوده است و اکنون مانعی ندارد؟!

مگر در زمان منصور، غیر از تهنیت حلول سال جدید و اهدای هدایا و جوایز، چه کاری انجام می‌شد که حضرت از این مراسم نهی فرموده است؟ و اکنون نیز به همان روش و سنّت عمل می‌شود که آن زمان متعارف بوده است.

مگر در زمان حلول سال جدید افراد به یکدیگر عیدی نمی‌دهند؟ و به

مثلاً در شب قدر که به طور حتم می‌توان آن را شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان به حساب آورد، و در آن شب تقدیرات الهی برای یک سال دیگر به زمین نازل می‌شود، چگونه است که اسمی از ماه شمسی و تاریخ خورشیدی در آن نیامده است آن هم به این اهمّیت و جلالت و منزلتی که برای آن در اخبار و احادیث به چشم می‌خورد؟!

و یا اهمّیت و شأن شب نیمهٔ شعبان را که میلاد ولیّ حیّ و قطب عالم وجود، حضرت

یکدیگر تبریک نمی‌گویند؟ و به رسم پیشینیان، سفرهٔ هفت‌سین نمی‌گذارند و خاطرات زمان‌های گذشته را بازگو نمی‌کنند؟ و از مدّت‌ها قبل به انتظار چنین روزی بسر نمی‌برند؟

و مگر احیای سنّت مجوس، به غیر از برگزاری جشن و سرور است؟ و برای احیای سنّت آنان حتماً باید آتش و هیزمی تهیّه نمود، یا اینکه صرف برقراری جشن و سرور در این ایّام خود، احیای آیین مجوس است؟ زیرا در زمان منصور نیز آنان مراسم آتش‌افروزی و غیره نداشتند، بلکه صرفاً به تبریک و تهنیت و اهدای هدایا اکتفا می‌نمودند.

مطلب دیگری که در کلام ایشان است آنکه: بسیاری از وقایعی که در این روز اتّفاق افتاده ـ چنان‌که روایت معلّی بن خنیس بیانگر آن است ـ از دیدگاه اهل فنّ مورد نقد و تشکیک می‌نماید ولی در عین حال، اصل روایت صحیح است گرچه روات در مضمون آن دچار سهو و اشتباه شده‌اند!

عجیب است که انسان روایتی که سراپا مشحون به اکاذیب و امور غیر واقعیّه و تضادّ است منسوب به امام علیه السّلام بداند! اگر روایتی با جعل و تزویر در دسترس ما قرار گیرد، دیگر به چه حجّت و دلیلی می‌توان به او و فقراتش تمسّک نمود؟! البتّه ممکن است روایتی با سند معتبر نقل شده باشد ولی با سند دیگر دارای اضافات و یا حذف‌هایی بوده باشد، ولی در روایت معلّی بن خنیس این‌چنین نیست و همان سندی که این روایت را نقل می‌کند همان سند، این اکاذیب و امور خلاف و غیر واقعی را به امام علیه السّلام نسبت داده است. مضافاً به اینکه نوروز در آن زمان، اوّل فروردین نبوده است.

ولیّ‌عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف می‌باشد و احیاء در آن شب مؤکّد است، باید نسبت به تاریخ شمسی و شب مخصوص که بر حسب محاسبهٔ هَیَوی ۱۲ مرداد سال ۲٤۸ شمسی خواهد شد، مدّ نظر قرار داد و اعمال را بر حسب آن تاریخ باید بجای آورد؟

و آیا نباید در اینجا تأمّل نمود که علّت اقدام به اعمال و عبادات مخصوصه در چنین مناسباتی، همان خصوصیّات و آثاری است که مختصّ آن روزها و شب‌ها می‌باشد نه بر اساس امور اعتباریّه و صرف ورود آن از ناحیهٔ شرع؟ فلهذا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به آن مرد اعرابی سفارش می‌فرمایند که اگر نمی‌توانی چند شب از ماه مبارک رمضان را در مدینه و مسجدالنّبی بگذرانی، لا اقل شب بیست و سوّم را به مدینه بیا و در مسجدالنّبی به احیاء و عبادات مخصوصه بپرداز، که از این قضیّه به «صلاة أعرابی» تعبیر شده است.[1]

شواهد و قراین کثیره در وجوب التزام به تاریخ قمری

[1] من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱٦۰.

از همهٔ اینها گذشته و صرف نظر از مسائل و مطالبی که در روایات و آثار اهل بیت علیهم السّلام نسبت به خصوصیّات و شئون و آثار موجوده در این مناسبات به چشم می‌خورد، آن‌قدر شواهد و قراین برای خصوص مناسبات و مراسم دینی در تاریخ‌های قمری آنها وجود دارد که جای انکار و حتّی تردیدی را در التزام به تاریخ قمری برای ما باقی نمی‌گذارد. مثلاً حوادث و جریاناتی که در روز عاشورا در بلاد مختلف و امور گوناگون از زمان وقوع این حادثهٔ کبریٰ دیده و شنیده شده است، مختص تاریخ قمری آن است نه مثلاً روز بیست و یکم مهرماه؛ حال آن روز در بهار باشد یا تابستان و یا زمستان، دیگر تفاوتی نخواهد داشت.

و یا تأکیدی که برای احیای شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان شده است ـ چنانچه گذشت ـ مسأله‌ای نیست که آثار آن از دید اهل بصیرت و باطن، مغفول بماند.

تأکید بلیغ مرحوم قاضی به مرحوم قوچانی در بیداری تا طلوع شمس در شب قدر

مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند: مرحوم آیة الله شیخ عبّاس قوچانی، شاگرد سلوکی و وصیّ عارف بالله سیّد علی قاضی ـ رضوان الله علیهما ـ نقل می‌کردند: «شب بیست

و سوّم ماه مبارک رمضانی بود که ما خدمت مرحوم قاضی رسیدیم و ایشان تأکید بلیغ نمودند که تا صبح، یعنی طلوع خورشید بیدار بمانیم.»

مرحوم قوچانی می‌فرمودند: «برای اینکه در بین الطلوعین خوابم نبرد گفتم به صحن مطهّر أمیرالمؤمنین علیه السّلام بیایم و در آنجا گوشه‌ای بنشینم تا خورشید طلوع کند.

به صحن مطهّر آمدم و همین‌طور در میان صحن قدم می‌زدم، ولی چون خسته بودم در گوشه‌ای نشستم و به تفکّر و تأمّل پرداختم امّا غافل از اینکه خستگی ناشی از بیداری شب مرا به خواب فرو برد. یک مرتبه از خواب بیدار شدم و دیدم خورشید طلوع کرده است و پاسی از آن گذشته است. بسیار متأسّف شدم و بر این إهمال و کوتاهی، خود را سرزنش نمودم و به خانه مراجعت کردم. هنگامی که طبق معمول خدمت مرحوم قاضی رسیدم، تا چشم ایشان به من افتاد فرمودند: "مگر نگفتم مواظب باشید که خوابتان نبرد! به واسطهٔ این غفلت از فیض بزرگی محروم گشتید."»

حال آیا می‌توان گفت: این آثار و خصوصیّات، یک سری مسائل توهّمی و تخیّلی و اعتباری است؟! و آیا نزول ملائکه در شب قدر، چنان‌که در قرآن آمده است، بر اساس تاریخ شمسی است؟!

اشراف باطنی اولیا در دخالت تاریخ قمری در تشکّل حوادث و مناسبات مذهبی

و به همین جهت و علّت است که عارف کامل و سالک واصل و عالم بالله و بأمر الله مرحوم علاّمهٔ والد ـ قدّس الله نفسه الزّکیّة ـ با توجّه به اشراف باطنی و اطّلاع شهودی و احساس وجودی ارتباط اعمال و عبادات و امور اجتماعیّه با تاریخ قمری و دخالت بی‌چون و چرای تاریخ قمری در تشکّل حوادث و قضایا و مناسبت‌های مذهبی، اقدام به تألیف رساله‌ای وزین و گرانقدر به نام رسالهٔ نوین، در میزان قرار داشتن تاریخ قمری در امور عبادی و غیره در شریعت اسلام نمودند و بر آن اصرار و ابرام داشتند.

و این نکته را فقط شخصی می‌تواند ادراک نماید و به کُنه آن برسد که قلب و ضمیر او محلّ نزول فیوضات خاصّهٔ پروردگار و انوار ربّانی شده باشد و به حقایق و اسرار و رموز عالم خلقت و کیفیّت ربط قوانین شریعت با حقایق

تکوینیّهٔ خارجیّه و عالم اعیان دسترسی پیدا کرده است. و اطّلاع بر چنین مسأله‌ای است که از آن به «فقه الله الأکبر» تعبیر می‌نمایند. و عرفای بالله را در چنین واقعه‌ای، مطالب و اسراری است ناگفته و ناشنوده.

آری باید اعتراف نمود که جامعه فقهی و علماء بزرگ و اعلام تشیّع در تنقیح مبانی اصیل اسلام باید نسبت به شناخت منظر و دیدگاه اهل معرفت اهتمامی بلیغ داشته باشند و آنان را گریز و گزیری جز پذیرش و تقبّل به قبول حسن از دیدگاه‌ها و مبانی رصین و متقن امثال علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ نمی‌باشد.[1]

بنابراین، اگر هیچ دلیلی بر کذب و ساختگی بودن این روایت از معلّی بن خنیس وجود نداشت، همین اشکال برای طرد و پوچ انگاشتن آن کفایت می‌نمود.

---

[1] در تعلیقات حقیر بر رسالهٔ اجتهاد و تقلید از مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ، ص ٦١ ـ ٦٨ و ٣٨٧ به این نکته اشاره شده است.

مراجعه به منجّمین برای تشخیص روز نوروز، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

و امّا اشکال دیگری که بر کلام صاحب جواهر وارد است اینکه ایشان می‌گویند:

مشهور و معروف در زمان ما، روز اوّل برج حمَل است و مضمون روایت نیز بر این مطلب دلالت می‌کند که می‌گوید: «امروز روزی است که خورشید طلوع کرده است و بادها وزیدن گرفته است و گل‌ها به رویش درآمده‌اند.»[1]

باید از ایشان پرسید: اوّلاً شما پس از گذشت حدود یک‌هزار و دویست سال از صدور چنین روایتی سخن می‌گویید و خود هنوز نمی‌دانید که در زمان صدور این روایت مجعول، نوروز چه روزی بوده است؛ زیرا اگر در آن زمان نوروز روز خاص و مشخّصی بود دیگر چه نیازی بود که برای تعیین آن، دست به دامان منجّمین و هَیَویّین بشوید و از این و آن برای اثبات مطلوب، شاهد و قرینه بتراشید.

مگر روز عید غدیر روز مشخّصی نبود و یا روز مبعث معلوم نبود و یا در واقعهٔ کربلا کسی تردید داشته است و یا در تولّد امام زمان علیه السّلام روز نیمهٔ شعبان کسی شبهه افکنده

---

[1] جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۳.

است؟! و همین‌طور در تمامی مناسبت‌ها که مشخّص و روشن است، مگر بعضی از اقوال شاذ و نادر که مخالف آنها می‌باشند.

چطور در طول تاریخ ائمّه علیهم السّلام جای شبهه و تردیدی در تاریخ این مناسبت‌ها وجود نداشته است، و فقط در مسألهٔ نوروز شبهه و شکّ و تردید بوده است؟

و چگونه است با این همه تأکیدات و مطالب مهم و اسراری که به قول صاحب جواهر، در این روایت وجود دارد، هیچ نام و نشانی نه پیش از امام صادق علیه السّلام و نه پس از آن حضرت، در میان ائمّهٔ ما علیهم السّلام به چشم نمی‌خورد؟! و چرا سایر ائمّه علیهم السّلام از موسی بن جعفر تا امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف سخنی از این واقعهٔ مهمّ به قول صاحب جواهر، به میان نیاورده‌اند؟! و به طور کلّی آن را به دست فراموشی سپرده‌اند؟ و آیا نعوذ بالله، ائمّهٔ

ما فکر نمی‌کردند که با این مسامحه و اهمال در تذکّر به شیعیان، آنها را از چه مواهب و برکاتی محروم ساخته‌اند و چه فیوضاتی را از آنان دریغ داشته‌اند؟!

تقیّه دانستن روایت مخالف نوروز، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

اشکال دیگر بر صاحب جواهر این است که گفته‌اند:

شاید دلیل روایت وارده از موسی بن جعفر علیهما السّلام در ردّ عید نوروز، عبارت از تقیّه باشد و حضرت به جهت تقیّه حکم بر خلاف شریعت فرموده است.[1]

این سخن از مرحوم صاحب جواهر بسیار عجیب است؛ زیرا تقیّه همیشه در مقام خوف و ترس از واکنش حکومتِ جائره مصداق پیدا می‌کند، در حالی‌که حکومت، خود مُصرّ بر برگزاری مراسم عید نوروز بوده است؛ پس حضرت از چه کسی واهمه و خوف داشته‌اند که چنین مطلبی در ردّ عید نوروز فرموده‌اند؟!

به نظر می‌رسد که به اندازهٔ کافی دلیل و شاهد بر کذب و خرافه بودن روایت معلّی بن خنیس

---

[1] همان، ص ٤٢.

گفته شده باشد، و لذا دیگر تطویل در این زمینه را مخلّ به بیان مقصود و رسیدن به مطلوب می‌دانیم، و از سخن گفتن دربارهٔ سند این روایت و ضعف در آن صرف‌نظر می‌نماییم که آن، خود موجب اطالهٔ کلام خواهد بود.

نتیجه و ماحصل اشکالات وارد بر روایت معلّی بن خنیس

پس نتیجه و ماحصل مطالب گذشته دربارهٔ روایت وارده از معلّی بن خنیس آن است که:

این روایت در هیچ کتاب معتبر از قدما وجود نداشته است و استناد آن به کتاب مصباح المتهجّد و نیز مختصر آن، کذب محض می‌باشد.

و نیز علاوه بر آن، مضمون روایت صد در صد در جهت تقابل و تضادّ با مبانی و موازین شریعت و دین مقدّس اسلام است، و از این نظر مردود و مطرود می‌باشد.

و از همهٔ اینها گذشته، محتوای آن با وقایع تاریخی و حوادث خارجی انطباق ندارد و در تناقض و تضادّ می‌باشد.

بنابراین تنها دلیلی که برخی بر اساس آن، حکم به تأیید اسلام و تأکید نسبت به عید نوروز داشته‌اند، از میان خواهد رفت.

داستان اصحاب الرّس و سنّت‌ها و آداب جاهلی ایشان

در اینجا روایتی نقل می‌شود که خصوصیّات و فضای موجود در آن زمان تا حدودی روشن می‌گردد، و اینکه چگونه اقوام ایرانی با تبعیّت از سنن و آداب جاهلی و رسوم فضای پیش از اسلام، به استمرار این سنّت اقدام نموده‌اند!

مرحوم صدوق در کتاب شریف علل الشرایع، از عیون اخبار الرّضا علیه السّلام، از شخصی به نام همدانی، از علی، از پدرش، از هَرَوی، از امام رضا علیه السّلام، از پدرانش، از امام حسین بن علی علیهم السّلام نقل می‌کند که فرمود:

سه روز قبل از ضربت خوردن أمیرالمؤمنین علیه السّلام، مردی به نام عَمرو از اشراف بنی‌تمیم خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: «ای أمیرالمؤمنین، مرا از داستان و سرگذشت اصحاب الرَّس مطّلع گردان که در چه زمانی بودند و در چه سرزمینی سکونت داشتند و پادشاه ایشان چه کسی بود؟ و آیا خداوند پیامبری به سوی ایشان فرستاد یا خیر؟ و به چه

جهت مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفتند و هلاک شدند؟ چرا که من در کتاب الهی نام ایشان را دیده‌ام، ولی از اخبار آنها چیزی دستگیرم نشده است.

در این هنگام علیّ علیه السّلام به او فرمود: «تو از داستانی سؤال نمودی که هیچ‌کس پیش از تو از من سؤال ننموده است، و پس از این نیز نقل این داستان منحصراً از ناحیه من خواهد بود، و هیچ آیه‌ای در کتاب الهی نمی‌باشد مگر اینکه من تفسیر آن را می‌دانم و حتّی اینکه در چه نقطه‌ای از زمین، در صحرا یا بر فراز کوه‌ها نازل شده است و در چه وقتی از شبانه‌روز بر رسول خدا فرود آمده است.» و در حالی‌که با دست، اشاره به سینهٔ مبارکش می‌کرد فرمود: «در اینجا علوم بسیاری انباشته شده است، ولی چه باید کرد که طالبان آن اندک‌اند و عن‌قریب است که مردم به واسطهٔ از دست دادن من پشیمان گردند.»

سپس حضرت فرمودند: «ای برادر تمیمی، داستان اصحاب رس این‌چنین است:

پرستش اصحاب الرّس درخت صنوبری را به نام شاه‌درخت

آنها قبیله‌ای بودند که درخت صنوبری را که به آن شاه‌درخت می‌گفتند عبادت می‌کردند. و این درخت را یافثِ بن نوح کنار چشمه‌ای که روشاب نام داشت پس از طوفان نوح، غرس نموده بود. و بدین جهت به آنان اصحاب رسّ می‌گفتند زیرا آنها پیامبرشان را درون چاهی انداختند. و این واقعه پس از سلیمان بن داود اتّفاق افتاد.

آنها دارای دوازده قبیله بودند که همگی آنها در کنار نهری به اسم ارس که از بلاد شرق است زندگی می‌کردند، و این نهر نیز به نام آنها نام‌گذاری شده است. و در تمام روی زمین نهری به فوران و گوارایی آن وجود نداشته است و هیچ قریه‌ای از قریه‌های ایشان آبادتر و وسیع‌تر نبوده است.

نام یکی از این قریه‌ها آبان بوده است و دیگری آذر و سوّمی دی و چهارمین بهمن و پنجم اسفندار و ششم فروردین و هفتم اردیبهشت و هشتم خرداد و نهم مرداد و دهم تیر و یازدهم مهر و دوازدهم شهریور. و بزرگترین شهر از این بلاد به اسم اسفندار بود و این همان شهری بود که پادشاه در آن سکونت می‌ورزید و

به نام ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان ـ که همان فرعون زمان حضرت ابراهیم بود ـ نامیده شده بود، و در این شهر همان چشمهٔ معروف و درخت صنوبر وجود داشت.

هر کدام از این قبایل، دانه‌ای از این درخت صنوبر را در بلدهٔ خود کاشته بودند و از این چشمه، نهری به سوی آن درخت جاری ساخته بودند و این دانه‌ها روئیده شد و به درختی بس تناور تبدیل گردید. و آنها آشامیدن و استفاده از این نهرها را بر خود حرام ساخته بودند و نه خود و نه چهارپایانشان حقّ استفاده از این نهرها را نداشتند، و هر کس که از این آب‌ها مصرف می‌نمود به قتل می‌رساندند، و چنین می‌پنداشتند که آب این نهرها مایهٔ حیات و زندگی خدایانشان می‌باشد و کسی نمی‌تواند از آنچه موجب حیات خدایانشان می‌باشد استفاده کند، و خودشان و چهارپایانشان از آب نهر رس که از نزدیک قریه‌هاشان می‌گذشت استفاده می‌کردند.

و سنّت ایشان بر این بود که در هر ماه از سال در یکی از این قریه‌ها، مراسم عید برگزار می‌کردند. و در کنار درخت صنوبر همگی اجتماع می‌کردند و بر روی درخت پارچه‌ای از حریر که منقوش به انواع تصاویر بود می‌انداختند، و گوسفندان و گاوهایی به جهت قربان برای آن درخت می‌آوردند و ذبح می‌کردند و آنها را در میان شعله‌های آتش برخاسته از هیزم، طبخ می‌نمودند، و هنگامی که دود آتش به هوا برمی‌خاست و هوا را آلوده و تار می‌نمود همگی به پای آن درخت به سجده می‌افتادند و به گریه و تضرّع مشغول می‌شدند و انتظار رضایت و خشنودی آن درخت را نسبت به خود می‌کشیدند. در این حال شیطان از راه می‌رسید و شاخه‌های آن درخت را به حرکت درمی‌آورد و از میان درخت همانند فریاد طفل خردسال فریاد برمی‌آورد که: "ای بندگان من، از شما راضی و خشنود گشتم پس آسوده باشید و دیدگان شما روشن باد."

جشن و سرور اصحاب الرّس در مقابل شاه‌درخت

در این وقت، آنها سر از سجده برمی‌داشتند و به شرب خمر و موسیقی می‌پرداختند و دستاری به دست می‌گرفتند و به شادی و پای‌کوبی، روز

و شب خویش را می‌گذراندند و سپس به خانه‌های خود بازمی‌گشتند. و به خاطر همین است که ایرانیان، ماه‌های خود را به نام‌های دوازده‌گانهٔ این شهرها نام‌گذاری کرده‌اند چون: آبان‌ماه و آذرماه و ... .

زیرا در هر ماه، مراسم عید در یکی از این شهرهای دوازده‌گانه انجام می‌پذیرفت و می‌گفتند: عید این ماه در فلان شهر و عید ماه آینده در شهر دیگر و همین‌طور ... . و هنگامی که نوبت به شهر بزرگ آنها یعنی اسفندار می‌رسید، همهٔ افراد از کوچک و بزرگ نزد درخت صنوبر اصلی و چشمهٔ معروف، گرد می‌آمدند و خیمه‌هایی از دیباج منقوش به انواع صُوَر برمی‌افراشتند، و دوازده باب برای آن به عدد دوازده قبیله آماده می‌ساختند و هر بابی مختصّ قبیله‌ای خاص بود. و خارج از این خیمه‌ها برای درخت صنوبر به سجده می‌افتادند و قربانی‌هایی به مراتب بیشتر از آنچه برای درخت منطقهٔ خودشان بود فراهم می‌نمودند. و در این هنگام ابلیس می‌آمد

و درخت صنوبر را به شدّت تکان می‌داد و از میان درخت با صدایی رسا، با آنان به سخن می‌پرداخت و وعده‌ها و بشارت‌هایی به آنان می‌داد و از آنچه در سایر قبایل شیاطین وعده می‌دادند افزون‌تر می‌نمود.

سپس آن جماعت، سر از سجده برمی‌داشتند و آن‌چنان حال فرح و نشاط بر ایشان عارض می‌گشت که تمام وقت خود را در طول دوازده روز تمام، به شرب خمر و پرداختن به لهو و لعب و موسیقی، به عدد اعیاد سایر ماه‌ها در قبایل دیگر می‌گذراندند. و آنگاه پس از دوازده روز به خانه‌های خویش بازمی‌گشتند.

کیفیّت به شهادت رساندن اصحاب الرّس پیغمبر زمان خویش را

و چون از زمانی که این قوم در کفر و شرک بالله بودند مدّتی مدید گذشت، خداوند پیغمبری از بنی‌اسرائیل را از فرزندان یهودا فرزند یعقوب، به سوی ایشان برانگیخت. و این پیامبر زمان طولانی را در میان آنها بسر برد و آنان را به عبادت خدای یگانه و معرفت به ربوبیّت دعوت نمود، ولی هیچ فایده‌ای نبخشید و مؤثّر نیفتاد. و وقتی آن پیامبر شدّت انکار و سرپیچی ایشان را در راه باطل و ضلالت مشاهده نمود و اینکه هیچ پذیرشی نسبت به نصایح و دعوت به رشد و

رستگاری در آنها پدید نیامد، و در حالی‌که زمان فرارسیدن عید بزرگ در آن قریهٔ بزرگ رسیده بود، به خداوند عرضه داشت: "ای پروردگار من! بندگان تو راهِ انکار و تکذیب را در پیش گرفته‌اند و کفر به تو را پیشهٔ خود ساخته‌اند و به‌جای پرستش تو، به پرستش و عبودیّت درختی که نه نفعی به حال ایشان دارد و نه ضرری متوجّه آنها می‌نماید، پرداخته‌اند. حال که چنین است تو قدرت و قهّاریّت خویش را به آنان بنما و این درختان را به تمامی، خشک فرما تا سلطنت و عظمت تو را به خوبی مشاهده کنند."

مردم ناگهان مشاهده کردند که تمامی درختان آنها خشک و مانند چوب شدند و دیگر اثری از طراوت و حیات در آنها دیده نمی‌شود. پس، از این حالت به وحشت افتادند و سخت درمانده گشتند و به دو دسته تقسیم شدند، گروه اوّل می‌گفتند: "این مرد که مدّعی رسالت از جانب خدای

خویش و پروردگار آسمان‌ها و زمین به سوی شما است، خدایان ما را سحر و جادو کرده است تا اینکه شما را از عبادت خدایانتان به عبادت خدای خود بازگرداند"، و گروه دوّم می‌گفتند: "نه، مطلب این‌چنین نیست بلکه خدایان ما غضب کرده‌اند و روی از ما برگردانده‌اند، وقتی که دیدند این مرد آنها را هیچ می‌انگارد و ارزشی برایشان قائل نمی‌شود و ما را به عبادت غیر این خدایان فرا می‌خواند، و به همین جهت حسن و زیبایی خود را پنهان ساختند تا اینکه شما بر او غضب کنید و او را از میان بردارید و بر او غلبه نمایید." پس جملگی بر قتل او هم‌دست و هم‌داستان شدند.

ابتدا لوله‌هایی از سرب آماده کردند و آنها را درون چشمه، روی هم قرار دادند و آب داخل آن را خالی کردند، سپس چاهی با دهانهٔ تنگ در قعر آن حفر کردند و پیامبر خدا را درون آن چاه انداختند و سنگی بر دهانهٔ آن گذاردند، سپس لوله‌ها را از درون چشمه بیرون کشیدند، و پیامبر خدا به واسطهٔ سرایت آب به درون چاه غرق گردید و از دنیا رحلت کرد. آنگاه گفتند: "حال، این درخت بزرگ از ما راضی و خشنود خواهد شد و از اینکه مشاهده می‌کند ما شخصی را که از او مذمّت می‌نمود و از عبادت او منع می‌کرد این‌چنین به سزای اعمالش رساندیم و آن را زیر

درخت دفن نمودیم، از این عمل تشفّی می‌یابد و نور و طراوتش را دوباره به ما بازمی‌گرداند.“

و این در حالی بود که آنان در تمام طول روز صدای نالهٔ این پیامبر را می‌شنیدند که به خداوند عرضه می‌داشت: ”ای سیّد و مولای من، تو خود شاهد این وضع و حال من می‌باشی و ضیق مکان و شدّت گرفتاریم را مشاهده می‌کنی، پس بر ضعف جسم و قوایم رحم کن و درماندگیم را بنگر و روح مرا به سوی خود قبض نما و خواست مرا به تأخیر مینداز.“ و همین‌طور این پیامبر مناجات می‌کرد تا اینکه روح از بدنش مفارقت نمود.

نزول عذاب بر اصحاب الرّس به جهت شهید نمودن پیغمبر خود

در این هنگام خدای متعال به جبرائیل خطاب نمود: ”ای جبرئیل! آیا این بندگان من چنین پنداشته‌اند که از بردباری و مکر من در امان می‌مانند در

حالی‌که غیر مرا پرستش کرده‌اند و پیامبر مرا به قتل رسانده‌اند؟! آنان نمی‌دانند که نمی‌توانند از غضب من در امان باشند یا از سلطنت من خارج گردند، در حالی‌که من از کسی که عصیان کند و از عقابم نهراسد انتقام خواهم گرفت. و من به عزّت و جلالم سوگند یاد کرده‌ام که آنان را مایهٔ عبرت همگان قرار دهم.“

پس در حالی‌که مشغول مراسم عید و گذراندن اوقات خوش بودند، خداوند بادی به شدّت سرخ و سهمگین و بنیان‌کن بر آنها مسلّط گردانید که عقل و هوش از آنان بربود و با یکدیگر برخورد کرده، کوبیده می‌شدند. و زمین نیز در زیر پای آنان مانند کبریت گداخته درآمد و ابری سیاه بر فراز سر آنان نمایان گشت و مانند سقفی آتشین تمامی آنان را در برگرفت و تمامی بدن‌ها و اجسام آنان را مانند سرب گداخته در درون آتش مذاب نمود.

پس به خدا پناه می‌بریم از غضب او و نزول هلاکت و سخط او، و هیچ اتّکا و قوّتی نیست مگر به خدای علیّ و عظیم.»[1]

پیروی مردم ایران از اصحاب الرّس در

---

[1] علل الشرایع، ج ۱، ص ٤٠؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۰۵.

برگزاری جشن نوروز

در این روایت امام علیه السّلام می‌فرماید: «مردم ایران اسامی ماه‌های خود را بر طبق همان اسامی شهرهای اصحاب الرّس قرار داده‌اند» و ما مشاهده می‌کنیم که در اوّل فصل بهار دوازده روز را به جشن و پای‌کوبی و عید می‌گذرانند و روز سیزدهم را به عنوان اخراج نحوست، از منزل و کاشانهٔ خود به بیرون و صحرا می‌روند، آیا چنین مراسم و حوادثی جز پیروی و متابعت از آیین و رسم باطل و انحرافی نیاکان و گذشتگان، چیز دیگری می‌باشد؟!

فصل چهارم : نقد و بررسی مؤیّدات و شواهد دیگر نوروز

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

حال در اینجا می‌پردازیم به ادلّه و شواهد و مؤیّدات دیگری که بعضی برای اثبات این روز به عنوان عید، ذکر کرده‌اند، و میزان صحّت و سقم آنها را با موازین و مبانی شرع، مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهیم.

حکم به تسامح در ادلّهٔ سنن با استناد به روایات «من بلغ»، و نقد آن

تمسّک به مسألهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن و روایات «من بلغ» جهت اثبات نوروز، و ردّ آن

از جملهٔ این مطالب، مسألهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن است. و در این باب روایت مشهوری است که می‌فرماید:

مَن بلَغه شَیءٌ مِن الثّوابِ علیٰ شَیءٍ مِن الخَیرِ فعمِله، کانَ له أجرُ ذلك، و إن کان رسولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم لَم یقُله.[1]

«اگر به شخصی خبر و حدیثی برسد که دلالت بر ترتّب ثواب بر انجام عمل خیری کند و آن

---

[1] ثواب الأعمال، ص ۱۳۲؛ وسائل الشّیعة، ج ۱، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۶.

شخص بدان عمل خیر اقدام نماید، خداوند اجر آن عمل خیر را به او خواهد داد اگرچه رسول خدا نفرموده باشد.»

در این روایت ـ چنانچه ملاحظه می‌شود ـ آمده است: کسی که بر ترتّب ثواب و پاداش بر انجام عملی مطّلع گردید و به جهت تحصیل رضای پروردگار به انجام آن عمل مبادرت ورزید، خداوند عمل او را بی‌پاداش نخواهد گذارد و به آن ثواب که مدّ نظر او است خواهد رسید، گرچه در واقع چنین قضیّه‌ای صحّت نداشته باشد.

برای توضیح و بحث در این روایت که به صُور مختلف در اتقان و ضعف، وارد شده است مناسب است سخن مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ را در جلد پانزده امام شناسی (در نقد کلام مرحوم آیة الله سیّد محسن امین عاملی که در قرائت ادعیه‌ای که سند آنها ضعیف می‌باشد، تمسّک به قاعدهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن کرده است) بیاوریم:

در اینجا مرحوم امین می‌خواهد استناد کند در جواز قرائت ادعیهٔ ضعیفة السّند، به قاعدهٔ تسامح در مستحبّات؛ و در این استناد اشکال است. توضیح آنکه در وسائل الشّیعه، مجموعاً ۹ روایت نقل می‌نماید در این باب.

اوّل آنها این روایت است که:

«من بلَغه شیءٌ من الثّواب علی شیءٍ من الخیر فعمِل به، کان له أجر ذلك، و إن کان رسولُ اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم لم یقُله» ـ الحدیث.

علمای أعلام بدین روایات عمل نموده‌اند؛ زیرا که اصل صدور آنها از معصوم مسلّم می‌باشد، بعضی از آنها صحیحه و بعضی موثّقه و بعضی ضعیفه هستند. و چون صدورشان قطعی است ما در آن تردید و شک نداریم، ولی اشکال در دلالت آنها می‌باشد که چقدر توسعه دارد و دایرهٔ شمول آنها چقدر گسترش دارد؟ آیا فرا می‌گیرد هر عمل مستحبّی را که راوی ضعیف و مجهول الحال و خارج از وثوق و اعتماد روایت کرده

باشد، گرچه یزید بن معاویه باشد و ما را با جعل روایتی بر اساس تسامح در ادلّهٔ سنن به مقاصد و منویّات خود سوق دهد و این روایت موجب بدعت‌ها گردد و آیین و سنّت اسلام را واژگون نماید؟! همان‌طور که امروزه دیده می‌شود با نقل روایت ضعیف از معلّی بن خنیس عید نوروز را رسمیّت داده‌اند و غسل و دعا را در آن مستحب پنداشته‌اند، و به قدری این تسامح قوّت گرفته است تا ستون‌های عظیم سنّت‌های محقَّقه را فرو کوفته و منهدم نموده است. و یا اینکه اصولاً مصبّ این روایات و دلالت آنها و شمول آنها جای دگری است.

انقیاد، هم‌درجهٔ اطاعت است، همان‌طور که تجرّی همانند معصیت می‌باشد

مفاد این روایات مفاد بحثی است اصولی که: انقیاد هم‌درجهٔ اطاعت است، همان‌طور که تجرّی هم‌وزن معصیت می‌باشد.

بنابراین اگر از روی حجّت‌های شرعیّه، ثواب بر عملی به کسی رسید و او هم طبق آن عمل کرد ولی در حقیقت خلاف آن معلوم شد، اجر و پاداش عامل به آن محفوظ می‌باشد و خداوند او را بی‌بهره نمی‌گذارد.

در عباراتِ روایت، کلمهٔ «من بلَغه» وارد است و بلوغ در جایی صدق می‌کند که مانند وصول خارجی، در عالم اعتبارْ وصول تعبّدی صورت گیرد و حجّت به عمل آورده شود، مانند لفظ بلوغ در آیهٔ کریمهٔ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾[1] و مانند آیهٔ شریفهٔ: ﴿هَٰذَا بَلَٰغٞ لِّلنَّاسِ﴾؛[2] و فقط شامل مواردی می‌شود که از جهت اعتبار، مطلب تمام باشد ولی اتّفاقاً در سند سهوی رخ داده است که طبق واقع در نیامده است. بنابراین اصولاً ادلّهٔ تسامح، شامل روایات مرسله و مقطوعه و ضعیفة السّند نمی‌گردد، و بالأخص در ادعیه که مهم‌ترین ارکان ربط مخلوق با خالق می‌باشد.

مطلب در اینجا گسترش دارد و إن‌شاءالله تعالی تفصیل آن را در کتاب النّیروز بِدعَةٌ و ضَلالةٌ[3]

---

[1] سوره المائدة (٥) آیه ٦٧.

[2] سوره إبراهیم (١٤) آیه ٥٢.

[3] همان‌طور که در مقدّمهٔ کتاب بدان اشاره شد، مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ قصد داشتند کتابی دربارهٔ نوروز با این عنوان که ترجمهٔ آن این است:

خواهید یافت؛ بحول الله و قوّته و لا حولَ و لا قوّةَ إلاّ بالله العلیّ العظیم.[1]

کلام مرحوم مامقانی در ممنوعیّتِ انتساب اخبار به ائمّه علیهم السّلام بدون طریق معتبر

نظیر این مطلب از مرحوم مامقانی ـ رحمة الله علیه ـ نقل شده است که فرموده است:

نسبت دادن خبری به معصوم علیه السّلام بدون طریق معتبر و ورود اذن و

«نوروز آیینی است بدعت‌آمیز و دارای انحراف و گمراهی و تباهی»، به رشتهٔ تحریر درآورند ولی اجل مجال نداد؛ و حقیر از آنجا که اهمّیت موضوع را فی حدّ نفسه و نیز در نزد ایشان به وضوح احساس می‌کردم، به این نوشتار اقدام نمودم.

[1] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۲، تعلیقهٔ ۲.

رخصت بر مسامحه در ادلّهٔ سنن، از پیامبر مختار یا ائمّهٔ اطهار ممنوع است؛ و اخباری که قائلان به قاعدهٔ تسامح، به آنها استدلال می‌کنند از افادهٔ مطلوب قاصر است، گرچه بیشتر علما در استدلال به آن توافق کرده‌اند، امّا در موقع تأمّل و تحقیق معلوم می‌شود که در فهم آن اشتباه کرده‌اند.[1]

تسامح در ادلّهٔ سنن یعنی بی‌اعتبار کردن کلام معصوم علیه السّلام

و امّا حقیر گوید: علّت پذیرش روایات ضعیف و عدم فهم صحیح از قاعدهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن، سهل‌انگاری و عدم وجود حسّاسیّت نسبت به معارف دینی و ساده‌انگاری مبانی و قواعد شریعت است که انسان را به این سو می‌کشاند و سوق می‌دهد.

اگر فردی نسبت به دین و شئون زمامداران دینی و اولیای حقّ، غیرت و حسّاسیّت داشته باشد، نه به خود و نه به دیگران چنین اجازه‌ای نمی‌دهد که هر روایت و حدیثی گرچه مشحون از مهملات و ناشایستی‌ها باشد، به امام معصوم علیه السّلام نسبت دهد و با سهل‌انگاری از کنار

---

[1] مقباس الهدایة فی علم الدّرایة، ج ۱، ص ۱۹۶.

آن بگذرد.

اگر مقدار اندکی از غیرتی را که ما نسبت به خویشان و نزدیکان خود داریم نسبت به پیشوایان و اولیای دین داشته باشیم، دیگر نمی‌گوییم با وجود خزعبلات و ترّهاتی که در بسیاری از این روایات ضعیف و مجهول وجود دارد آن را به امام علیه السّلام منتسب نماییم و به مقتضای قاعدهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن بگوییم که معصوم چنین گفته است و چنان فرموده است، بدون اینکه ملاحظه‌ای در جهات منفی و احتیاط در حکم و قضاوت و تبعات آن داشته باشیم.

تسامح در ادلّهٔ سنن یعنی بی‌اعتبار کردن کلام معصوم علیه السّلام و از بین بردن شئون امامت و شخصیّت ولایت، و او را تا حدّ شئون افراد عادی پایین آوردن، و کلام وحی را با انگیزه‌های حیوانی و شهوات نفسانی آمیختن، و فاصلهٔ بین عالم غیب و عالم دنیا را برداشتن، و غیب را هم‌طراز با عالم شهوات و نفسانیّات و اوهام دانستن.

اگر یک فرد عالم در مقابل ایراد و اشکال یک فرد مسیحی که می‌گوید: شما به چه حجّت و دلیل منطقی به مطلبی که از جهات اعتبار عرفی و سیرهٔ عقلاء مردود شمرده می‌شود عمل می‌نمایید، قرار بگیرد چه پاسخی می‌تواند بدهد؟ خصوصاً اینکه آن مطلب از امور خطیره و قابل توجّه در آثار دینی ما باشد، مانند ادعیه و زیارات که از امور بسیار عظیم و خطیر است.

مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در این‌باره در کتاب ولایت فقیه در حکومت اسلام در نقد کسانی که کتاب مصباح الشّریعه را به عنوان تسامح در ادلّهٔ سنن مدّ نظر قرار داده‌اند و در واقع آن را از درجهٔ اعتبار ساقط نموده‌اند، چنین گویند:

در اینجا باید عرض کرد: خیلی جای تأسّف و تأثّر است که با تمسّک به احادیث تسامح در ادلّهٔ سنن، کتاب را از درجهٔ اعتبار ساقط نموده، مطالب عظیم و عمیق عرفانی و اخلاقی را، که بر فقه و اعمال جوارح حکومت دارد و سازندهٔ عقاید و ایمان و سرّ و ولایت انسان است، از فقه ظاهری پایین‌تر و کمتر بشماریم و حکم آن را حکم مستحبّات عادی و اعمال عادی بدانیم و بگوییم: چون راجع به اخلاقیّات است و اخلاقیّات هم خیلی مهم نیست، لذا از این جهت

عمل کردن به مضمون آن کتاب اشکالی ندارد!

در حالی‌که این حساب، حساب امور متعارفهٔ شخصی و اخلاقیّات عادی نیست، بلکه رموز و اسرار عرفانی است، این سرّ و حقیقت و هویّتِ عروج انسان به مقام تقرّب و بیان بواطن و حقایق قرآن است. ما چگونه می‌توانیم جواز عمل به آنها را با تسامح در ادلّهٔ سنن ثابت کنیم؟!

هر جایی که دیدید می‌گویند: از باب تسامح در ادلّه، یعنی آن را به کناری بیندازید و اعتبار ندهید، این است معنی آن!

این محمل و این‌گونه حمل به جهت آن است که: اخباری که در این کتاب آمده است دارای معانی بلند و عمیقی است که انسان به حقیقت آن معانی نرسیده است، آن‌وقت چون نمی‌تواند خودش را در آن سطح بیاورد و وجود خود را با آن معانی دقیق و ظریف تطبیق بدهد، لذا می‌گوید از امام نیست و آن را انکار می‌کند، و خلاصه خودش را راحت می‌نماید. این کار،

کار صحیحی نیست و این طریقه در واقع نه تنها اسقاط این روایات، بلکه به طور کلّی اسقاط تمام معارف و دقایق و لطایفی است که از سطح افکار عادیّهٔ مردم بالاتر و در روایات به کار برده شده است.[1]

در اینجا مشاهده می‌کنیم که معنا و مفهوم تسامح در ادلّه یعنی آن را از درجهٔ اعتبار ساقط کردن و از جهت ترتّب اثر وقعی ننهادن.

بی‌اصل و اساس بودن قاعدهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن

بنابراین قاعدهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن که نزد بسیاری از اهل علم مورد عمل و تأیید است، در واقع هیچ اصل و اساسی ندارد؛ و عمل بدان در موارد ضعیف و نادرست، عملی است خطا و ناصواب که تبعات و آثار سوءِ همان عملی را دارد که انسان از روی عمد و انکار، به مسأله‌ای ناصواب ملتزم و متعهّد گردد.

مورد و جایگاه استدلال به روایات «من بلغ»

و چنانچه مرحوم والد و نیز مرحوم مامقانی

---

[1] ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۹.

فرموده‌اند: مضمون و مفهوم احادیثِ من بلغ، همان احادیثی است که از جهت سند و متن با موازین و اصول محاوره و سیرهٔ عقلائیّه در پذیرش اخبار و آثار دیگران، منطبق باشد و واجد شرایط وثاقت و قبول باشد و تردید و شبهه‌ای در انتساب آن به معصوم علیه السّلام وجود نداشته باشد، که در این صورت است که مضمون این احادیث ـ که همان بلوغ و بلاغ است ـ متحقّق می‌شود و بالنّتیجه شرایط قبول و التزام به آن مهیّا می‌گردد و می‌توان نسبت به آن اقدام نمود و ترتیب اثر داد.

حال اگر در چنین شرایطی به جهتی از جهات، مثلاً اشتباه راوی در نقل صحیح برخی از کلمات، انسان به آنچه عمل می‌کند غیر از آن چیزی باشد که از معصوم علیه السّلام وارد شده باشد، خداوند عمل آن فرد را ضایع و باطل نمی‌گرداند و اجری را که بر آن عمل در صورت صحّت و واقعیّت مترتّب بود، بر عمل آن فرد مترتّب می‌نماید. این است معنا و مفهوم احادیث من بلغ، نه آنچه در ألسنه و أفواه معروف و مشهور شده است.

نقد استدلال به روایات «من بلغ» برای اثبات نوروز

ولی با ملاحظهٔ مطالب گذشته متوجّه می‌شویم که: استدلال بر این روایت در مسألهٔ عید نوروز وجهی ندارد؛ زیرا:

اوّلاً: مورد این روایت جایی است که دلیل برای رساندن مفاد و مضمون خویش تامّ باشد یا اینکه حدّاقل موجب وثوق و اطمینان و قابلیّت ترتیب اثر بدان را داشته باشد، و در این حالت است که مکلّف در مواجههٔ با این دلیل، احساس رضایت الهی و خشنودی پروردگار را می‌نماید. و این مسأله در مواردی است که انسان یا خود به وثاقت و قابلیّت دلیل می‌رسد و یا اینکه به واسطهٔ نقل برخی از بزرگان و افرادی که مورد وثوق او می‌باشند و از کلام آنها اطمینان خاطر حاصل می‌گردد، مسأله‌ای را برای انسان بازگو نمایند، و یا در نوشته‌ای این مطلب را درج کنند، و انسان با توجّه به حصول اطمینان در کلام آنها دیگر نیازی به تفحّص و پیگیری از سند و مدرک آنها نمی‌بیند و قضیّهٔ صحّت و سقم دلیل را بر عهدهٔ خود آنها می‌گذارد و از اینکه شخصیّتی این‌چنین، مسأله‌ای را در کتاب و یا

سخنش نقل نموده است قضیّه را تمام شده به حساب می‌آورد، تو گویی که کلام او را مانند کلام خود فرض نموده است و تحقیق او را چون فحص و تحقیق خود انگاشته است و به همان نتیجه و مطلوبی رسیده است که آن شخص مورد وثوق ذکر کرده است؛ زیرا در غیر این صورت، وصف و عنوان بلاغ محقّق نشده است، چنان‌که گذشت.[1]

عدم وثاقت احادیث به صرف درج آنها در بحار الأنوار

بنابراین صرف درج این روایت در کتاب بحار الأنوار با توجّه به این موضوع که ایشان (مرحوم مجلسی، رحمة الله علیه) در مقام درج اخبار موثّق نبوده‌اند بلکه مقصود و منظور ایشان گردآوری جمیع روایات و آثار باقی‌مانده از اهل بیت علیهم السّلام است، چه صحیح و چه سقیم، دیگر نمی‌تواند برای مجتهد و حتّی عامی و مقلّد، دستاویزی جهت عمل و ترتیب اثر گردد؛ بلکه صرفاً باید به مطالب و مندرجات

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر بر مبانی حضرت علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ که احادیث «من بلغ» مشرِّع حکم نیست و تمسّک به آن برای اثبات نوروز خطا است، رجوع شود به امام شناسی، ج ٦، ص ٢١٥.

این اثر شریف به عنوان طریق و ارائهٔ وسیله و واسطهٔ مطلوب نگریست و مجتهد خود باید به دنبال فحص از دلیل و مستند معتبر برود. چنان‌که هیچ فقیهی پس از مرحوم مجلسی به صرف وجود روایتی در بحار، به آن فتوا نداده است و آن را از حیث حیازت شرایط استنباط کافی ندانسته است.

خبط و غلط فقها در استناد به روایت معلّیٰ برای تحصیل رضای خداوند

البتّه در اینکه خود مرحوم مجلسی در مواجهه با این روایت دچار خبط و استنباط غلط شده‌اند شکّی نیست، چنان‌که بسیاری از بزرگان و فقها نیز بدان مبتلا گردیده‌اند.

ثانیاً: مفاد روایت این است که انسان در اثر اطّلاع بر مسأله و حکمی که احساس می‌کند عمل بدان موجب خشنودی پروردگار خواهد شد بدان عمل نماید، خداوند پاداش او را خواهد داد. حال از افرادی که به این روایت بر استحباب برگزاری عید نوروز و اعمال عبادی آن پای می‌فشارند، سؤال می‌کنیم: آیا به اعتقاد و نظر شما ممکن است فردی با توجّه به روایت وارده از موسی بن جعفر علیهما السّلام در ردّ عید نوروز، دیگر احساسی برای

تحصیل رضایت و خشنودی الهی در قلب و وجدان خویش داشته باشد؟!

مگر ممکن است شخصی به مبانی و موازین شرع مطّلع باشد و از کراهت و طرد سنن جاهلیّت و آداب شرک و کفر و عدم امضای شارع آگاه باشد، باز نسبت به برگزاری چنین عید و مراسمی رضا و رغبت الهی را احساس نماید؟!

و مگر می‌شود کسی به خبر و روایت وارده از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمودند: «به‌جای نوروز و مهرجان، من دو عید فطر و اضحیٰ را جایگزین می‌نمایم»[1] اطّلاع یابد باز در این حال، رضای پروردگار را در چنین عیدی مشاهده نماید؟

و مگر امکان دارد شخصی عدم اعتنای زمام‌داران خویش را در طول قریب سه قرن، نسبت به این مسأله بنگرد و باز احساس رضایت

---

[1] مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ١٥٣: «القطب الراوندی فی لبّ اللباب، عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قال: "إنّ الله أبدَلَکم بیومَین، یومَین بیوم النّیروز و المهرجان، الفطرَ و الأضحیٰ."»

الهی را در این قضیّه داشته باشد؟![1]

استناد به تنقیح ملاک در کراهت و ناخرسندی خداوند از نوروز

ثالثاً: به تنقیح ملاک و مناط، هم‌چنان‌که رضا و خشنودی پروردگار می‌تواند سبب اقدام بر فعل و عملی گردد، کراهت و ناخرسندی الهی نیز می‌تواند موجب پرهیز و دوری گزیدن از کاری شود؛ پس این روایت، هم ناظر بر انجام امر مطلوب شارع، و هم ناظر بر ترک فعل مکروه الهی خواهد بود و صرفاً دلالت بر انجام امور مستحبّه ندارد.

حال با توجّه به روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام و نیز روایت وارده از رسول خدا و نیز روایت منسوب به أمیرالمؤمنین علیه السّلام، جای شک و شبهه‌ای نمی‌ماند که اقدام بر چنین امری موجب ناخرسندی و سخط پروردگار و زعمای دین و شریعت خواهد بود؛ پس چگونه است که در این مسأله به روایت معلّی بن خنیس مبنی بر برگزاری جشن و سرور

---

[1] تشابه این مسأله با قضیّهٔ برگزاری مجلس اربعین برای اموات، چقدر نزدیک است. می‌گویند: چه اشکالی دارد که انسان صرفاً جهت طلب مغفرت و ترحیم، اقدام به برگزاری چنین مجلسی بنماید؟! که در پاسخ باید گفت: چرا ائمّهٔ ما در طول سه قرن، برای طلب مغفرت اموات خویش به انعقاد چنین مجلسی اقدام ننمودند؟!

و انجام عبادات مخصوصه عمل می‌شود، ولی به روایات مخالف که قطعاً صریح‌تر و رساتر از آن در ایفای به مقصود و منظور خواهند بود ترتیب اثری داده نمی‌شود؟

ترجیح جانب کراهت بر استحباب در مواقع تعارض

رابعاً: در تعارض بین استحباب یک امر و کراهت آن چیز، در نظر شارع قطعاً جانب کراهت اولیٰ و ارجح است ـ چنانچه در موضع خود در اصول ذکر شده است ـ تا چه رسد به شبههٔ حرمت و نهی اکید از ناحیهٔ شارع، چنانچه در روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام مذکور است، و در این صورت مجتهد قطعاً باید جانب احتیاط را

در پیش گیرد و اجازهٔ انجام چنین امری را به مقلّدین خویش ندهد.

بنابراین تمسّک به تسامح در ادلّهٔ سنن و روایات من بلغ، نمی‌تواند در این مورد وجهی داشته باشد و فقیه نباید بدان ملتزم شود، و اگر قرار باشد که به آن ترتیب اثر داده شود قطعاً جانب پرهیز از برگزاری عید نوروز ترجیح خواهد داشت.

تمسّک به مسألهٔ معاشرت و صلهٔ رحم در تأیید نوروز، و ردّ آن

یکی از مؤیّدات بر جواز برگزاری مجالس عید نوروز، چه از نظر عرفی و چه از ناحیهٔ شرعی، مسألهٔ معاشرت و صلهٔ رحم و دید و بازدید است که در شرع مقدّس نیز بسیار بدان تأکید شده است، و امری است ممدوح و قابل پذیرش به عنوان یک سنّت و روش.

اهمّیت بسیار صلهٔ رحم و حسن معاشرت، در تعالیم دینی

مسألهٔ صلهٔ رحم و معاشرت با دوستان و اطّلاع از احوال خویشان و بستگان، امری است بسیار پسندیده و شایسته که نیازی به شرح و بیان آن از ناحیهٔ شرع نمی‌باشد، و برای اهمّیت این موضوع، توصیهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام در آخرین وصیّت‌نامهٔ خویش ساعاتی پیش از

ارتحال به سرای آخرت، در این‌باره کفایت می‌کند که فرمود:

أُوصِيكما و جميعَ وُلدی و أهلی و مَن بلَغه كتابی بتَقوی اللهِ و نَظمِ أمرِكُم و صَلاحِ ذاتِ بَينِكُم؛ فَإنِّ سَمِعتُ جَدَّكُما صلّی اللّه عليه و آله و سلّم يَقول: «صَلاحُ ذاتِ البَينِ أفضَلُ مِن عامَّةِ الصَّلاةِ و الصِّيامِ.»

اللهَ اللهَ فی الأيتامِ، فلا تُغِبّوا أفواهَهُم و لا يَضيعُوا بِحَضرَتِكُم؛ و اللهَ اللهَ فی جيرانِكُم فَإنّهُم وَصِيَّةُ نَبِيِّكُم ما زالَ يُوصی بِهِم حتّی ظَنَنّا أنّه سَيُوَرِّثُهُم ... .

و عَلَيكُم بِالتَّواصُلِ و التَّباذُلِ، و إيّاكُم و التَّدابُرَ و التَّقاطُعَ.[1]

«به شما دو نفر (امام حسن و امام حسین علیهما السّلام) و جمیع فرزندانم و خویشانم و هر کسی که این نوشته به دست او برسد وصیّت می‌کنم به تقوا و اطاعت از رضای پروردگار، و اینکه در امور خویش نظم و انسجام ببخشید، و به اصلاح روابط و رفع کدورت و نقار در بین خود بپردازید،

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۷۶.

چنان‌که خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود: "رفع کدورت و خصومت از میان خویشاوند، از کلّیهٔ نماز و روزه‌ها نزد خداوند برتر و بالاتر است."

خدا را در نظر آورید نسبت به رسیدگی به امور ایتام و اطعام آنان؛ این‌چنین نباشد که روزی به سراغشان روید و دیگرروز از آنان غفلت ورزید، در حالی‌که میان شما زندگی می‌کنند از امورشان غافل و آنان را به دست نسیان و فراموشی بسپارید.

خدا را در نظر آورید دربارهٔ همسایگان؛ زیرا وصیّت پیامبر شما این‌چنین بوده است، پیامبر آن‌قدر به آنان سفارش می‌نمود که ما گمان کردیم می‌خواهد آنان را وارث یکدیگر قرار دهد... .

و بر شما باد به دوام ارتباط و پیوند (با خویشان و دوستان و افراد اجتماع) و هدیه دادن به یکدیگر و تحفه برای همدیگر بردن. و زنهار از دوری گزیدن و پشت کردن و قطع رحم و ارتباط نمودن.»

در اینجا ملاحظه می‌شود که در آخرین دقایق حیات، آن حضرت چگونه به صلهٔ رحم و ارتباط با خویشان و دوستان و رسیدگی به امور ایتام و سرکشی از احوال همسایگان توصیه و تأکید نموده است؛ رسیدگی به امور همسایگان و

ارتباط با آنها را در حدّی ذکر فرموده است که تصوّر می‌رفته همسایه از همسایه ارث خواهد برد.

و نیز در وصیّت‌نامهٔ خود به امام حسن علیه السّلام در حاضرین می‌فرمایند:

و لا یَکُونَنَّ أخوكَ أقوَی عَلیٰ مُقاطَعَتِك مِنكَ عَلیٰ صِلَتِهِ، و لا یَکونَنَّ عَلیٰ الإساءَةِ أقویٰ مِنكَ عَلیٰ الإحسان.[1]

«و هیچ‌گاه برادر (ایمانی) تو در قطع رفاقت و ارتباط، بر تو در ایجاد نزدیکی و صداقت و ربط، پیشی نگیرد و بر تو غالب نشود؛ و نیز بر انجام امور ناشایست و نامناسب، بر تو در احسان و نیکی به او تفوّق و برتری نیابد.»[2]

و در آیهٔ قرآن می‌بینیم که فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ﴾.[3]

«و آن کسانی که ربط و نزدیکی ایجاد می‌کنند در آن مورد و جایی که خداوند امر کرده است به ارتباط و وصل و پیوند، و از خدای خود در خشیت بسر می‌برند و از عذاب ناگوار در بیم و هراس می‌باشند.»

---

[1] همان، ص ۵۱.

[2] این وصیّت‌نامه با ترجمه و توضیح مختصری از این قلم به نام: حیات جاوید، منتشر شده است.

[3] سوره الرّعد (۱۳) آیه ۲۱.

کثرت روایات وارده از حضرات معصومین دربارهٔ ارتباط با خویشان و دوستان

روایات و آثار وارده از حضرات معصومین علیهم السّلام دربارهٔ ارتباط با خویشاوندان و دوستان و مؤمنین حتّی در مورد معاشرت با سایر فرق و مذاهب، در صورت عدم وجود مانع و احتمال سوء استفاده، آن‌قدر بسیار است که در هیچ‌یک از ادیان الهی به این مقدار نیامده است.

و نیز روایات بسیار دربارهٔ رفع مکروه از سیمای درمانده و گرفتار و قضای حوایج مؤمنین و ایجاد سرور و بهجت در قلب اشخاص، الی ماشاءالله در کتب و منابع شیعی موجود می‌باشد.[1]

و شکّی نیست که در اسلام از هر فرصت و موقعیّتی برای ایجاد این سنّت و روش پسندیده، استقبال شده است و می‌شود.

در قضای حاجت مؤمن، چنان تأکیدی وارد است که امام صادق علیه السّلام در هنگام طواف، به یکی از اصحاب می‌فرمایند:

چرا طواف خود را نمی‌شکنی و برای قضای حاجت مؤمن که از تو تقاضا کرده است اقدام نمی‌کنی؟[2]

---

[1] رسالهٔ مودّت، ص ٤٩ ـ ٥٤، تعلیقه.

[2] تهذیب الأحکام، ج ٥، ص ١٢٠.

بزرگان از اهل معرفت نیز آن‌قدر که بر این نکته در توصیه‌های سلوکی و اخلاقی خویش تأکید ورزیده‌اند، بر دیگر نکته‌ای به این مقدار اصرار نکرده‌اند.

تأثیر اکید قضای حاجت مؤمن و ایجاد مسرّت در قلب او برای صعود به مراتب کمال

مرحوم علاّمهٔ والد ـ قدّس سرّه ـ از استاد اخلاق و سلوکی خود، مرحوم آیة الله انصاری ـ رضوان الله علیهما ـ نقل می کردند که:

روزی از ایشان پرسیدم: برای تسریع در سیر إلی الله و صعود به مراتب کمال و تقرّب به حریم اُنس إله، چه عمل و رفتاری از همهٔ امور و اعمال مناسب‌تر و کارسازتر است؟

مرحوم انصاری فرمودند: «پس از انجام واجبات و ترک محرّمات، هیچ عملی برای این مقصود، از قضای حاجت مؤمن و ایجاد مسرّت و ابتهاج در قلب مؤمن، نیکوتر و مؤثّرتر نمی‌باشد.»[1]

تمام این مسائل و مطالبی که دربارهٔ لزوم معاشرت و ایجاد ارتباط و حسن رفتار با ارحام و دوستان و غیره و رفع گرفتاری از آنان و رسیدگی به امور فقرا و ایتام و نیازمندان گفته شد، همه و همه به جای خود صحیح و راست و متقن می‌باشد، چه از نظر عرف و چه از ناحیهٔ شرع و عقل.

توجّه به تمام جهات و مصالح، جهت حکم به حُسن و مقبولیّت یک امر نزد شارع

ولی سخن اینجاست که آیا حُسن و مقبولیّت یک موضوع در نزد مردم و شرع می‌تواند دلیل بر مقبولیّت آن در همه جا و همهٔ موارد باشد؟ یا اینکه صرف نظر از خود آن فعل و روش باید به سایر جهات و مصالح و مفاسد آن در

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۲۸ و ۳۹۵.

مناسبت‌های مختلف توجّه نمود؟

اینکه صلهٔ رحم و دیدار با خویشان و ارحام امری است پسندیده، دلیل نمی‌شود که انسان ساعت یازده و دوازده شب سرزده به خانهٔ آنها برود و دو سه ساعت را به گفت و شنید و مزاح و غیره بگذراند و خواب و آسایش و برنامهٔ زندگی آنان را مختلّ و درهم سازد.

و یا اگر گفته شود که احوال‌پرسی و گفت و شنید با تلفن، نیمی از ملاقات حضوری است و چه نیکو است که انسان با تماس تلفنی موجب انبساط خاطری شود، توجیه‌پذیر نخواهد بود که در ساعات استراحت ـ بعدازظهر و اواخر شب ـ به فکر ارتباط و تماس با افراد بیفتد. و یا اینکه در مجلس ترحیم به مطایبه و مزاح با صاحبان مصیبت بپردازد، که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

و به قول مولانا:

درست مانند مدّاح‌ها که در مناسبت‌های جشن و سرور ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام به ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی می‌پردازند و مجلس جشن و عید را به ماتم و عزا تبدیل می‌نمایند!

حال سخن این است که آیا رضایت شارع مقدّس و اولیای دین به برقراری مجالس انس و صلهٔ رحم و دیدار مؤمنین، دلیل آن می‌شود که در هر جا و هر زمانی این معاشرت‌ها و ارتباط‌ها انجام پذیرد؟

امروزه مردم برای امور اعتباری خویش به چه اوهام و تخیّلات و اعتباریاتی که متوسّل نمی‌شوند؛ سنّت مؤکّد ازدواج و زفاف را به خاطر فوت یکی از افراد فامیل، تا یک اربعین و برخی تا یک سال بدون هیچ توجیه شرعی و منطقی به تأخیر می‌اندازند، درحالی‌که طبق سنّت اسلام و دستور صریح رسول خدا مراسم ترحیم برای متوفّا بیش از سه روز نباید ادامه پیدا کند و صاحبان عزا باید پس از سه روز از حالت عزا و مصیبت خارج شوند و به وضع عادی و زندگی متعارف خویش بازگردند. و جالب اینکه اگر کسی بخواهد بر خلاف این اعتباریّات و توهّمات گام بردارد، با اعتراض شدید و توهین

و توبیخ سایرین مواجه می‌شود!

انطباق با موازین دین، دلیل مقبولیّت معاشرت‌ها و دید و بازدیدها

بنابراین از منظر و دیدگاه یک فرد مسلمان و ملتزم به آداب شرع، آن معاشرت و دید و بازدیدی مورد رضا و پذیرش است که در مرتبهٔ اوّل با موازین و معتقدات شرع منطبق باشد؛ نه اینکه به صرف ممدوحیّت و پذیرش نزد عرف، بدون توجّه و التفات به موازین شرعی، نسبت به انجام آن اقدام نماید.[1] و وقتی ما

مشاهده می‌کنیم که در روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام نهی اکید شده است،[2] و در روایت رسول خدا نیز فرموده شده است که: «به‌جای نوروز و مهرجان، دو عید فطر و قربان را من جایگزین نمودم»[3] و در روایت معهوده از امیر مؤمنان فرموده‌اند: «برای ما نوروز تمامی روزها خواهد بود»،[4] دیگر چه جای شکّ و تردیدی می‌ماند که

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

[2] مناقب آل أبی‌طالب، ج ٤، ص ٣١٨.

[3] مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ١٥٣.

[4] من لا یحضره الفقیه، ج ٣، ص ٣٠٠.

برگزاری مراسم جشن و سرور در این روز مشخّص، از ناحیهٔ زعمای دین مورد رضایت و امضا نبوده است، و رفت و آمد افراد در این ایّام چه بخواهند و یا نخواهند، به حساب این روز گذاشته خواهد شد؛ و این درست همان چیزی است که مورد نهی و تحذیر اولیای دین قرار گرفته است.

اشکال اساسی قائلین به جمع روایات موافق و مخالف نوروز

و لهذا اینکه می‌بینیم برخی از افراد در مقام جمع بین روایات موافق با برگزاری عید ـ البتّه به زعم و توهّم آنان ـ مانند روایت معلّی بن خنیس، و بین روایات مخالف و مقابل عید نوروز مانند روایت مناقب ابن شهر آشوب دربارهٔ موسی بن جعفر علیهما السّلام و روایت رسول خدا و غیره، برآمده‌اند و گفته‌اند:

روایات موافق به جهت انجام امور و کارهایی است که مورد نظر شارع است هم‌چون صلهٔ رحم و زیارت دوستان و آشنایان، و روایات مخالف عید به جهت انجام اموری است که مورد نظر و رغبت شارع نمی‌باشد.[1]

---

[1] مفاتیح الحیاة، خاتمه، سنت‌ها، نوروز.

بسیار در اشتباه و غفلت افتاده‌اند؛ زیرا در روایات مخالف خصوصاً روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام، نهی و تحذیر از خود عید به عنوان یک سنّت جاهلی شده

است و ارتباطی به دید و بازدید افراد ندارد. و اگر در روایات موافق ـ به زعم اینان ـ تحفه و هدیه‌ای مطرح بوده است، در روایات مخالف چیزی در میان نبوده است و امر خلافی در بین نبوده است که به خاطر آن از برقراری مجالس عید و جشن و سرور مخالفت بنمایند!

توجیهات غلط برخی افراد سبب دور کردن مردم از دسترسی به مبانی و حقایق مکتب

این‌گونه توجیهات به‌جای نزدیک کردن به مرام و منهاج اولیای دین، انسان را دور، و از دایرهٔ اتّصال و ربط با آنان بیرون می‌اندازد، و مردم را از دسترسی به مبانی مکتب حق محروم می‌سازد و مغز و قلب و ضمیر آنان را به‌جای اندوختن حقایق وحیانی و ارتباط با مشرب یقین و سرچشمهٔ حیات، با امور اعتباریّه و تخیّلیّه و هواهای نفسانیّه اشباع می‌نماید.

دید و بازدید و معاشرت خوب است امّا نه آن دید و بازدیدی که در معرض نهی و تحذیر شارع قرار بگیرد، دیگر آن چه فایده‌ای دارد؟

لزوم برقراری دید و بازدیدها و معاشرت‌ها در مناسبت‌های دینی

و اگر قرار است معاشرت و ارتباطی برقرار

شود چرا این مسأله در اعیاد و مناسبت‌های دینی ما واقع نشود؟ و به‌جای احیای سنّت‌های باستان و زنده کردن حال و هوای مراسم پیشینیان، چرا به احیای ذکر اولیای دین و مراسم عید اسلامی همچون عید فطر و قربان و غدیر و مبعث پرداخته نشود؟ چرا در روزی انجام نشود که در قنوت نماز آن روز می‌خوانیم:

أسألك بحقّ هذا اليومِ الّذى جَعَلتَه للمسلمين عيدًا و لمحمّدٍ صلّى اللّه عليه و آله ذُخرًا و شَرَفًا و كَرامةً و مزيدًا.[1]

«پروردگارا! تو را سوگند می‌دهم به حقّ امروز، روزی که آن را برای جمیع مسلمانان و پیروان مکتب خاتم المرسلین عید قرار دادی، و برای محمّد صلّی الله علیه و آله ذخیرهٔ حسنات و تجلّیات جمالیّهٔ ذات اقدست، و شرافت و کرامت و نعمات و برکات لایزال گردانیدی.»

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ٦٥٤.

چرا در روزی این مراسم و دید و بازدیدها انجام نشود که رسول خدا دربارهٔ آن روز که روز عید غدیر خم است فرمود: «یومُ غَدیرِ خُمّ أفضَلُ أعیادِ اُمَّتی؛[1] با فضیلت‌ترین عید از اعیاد امّت من، روز عید غدیر خم است»؟ چرا برای احیای این روز عظیم که مانند او در تاریخ از حیث عظمت و جلال و نزول برکات و نعمات الهیّه بر بندگان خویش سابقه نداشته است، اقدام نگردد؟

خطا بودن تجدید خاطرات و اسم و رسم افراد پس از گذشت سال‌ها از فوت ایشان

امروزه از هر فرصتی برای تجدید خاطره و نگه‌داشتن یاد و اسم و رسم و جریانات و قضایای یك فرد متوفّا استفاده می‌کنند، و به انحاءِ وسایل و اسباب در این راستا متشبّث می‌گردند و بر خلاف دستور و سنّت شریعت، به برگزاری مراسم سال و سال‌های پس از آن، حتّی با گذشت ده‌ها سال از فوت یك فرد هنوز دست از سر او برنمی‌دارند و به تجدید خاطرات و اسم و رسم او می‌پردازند، در حالی‌که احیای ذکر در

---

[1] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۵.

مکتب تشیّع باید منحصراً مربوط به معصومین علیهم السّلام باشد نه شخص دیگر. و اگر چنین رسمی از طرف شرع و زعمای دین مورد تأیید و رضایت بود قطعاً در طول قریب سه قرن حیات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام نسبت به این مسأله اقدام می‌شد و ما از آن مطّلع می‌گشتیم.[1] و البتّه پر واضح است که در

این‌گونه مراسم، بیش از اهتمام به شئون و شخصیّت آن متوفّا آنچه مدنظر است، تثبیت موقعیّت و امیال نفسانی خود آن برگزارکنندگان می‌باشد.

احیای واقعهٔ غدیر و برگزاری جشن و سرور

---

[1] این بنده در سال‌های گذشته رساله‌ای تحت عنوان اربعین در فرهنگ شیعه به رشتهٔ تحریر درآوردم و در آنجا این نکته به اثبات رسید که: عنوان اربعین در مکتب تشیّع، منحصراً به اربعین سیّدالشّهداء علیه السّلام اختصاص دارد و ما به هیچ‌وجه من الوجوه سراغ نداریم که در تاریخ ائمّه علیهم السّلام برای هیچ‌یک از آنان ـ حتّی برای رسول خدا ـ چنین مسأله‌ای بوده است. ولی پس از مدّتی شنیدم که فردی گفته بود: «در زمان ائمّه برای آنها نیز همانند سیّدالشّهداء اربعین بوده است امّا پس از زمانی همهٔ آنها متروک شد و فقط برای سیّدالشّهداء باقی مانده است.»*

یا لَلعجب! به کدام مدرک و مستند چنین سخنی می‌گویید؟! و چرا مردم را به انحراف و بیراهه می‌کشانید و راه و مسیر آنان را از مسیر مکتب حق دور می‌نمایید؟! این افراد در پیشگاه عدل الهی باید پاسخ این مسائل را بدهند.

* شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۳۱.

در ایّام غدیریّه

مرحوم علاّمهٔ والد ـ قدّس سرّه ـ نسبت به احیای واقعهٔ غدیر و تثبیت آن در قلوب و نفوس جامعه اهتمامی بلیغ داشتند. البتّه این مسأله در همهٔ اعصار بین بزرگان از اهل معرفت خصوصاً اولیای الهی و عرفای بالله، رایج و دارج بوده است و نسبت به برگزاری مراسم عید و جشن و سرور این روز عظیم، همگی قیام و اقدام می‌نمودند.

مرحوم والد در زمان حیات خویش، پنج روز را به عنوان ایّام غدیریّه مقرّر کرده بودند و به شاگردان و ارادتمندان خود توصیه می‌کردند که این پنج روز را به برگزاری مراسم جشن و سرور و دید و بازدید و زیارت خویشاوندان و اقرباء و دوستان و همسایگان و سایر مؤمنین بپردازند، و اطفال خود را نسبت به شرکت در این مراسم تشویق و ترغیب نمایند. و بحمد الله و المنّة این مقصود و منظور برآورده شد و اکنون نیز در بسیاری از شهرها حتّی کشورهای خارج نیز به این موضوع پرداخته می‌شود، و إن‌شاءالله روز به روز گسترده‌تر و باشکوه‌تر و درخشان‌تر خواهد شد.

ضرورت برپایی مراسم جشن عید فطر و قربان، جهت ایجاد اتّحاد و ائتلاف فرق اسلامی

بر تمامی جامعهٔ مسلمین خصوصاً شیعیان لازم است که نسبت به انجام چنین موضوعی اهتمام بلیغ داشته باشند و در ایّام دو عید سعید فطر و قربان با برپایی مراسم جشن و سرور و تعطیل چند روز، یکی از زمینه‌ها و مظاهر اتّحاد و ائتلاف و استیناس بین فِرَق اسلامی را به منصّهٔ ظهور بگذارند، و به صرف فرستادن تبریک به یکدیگر اکتفا نکنند، خصوصاً جوامع شیعی از ایران و غیر آن که پیوسته پیشگام و پیشتاز در عرصهٔ ولای اهل بیت علیهم السّلام و مطیع و منقاد مرتبت ولایت و وصایت ائمّهٔ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین بوده‌اند، انتظار می‌رود که با کنار نهادن سنّت جاهلی نوروز، و با پرداختن به این سنّت و روش پسندیده و ممضای شرع و مرضیّ اولیای دین، به احیای ذکر و مرام و مکتب و مدرسهٔ تشیّع راستین اقدام نمایند و با برپایی جشن و مراسمی باشکوه و پیاپی، چند روز را تعطیل نمایند و به دید و بازدید و تفریح و سرور بپردازند و روح ولایت و جان امامت را

در نفوس و قلوب جامعه، بالخصوص اطفال و نوجوانان و جوانان، غرس نمایند و آنان را با حسّ و درک باطنی ولایت در تمامی مراحل زندگی و حیات ظاهری و باطنی، قرین و مألوف نمایند که قطعاً مورد رضای ولی نعمت و صاحب اختیارمان حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف خواهد بود.

درک ناچیز جوانان از حقیقت ولایت و محوریّت آن

متأسّفانه امروزه درک جوانان ما از حقیقت ولایت و محوریّت آن در جمیع شئون زندگی، مخصوصاً در توجّه به ساحت مقدّس حضرت ولیّ عصر أرواحنا فداه، اندک است و در این مورد توجّه و تلاش کافی صورت نگرفته است، و صرفاً به ذکر و یاد آن بزرگوار در روزهای ولادت و امید به ظهور و دعا برای تعجیل در فرج آن حضرت بسنده می‌شود، و دیگر سخنی از دایرهٔ معرفت و شناخت نعمات و برکات او تا سال دیگر و مناسبتی دیگر گفته نمی‌شود.

امروزه آن‌قدر که مردم و جوانان و نوجوانان و اطفال ما طالب فرا رسیدن سال جدید و برقراری جشن و سرور و مبتهج از آثار و تبعات آن، از قبیل تفریح و گردش و دید و بازدید و

گذراندن روزهای تعطیل هستند، آیا به مقدار یک دهم آن مشتاق فرا رسیدن ایّام غدیر و نیمهٔ شعبان و غیره می‌باشند؟! آیا این جز این است که ما خود به دست خویش زمینهٔ این اشتیاق و سرور و ابتهاج را در این ایّام سال جدید فراهم کرده‌ایم، و از یاد و خاطره و مراسم مناسبت‌های اصیل و مذهبی غفلت ورزیده‌ایم؟!

دست‌های پنهان و آشکار در احیای سنن خرافهٔ جاهلی

از همهٔ اینها گذشته، متأسّفانه امروزه مشاهده می‌شود که دست‌های پنهان و بعضاً آشکار، در صدد احیاء و استمرار این سنّت خرافهٔ جاهلی و مقابل با سنن اسلام و روح شریعت در میان جامعهٔ ما، توسّط افراد و مسئولین می‌باشد و در حال حرکت و پیشروی و تلاش است.

برگزاری مراسم جشن و سرور، خود ارائه دهندهٔ عِلَل خویش است و با صدای رسا و بلند به همه اعلام می‌دارد که در چه جهت و هدف و منظوری این مراسم شکل گرفته است. بنابراین اشتباه بزرگی که بسیاری مرتکب شده‌اند و راه به خطا پیموده‌اند و دلیل جواز برگزاری این مراسم را به عنوان عید، وجود جهات

مثبت و ممدوح همچون صلهٔ رحم و دیدن آشنایان و بهجت و سرور دانسته‌اند، کاملاً روشن و آشکار شد؛ زیرا برگزاری و اقدام به مراسم جشن و شادی، معلول علّت غایی این قضیه است که همانا مصادفت با تحویل سال و روز نوروز است، نه اینکه خود علّت غایی و غیره برای جواز عید بودن این روز باشد، و از این جهت است که در شرع و توسّط اولیای دین مورد نهی و مذمّت و طرد قرار گرفته است.

اختصاص اربعین در فرهنگ شیعه به أباعبدالله علیه السّلام

نظیر این مسأله، برگزاری مجالس اربعین و سال برای متوفّا است که می‌گویند: چه اشکالی دارد که در یک محفل، افراد فامیل و آشنایان جمع شوند و برای روح متوفّا طلب مغفرت نمایند، و در ضمن صلهٔ رحم و دیدار دوستان و اقوام حاصل گشته است، مطلبی که در شرع نه تنها از آن نهی نشده بلکه مورد تأکید و دقّت قرار گرفته است؟

پاسخ این استدلال روشن است؛ زیرا در توجیه این‌گونه مجالس پیش از آنکه به سراغ

مبانی و دستورات شرع بروند بدون توجّه به آنها، به سراغ دیدار و صلهٔ رحم و ملاقات با یکدیگر که در ابتدا توجیهی است مقبول و مورد پذیرش و مطابق با خواست و امیال شخصی، می‌روند. ولی باید توجّه داشت که اگر منظور از برگزاری این مجالس طلب مغفرت و ترحیم است، که این مسأله در همان سه روز اوّل پس از فوت انجام شده است، و متوفّا نیازی ندارد که مجلس ترحیم او بر خلاف دستور شرع و زعمای دین برگزار شود و روح او از اقدام به چنین مراسمی به شدّت متنفّر و آزرده است. مضافاً به اینکه در هر وقت و هر مکانی می‌توان برای او طلب مغفرت نمود و روح او را به قرائت فاتحه‌ای شاد و خرّم ساخت.

و اگر منظور دیدن و ملاقات آشنایان است، چرا این دیدار در اوقات دیگر انجام نشود، مثلاً پس از گذشت سه ماه از فوت و یا شش ماه؟ چرا باید در روز اربعین باشد که مختصّ به سیّدالشّهداء علیه السّلام است؟ و یا چرا باید در سالگرد فوت او تحقّق یابد که این مسأله در مورد اولیای دین و لواداران مکتب حق باید انجام پذیرد؟

حال می‌آیند و برای توجیه امیال و خواست‌های خود، که مقابل با اراده و خواست

شریعت است، به طلب مغفرت و دیدار ارحام و مجلس اُنس و اُلفت استدلال

و استشهاد می‌نمایند، و کراهت در شرع را بدین شواهد پوچ و عامیانه کم‌رنگ و بی‌اهمّیت جلوه می‌دهند؛ در حالی‌که وظیفه و مسئولیّت یک فقیه و یک عالم دینی ارائهٔ منویّات و خواست و ارادهٔ شرع و پروردگار است نه موافقت و مرافقت با خواست‌های مردم و به‌دست آوردن دل آنها ولو به قیمت مخالفت و تقابل با روح و مبانی دین. و در اینجاست که مسئولیّت مبلّغین و زعمای دین فوق‌العاده خطیر و حسّاس می‌شود و باید به فکر عاقبت کار و تبعات گفتار و کردار خود برآیند و برای روز بازپسین در پیشگاه عدل الهی، پاسخ لایق را آماده سازند.[1]

وجوب ترویج و توجّه به سنن و آداب اسلامی در قبال آیین و سنن جاهلی

از جمله نکات و مطالب مهم در راستای مطلب پیشین، پرداختن به سنن و آداب اسلام در قبال آیین‌ها و سنّت‌های جاهلی است.

باید توجّه داشت که معنای سنّت، فرهنگ و

---

[1] این مسأله تا حدودی در رسالهٔ اجتهاد و تقلید از مرحوم علاّمهٔ والد ـ قدّس سرّه ـ با تعلیقاتی از این حقیر درج گردیده است.

روش خاص در میان جامعه است و کسی که از این روش پیروی می‌کند به عنوان فردی قلمداد می‌شود که ملتزم به آن فرهنگ و پایبند به آن روش می‌باشد، و در این مسأله نوعی اعتقاد قلبی و انقیاد در قبال آن فرهنگ و روش جریان دارد.

در این قضیّه برای افرادی که به آن عمل پایبند می‌شوند نه تنها خود انجام کار، بلکه احساس ورود در فضایی خاص مطرح می‌باشد که تخلّف از آن فضا، گرچه همراه با انجام آن کار در شرایط دیگر باشد، موجب عوارض و تبعات خاصّ خودش می‌گردد.[1]

توحید، یگانه محور نظام ادیان الهی در افعال و اعتقادات انسانی

در نظام ادیان الهی محوریّت در افعال و اعتقادات بر اساس توحید و توجّه به ذات پروردگار است و بس،[2] حتّی خود آن پیامبر و یا ولیّ الهی هیچ نقشی در این

---

[1] جهت اطّلاع بر تأثیر فرهنگ بر افکار جامعه، رجوع شود به کلام عجیب علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ در المیزان، ج ٤، ص ٩٧؛ رسالهٔ اجماع، ص ١٩ و ٢٥.

[2] رجوع شود به امام شناسی، ج ٢، ص ٧٢؛ ج ١٤، ص ٨٩؛ اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٢١٠.

محوریّت به اندازهٔ سر سوزنی ندارد؛ و در آیات قرآنیّه مکرّراً روی این نکته تأکید شده است و نقش انبیای الهی صرفاً به عنوان یك رسول و بلاغ حکم و ارادهٔ الهی مطرح شده است نه بیشتر، و خود آن رسول و پیامبر نسبت به اداءِ تکلیف، با سایر بندگان خدا تفاوتی ندارد و میل و خواست او در این امر مهم رسالت دخیل نمی‌باشد و باید پیوسته چشم و گوش و قلب و ضمیر خویش را به سمت و سوی مبدأ هستی و ذات أحدیّت بسپارد و ببیند از آنجا چه حکم و دستوری فرا می‌رسد.[1]

در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ﴾؛[2] «تو هر که را که دوست داشته باشی نمی‌توانی هدایت کنی، و لکن فقط خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌کند.»

عدم دخالت میل و خواست افراد در مسألهٔ هدایت و شریعت

---

[1] رجوع شود به حیات جاوید، ص ۳۲.

[2] سوره القصص (۲۸) آیه ٥٦.

یعنی در مسألهٔ هدایت و شریعت، پای خواست و میل و محبّت به افراد در میان نیست و صرفاً اراده و مشیّت حقّ است که سخن اوّل و آخر را می‌زند، و همه باید این نکته را در تبلیغ رسالت خویش مدّ نظر قرار دهند.

برای یک پیامبر هیچ تفاوتی نمی‌کند که فرد مخاطب او از قوم و خویش باشد یا از دورترین بلد از بلاد و مناطق بعیده، سفید باشد یا سیاه، فقیر باشد یا غنی، صاحب شوکت و جاه باشد یا غریب و تنها، زن باشد یا مرد؛ مهم این است که تا چه اندازه در مقام تسلیم و اطاعت، پا به میان می‌گذارد و رضای محبوب را در نظر می‌آورد. و این است حقیقتِ دیانت و شریعت و مکتب الهی، و از اینجا فرق و تفاوت بین ادیان الهی و سایر مکتب‌ها و گرایش‌ها و حزب‌ها و قومیّت‌ها و ملّت‌ها با تمام خصوصیّات و مظاهر آنها روشن می‌شود.

در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، ما پیدا نمی‌کنیم که میزان تقرّب و نزدیکی با

خداوند بر اساس ملّیّت و قومیّت و نژاد قرار گرفته باشد، بلکه تصریحاتی که در آیات شریفه و کلمات معصومین علیهم السّلام مخصوصاً در زبان رسول خدا وجود دارند همگی بر این نکته تأکید می‌ورزند.

هیچ فخری برای عرب بر عجم نیست مگر به معیار و میزان تقوا

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از همان ابتدای تبلیغ رسالت خود خطاب به أشراف مکّه و قریش فرمود: «هیچ فخری برای عرب بر عجم نیست مگر به معیار و میزان تقوا.»[1]

مؤذّن خود را یک بندهٔ آزاد شدهٔ سیاه به نام بلال حبشی برگزید، و مشاورِ خویش را در امور مملکتی یک اسیر ایرانی به نام سلمان فارسی قرار داد و در شأن او فرمود که: «اگر ایمان در ثریّا باشد، مردانی از ایران همچون سلمان فارسی بدان راه خواهند یافت.»[2]

در خطاب‌های قرآنی، تمام با لفظ مؤمنین و

---

[1] الاختصاص، ص ٣٤١.

[2] الوافی، ج ٣، ص ٦٧٤؛ مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢٧١؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٣١٠.

مؤمنات شروع می‌شود و یا با کلمهٔ ﴿ٱلنَّاسُ﴾ مردم مورد خطاب واقع می‌شوند؛ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ﴾[1] و یا اینکه: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ و.... .

سنّت کتاب الهی و روش رسول خدا و ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام در تخاطب و ارتباط و معاشرت با مردم، فقط و فقط بر اساس توحید و حذف ملّیّت‌گرایی و نژادپرستی بوده است، و این روش در رفتار و گفتار اولیای الهی و عرفای بالله کاملاً مشهود و ملموس است.

مطرود بودن قومیّت و ملّیّت در قبال محوریّت و مرکزیّت توحید

بنابراین هر حادثه و روشی که به نحوی بتواند مسألهٔ قومیّت و ملّیّت را در قبال محوریّت و مرکزیّت توحید و یک‌رنگی و برابری و وحدت اقوام و ملل، به وجود بیاورد و مطرح سازد، از نظر ادیان الهی و خصوصاً دین اسلام مطرود و

[1] سوره النّساء (٤) آیه ١.

مذموم می‌باشد و شریعت الهی با آن معارضه و مقابله خواهد نمود.

رسول خدا در تمامی شئون زندگی و عبادی و اجتماعی خود، به این اصل اساسی و محوری که توحید است توجّه می‌نمود؛ مسجدی را که در مدینه بنا نمود نمونهٔ ظهور و تجلّی توحید و توجّه نفس فقط و فقط به ذات اقدس باری بود و از آثار و ظواهر دنیوی و مادّی هیچ نشانه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد، و افرادی که در آن مسجد حضور می‌یافتند به چیزی جز توجّه به پروردگار و حضور قلب و ادراک حقیقت عبودیّت و ذلّت در برابر خدای یگانه التفات نمی‌کردند، درست به عکس آنچه امروزه در بین ملل و اقوام مسلمین رایج و دارج می‌باشد.

زوال روح عبودیّت و بندگی در برخی مساجد و مشاهد کهن

و بر همین اساس مشاهده می‌شود که مساجد قدیم و کهن، همچون مسجد شیخ لطف الله و مسجد شاه و مسجد جامع در اصفهان و نیز مساجد یزد و شیراز و تبریز و طهران و غیره که جنبهٔ قدمت و هنر معماری در آنها بارز و برجسته است، به محلّ تردّد و بازدید افراد مختلف، از اصناف گوناگون و ادیان و به هر صورت و

جلوه‌ای، درآمده است و افراد با کفش و زیّ نامناسب و زنان با هر حال و موقعیّتی در آنها به تفرّج و تماشا می‌پردازند، و به تنها مطلبی که فکر نمی‌کنند جنبه و حیثیّت عبادی و تقدّس این امکنه است که باید به بهترین شکل و نمایی مورد توجّه قرار گیرد.

اگر مشاهده می‌کنیم که در سایر کشورها مساجدی مانند ایاصوفیه و سلطان احمد در استانبول، و مساجد قرناطه و قرطبه در اسپانیا، محلّ تردّد افراد با آن زیّ و شمایل است، عجبی نیست؛ چرا که آنها مدّعی معرفت دینی و رسالت نبوی و الهی نمی‌باشند و جز پرداختن به مسائل اقتصادی و جلب و جذب توریست، اندیشه و دغدغه‌ای در سر نمی‌پرورانند؛[1] و این مسأله بسیار جای تأسّف و تألّم دارد.

مسجد هر کجا و به هر صورت، وقف برای عبادت و پرستش خدای یگانه است و خروج از مفاد وقف و مقتضای آن شرعاً حرام می‌باشد.

---

[1] در سفری که حقیر به جنوب اسپانیا داشتم، روزی برای تماشای مساجد قرطبه (کوردوبا) به مسجد معروف آنجا که اکنون به کلیسا تبدیل شده است رفتم، و وقتی خواستم کفش خود را هنگام ورود دربیاورم با ممانعت پلیس مواجه شدم. و نیز هنگامی که خواستم به رسم تحیّت، دو رکعت نماز بخوانم نیز مانع گردیدند و گفتند: اگر می‌خواهی نماز بخوانی خارج از این مکان باید بروی!

ورود به مساجد با کفش و زیّ نامناسب، شرعاً حرام است و جلوگیری از این حرامِ بیّن، و تبلیغ مبانی شریعت بر عهدهٔ مسئولین امر می‌باشد.

و در این راستا و بر همین قیاس می‌نگریم که آرامگاه و مقابر اولیای الهی و عرفای بزرگ از قبیل شیخ محمّد فریدالدّین عطّار نیشابوری و خواجه شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی و حکیم نامدار و فیلسوف عالی مقدار ابوعلی حسین بن عبدالله سینا در همدان و خواجه باباطاهر عریان، محلّ دید و بازدید افراد با آن شکل و شمایل و با کفش و سایر وسایل حمل و نقل شده است، مردم با البسهٔ نامناسب و زننده بر مزار عارف بالله و افتخار توحید و تشیّع، حضرت خواجهٔ شیراز حاضر می‌شوند و به خنده و شوخی و عکس‌برداری و غیره می‌پردازند. لااقلّ اگر در قونیّه مزار مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی ـ رضوان الله علیه ـ را به موزه تبدیل کرده‌اند، از ورود افراد با کفش جلوگیری می‌کنند و لباس و پوشش مناسبی در اختیار بانوان قرار می‌دهند.

علّت تشویق و ترغیب به زیارت قبور اولیای الهی

علّت تشویق و ترغیب به زیارت قبور اولیای الهی و عرفای بالله، بهره‌گیری از فضای نورانی و

آثار نفوس قدسی آن بزرگواران است. حضور بر سر تربت خواجهٔ شیراز و استمداد از نفس ملکوتی او برای حرکت و سیر به سوی تجرّد و توحید، بی‌شک در تصحیح مسیر و برنامهٔ زندگی و قطع تعلّقات از دنیای دنیّ و توجّه به مقصد اعلیٰ، تأثیری شگرف و اثری سازنده خواهد داشت؛ چنانچه خود او فرمود:

البتّه تعجّبی ندارد، جایی که بزرگان دینی و علمای ظاهر ما در قبرستان بقیع با کفش و نعل، در کنار قبور مطهرهٔ امامان و پیشوایان ما به زیارت و دعا می‌ایستند، دیگر عجبی نیست که مردم عادی و به دور از فرهنگ و آموخته‌های تشیّع و عرفان

بر مزار این بزرگان با کفش و غیره حضور یابند و به قرائت شعر و تفأّل و شوخی و مزاح و عکس‌برداری بپردازند!

محل تردّد توریست و کسب درآمد شدن قبور اولیای الهی

آرامگاه عطّار نیشابوری و خواجه حافظ شیرازی و بابا طاهر عریان همدانی و غیره، به محلّ تردّد توریست و کسب درآمد و رونق اقتصاد تبدیل شده است و هیچ خبری و اثری از مقامات و درجات و مراتب علیای آنان در حال و هوای آنجا به چشم نمی‌خورد. و به‌جای اینکه مسئولین به فکر تبلیغ و ترویج و نشر معارف و آثار این اولیای الهی برآیند و فضای آنجا را برای استفاده و استفاضه از انوار و فیوضات و روحانیّت محیط آماده سازند، به فکر تظاهر و جلوه‌های دنیوی و به رخ کشیدن هنر و صنعت و نمادهای جاذبهٔ دنیوی برآمده‌اند.

مرحوم والد ما حضرت علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ هنگامی که به زیارت مرقد حضرت خواجه حافظ ـ رحمة الله علیه ـ رفتند، نعلین خود را قبل از جایگاه او از پای درآوردند و مدّتی را در کنار قبر او به قرائت فاتحه و غیره

مشغول گشتند.[1]

هنگام تشرّف به مدینهٔ منوّره کفش‌های خود را همیشه بیرون از قبرستان بقیع از پای در می‌آوردند و با پای برهنه بر مزار ائمّهٔ بقیع و سایر بزرگان از ذراری رسول خدا و اصحاب آن حضرت حاضر می‌شدند.

متفاوت بودن میزان درک و معرفت افراد نسبت به ولایت و امامت

آری، و امّا سایر افراد، میزان درک و شعور و معرفتشان از ولایت و امامت به همان گنبدهای طلایی و درب‌های مزیّن به طلا و نقره و ضریح مذهّب و بارگاه با

---

[1] چقدر شبیه است فضای حاکم بر مزار خواجه حافظ و باباطاهر و بوعلی، با فضای کلیساهای ممالک غرب در عدم توجّه به خدا و معنویّت و روحانیّت آنها!
هنگام دیدن و تماشای کلیسای سنت‌پیتر در واتیکان، از ابتدای ورود آن‌چنان نقش و نگارها و مجسمه‌ها و تزیین‌ها و فراز و نشیب‌ها، چشم و گوش و حواسّ انسان را به خود جلب می‌نماید که به تنها مطلب و مسأله‌ای که فکر نمی‌کند جنبهٔ عبادتگاهی آن و معبد بودن آن است؛ برای ما که چنین بوده است!

جلال و عظمت ائمّه علیهم السّلام منحصر و خلاصه شده است، و اگر صحن و سرای رسول خدا را نیز مانند ائمّهٔ بقیع تخریب نمایند و با خاک یکسان کنند، همین علما را می‌بینی که با نعلین و کفش در کنار مرقد مطهّر رسول الله ایستاده و به زیارت و قرائت ادعیه مشغول می‌باشند.

در اینجاست که به مفاد روایات معروف از والیان امر دربارهٔ کیفیّت ترتّب ثواب بر زیارت مراقد مطهّرهٔ معصومین علیهم السّلام همراه با معرفت آنان، پی می‌بریم و اینکه چرا مراتب متفاوت افراد در ترتّب ثواب بر زائرین دخالت و تاثیر مستقیم دارد.

وجوب بازگشت مساجد و مراقد اولیای الهی به حال و هوای توحیدی

مسجدها و مراقد اولیای الهی باید به روش و سنّت پیشین بازگردند، و این فرهنگ و آیین مادّی باید جای خود را به تبلیغ و ترویج شعائر دینی و توحیدی بسپارد. مزار اولیای الهی نباید محلّ درآمد و کسب و جمع درهم و دینار گردد، بلکه باید به طور رایگان در اختیار واردین و اصحاب بینش و دانش قرار گیرد و از واردین به بهترین وجه پذیرایی شود و از آثار و بروزات قلم

و بیان قدسی آنان، به حاضرین اهدا گردد تا حضور در این اماکن متبرّکه تأثیر روحی در نفس و روان آنان بگذارد، و زائرین را متوجّه افق و عوالم دیگری که این بزرگان در آنها سیر می‌کردند بنماید.

مردم در این زمینه چندان تقصیر ندارند، زیرا مقام و موقعیّت ممتاز این مردان الهی چنانچه باید و شاید برایشان آشکار نشده است و دیدگاه آنان به ایشان از حدّ یک هنرمند و شاعر فراتر نرفته است. مقام و منزلت شخصیّتی بی‌نظیر همچون خواجهٔ شیراز در نزد مردم، با موقعیّت شاعر و سخن‌پردازی چون رودکی و امثال او تفاوتی ندارد. شخصیّت مولانا جلال‌الدّین رومی، آن عارف عرش‌نشین، با فردوسی تفاوتی نمی‌کند. منزلت و مرتبت خواجه فریدالدّین عطّار نیشابوری در نزد عوام، با نظامی گنجوی و سعدی شیرازی در یک رتبه قرار دارد؛ و بر همین قیاس ... .

وظیفه و تکلیف علمای راستین در احیای مساجد و قبور اولیا

وظیفه و تکلیف علمای راستین در این قضیّه، کاملاً مشخّص و روشن می‌شود. مطّلعین بر مرام و ممشای بزرگان باید مردم را نسبت به معارف و مبانی این بزرگان آشنا سازند و قدر و منزلت آنان را بنمایانند، و از طعن و استهزا و هجویّات مخالفین نهراسند و فقط به خدای متعال و عنایات او اتّکاء و عنایت داشته باشند.

در اندیشه و تفکّر یک رجل الهی، فخر و مباهات بر اساس تقوا و معیارهای اخلاقی و تقرّب به ذات پروردگار می‌باشد؛ افراد صاحب مکنت و جاه و ثروت و حشمت جایی در این دایره ندارند، پادشاهان و رؤسای جمهور و ارباب زر و زور، خارج از این محوریّت و به دور از معیارها و ارزش‌های الهی قرار دارند. افتخار به نیاکان و اجداد تا وقتی ممدوح و پسندیده است که معیار در فخر، تقرّب به پروردگار و مراتب معرفت و صلاح باشد نه زورگویی و پهلوانی و ثروت و ریاست و حشمت.

اشکالات وارد بر فردوسی در تدوین شاهنامه

فردوسی با سرودن این شاهنامه چه تاجی بر سر ما ایرانیان زده است؟ سی سال از عمر خود

را صرف سرودن خوشگذرانی‌های رستم و زال و افراسیاب و سودابه و غیره و جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها و خون‌ریزی‌ها و عیّاشی‌های پادشاهان و زر و زورمداران کرد برای چه و به چه منظور و دستاوردی؟

سرودن این اشعار چه دردی از دردهای این ملک و ملّت دوا نمود و چه تأثیری در ارتقای فرهنگ و اخلاق این مردم به جای گذارد؟! و شما چند نفر سراغ دارید که این شاهنامه را از اوّل تا به آخر خوانده باشد؟ و یا اگر خوانده باشد به فرهنگ و معنویّت و انسانیّت او کمک کرده باشد؟ حال این کتاب را در مقابل کتاب وحی الهی بگذاریم و ببینیم که آیا شمّه‌ای از آن تخیّلات و اوهام و قومیّت‌گرایی و نژادپرستی در آن یافت می‌شود؟

پشیمانی فردوسی از تدوین و تألیف شاهنامه

در اینجا مناسب می‌بینم مقاله‌ای را که دربارهٔ فردوسی و روش او در اعتقادات و مکتب نگاشته‌ام و در پاورقی کتاب شریف مطلع انوار از مرحوم علاّمهٔ والد ـ قدّس سرّه ـ مجلّد یازدهم آورده شده است، در اینجا نیز بیاورم، البتّه لازم به ذکر است ـ چنان‌که در این مقاله آمده است ـ فردوسی در اواخر عمر از تألیف شاهنامه پشیمان گشته و اشعاری در مذمّت آن سروده است[1]:

عصر غزنویان عصر شکوفایی علمی و نهضت ترقّیات

فردوسی از شعرای حماسی و ناموران ادب پارسی، در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی در طوس می‌زیسته است. عصر و دورهٔ سلطنت شاه غزنوی را باید دورهٔ شکوفایی علمی و نهضت ترقّیات و پژوهش‌های معرفتی در قلمرو حکومت ایرانیان دانست. بزرگانی چون بوعلی و ابوریحان بیرونی و ابن‌مسکویه و ابوسعید ابوالخیر و غیرهم به اعتلای فرهنگ و دانش این سرزمین، در زمینه‌های مختلف عرفان و فلسفه و تاریخ و فقه و ریاضیّات و نجوم و موسیقی و

---

[1] رجوع شود به ص ٢٤١.

طبّ و علوم غریبه، رونقی چشم‌گیر بخشیده و درخششی خیره‌کننده آفریده‌اند، به طوری که از آثار متعالی آن دوره تا کنون طالبان علم و هنر و معرفت هرگز مستغنی و بی‌نیاز نبوده‌اند. و طبیعتاً بزرگان و دانشمندان این دوره به خصوص به واسطهٔ تأثّر از مبانی و معارف اسلام بود که توانستند صیت و شهرت این خطّه را به اقصیٰ نقاط دنیای آن روز برسانند و دانشوران اقالیم دوردست را به این مهد علم و معرفت بکشانند. و لذا مشاهده می‌کنیم که بسیاری از تألیفات و آثار به جای مانده از این قرون و دوران، به زبان عربی تدوین گشته است گرچه خود مؤلّفان، پارسی‌گوی و در بلاد محروسهٔ فارسی زاد و نموّ یافته‌اند.

علل تدوین کتب محوری و مهمّ دانشمندان به زبان عربی

بوعلی سینا دانشمند کم نظیر، اکثر کتب خویش را به زبان عربی نگاشته است، و ابوریحان ریاضی‌دان و هَیَوی معروف نیز به زبان عربی می‌نگاشته است. حکمای اسلام چه قبل از این دوره و چه پس از آن، کتب نفیس و قویم خود را به

زبان عربی می‌نوشتند و منجّمین و اطبّاء نیز اکثراً از این سنّت پیروی می‌نمودند. و امروزه ما مشاهده می‌کنیم بدون اطّلاع و بصیرت به لغت عربی و رموز بلاغت و فصاحت و احاطه بر مفاهیم و مصادیق الفاظ عرب، دسترسی به بسیاری از فنون و علوم و مطالب علمی و معرفتی غیر ممکن می‌باشد.

البتّه باید توجّه داشت که علّت گرایش دانشمندان و بزرگان علم و ادب پارسی، به نگارش مؤلّفات خویش به زبان عربی در دو مطلب بوده است:

تمایل و اشتیاق بشر برای فراگیری و استعمال الفاظ و لغت آیین الهی

مطلب اوّل: پذیرش دین اسلام به عنوان دین و آیین فرهنگ‌ساز جامعه و انطباق سنن و آداب ایرانی بر سنّت‌ها و روش‌ها و آموزه‌های دینی است. صد البته ملّت و جامعه‌ای که روش و ادب حیات دنیوی و اخروی خویش را با روش و ادبِ آیین الهی پیوند زده است و آن را مایهٔ رستگاری و فلاح دارَین می‌پندارد، بالفطره و طبیعتاً به سمت و سوی فراگیری آموزه‌های وحیانی و استفاده و استعمال گزینه‌ها و اصطلاحات و تعابیر و کلمات و واژه‌های

به‌کار رفته در آن آیین و مکتب وحیانی، پیش می‌رود و خواهی نخواهی در مراودات و ارتباطات اجتماعی خویش سعی بر استعمال آن جملات و کلمات دارد؛ چه اینکه اگر فردی در سازمان و یا نهادی و یا حزب و فرقه‌ای قرار گیرد مشاهده می‌شود به طور طبیعی در محاوره، از اصطلاحات و تعابیر و کنایه و مجازها و مفاهیم آن محیط استفاده خواهد کرد و انسان با گفتگوی با چنین فردی می‌تواند حدس بزند که آن فرد در چه سازمان و یا محیطی مشغول به فعّالیّت می‌باشد، و هم‌چنین است در مورد شخصی که به فردی علاقه و محبّت شدید پیدا نموده است که دیده می‌شود در سخنان خود از تعابیر محبوب، زیاد استفاده می‌کند.

بنابراین تمایل و اشتیاق بشر برای فراگیری واستعمال الفاظ و لغت آیین الهی خویش که با تمام وجود در ظاهر و باطن و سرّ و فکر و قلب و ضمیر، خود را بدان وابسته و مرتبط و مُندک می‌گرداند یک امر طبیعی و کاملاً منطقی و بدیهی است؛ خواه این مکتب و آیین در لغت عبرانی تجلّی یابد و یا در لغت عربی و تازی.

طبیعتاً از آنجا که دین مقدّس اسلام إنزال کتاب مبین را بر لغت عربی قرار داده است، باید نگرش و تمایل قلبی و فکری ملّت اسلام، چه فارس و ترک و انگلیسی زبان و چینی و غیره، بر فراگیری و ادراک دقیق و عمیق این مفاهیم و معانی در قالب لغت عربی استوار گردد؛ زیرا قرآن کریم تنها منبع و مبدأ هدایت و تکامل بشری در وصول به سعادت دارَین است، چنانچه از خود آیات و نیز آثار پیشوایان دین این نکته به وضوح آشکار می‌باشد.

علاوه بر این، کلمات و فرمایشات و احادیث و ادعیۀ وارده از رسول خدا و ائمّۀ دین، اهل بیت معصومین سلام اللَه علیهم أجمعین، تماماً در لغت عربی به منصّۀ ظهور رسیده است و تا کسی خبرویّت و اطّلاع عمیق از مواضع لغت عرب و موارد استعمال آن نداشته باشد کجا می‌تواند از این دریای بی‌کران معارف وحیانی جرعه‌ای نوشد و روان تشنۀ خود را با ماءِ مَعین مَشارب آن سیراب گرداند؛ هیهات.

مرهون بودن ترقّیات نوابغ علمی و مشاهیر و بزرگان ایران به آموزه‌های معرفتی مکتب

تمامی نوابغ علمی و مشاهیر از بزرگان ایران‌زمین، به این حقیقت معترف‌اند که هستی حیات معنوی و علمی خود را مرهون مبانی و آموزه‌های مکتب معرفتی اسلام می‌دانند و اگر این دین و آیین نبود، کجا امثال فارابی و بوعلی و صدرالمتألّهین شیرازی و خواجه عطار نیشابوری و حافظ شیراز و مولانا جلال‌الدّین بلخی و استاد سخن و ادب، نابغهٔ بلاغت و فصاحت، شیخ مصلح‌الدّین سعدی شیرازی ـ که الحق تا کنون ادیب و صاحب ذوق و ظرافتی چون او پا به عرصهٔ وجود نگذاشته است ـ می‌توانسته‌اند این‌چنین تلألؤ و درخششی در عالم معرفت و فنون علوم و ادب و بلاغت بیافرینند؟!

بنا بر این مطلب درمی‌یابیم که چرا باید فرهنگ و زبان ایرانیان باستان که هیچ تناسب و اشتراکی با زبان و لغت عربی نداشته است، این‌چنین در زبان تازی و فرهنگ اسلام حل شده باشد که تألیفات فارسی بزرگان و دانشوران نامی ایران مشحون از لغات و تعابیر زبان عرب بوده است، و نه تنها در این مورد هیچ‌گونه

احساس تحمیل و تضییقی مشاهده نمی‌شود بلکه ایراد الفاظ و اصطلاحات لغت تازی را نوعی افتخار و مباهات ادبی برمی‌شمردند.

دواعی و انگیزه‌های مشاهیر شعر ایرانی در سرودن اشعار عربی

به راستی چه انگیزه‌ای نابغهٔ ادب پارسی حضرت شیخ اجل، سعدی شیراز را بر آن داشت تا در مدح رسول گرامی اسلام اشعار خود را به عربی بسراید؛ در آنجا که می‌فرماید:

و چه داعی و هدفی، یگانه شاعر عرصهٔ عرفان و بلاغت و ادب در تاریخ ایران و ایرانیان، حضرت حافظ شیرازی ـ رضوان الله علیه ـ را مُلزم به انشاد مطلع غزل معروف، و مَخرجِ آن به زبان عربی نمود:

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل‌ها

❊ ❊ ❊

متی ما تلقَ مَن تهویٰ دَعِ الدنیا و أهمِلْها

و چگونه است که در اشعار ناموران ادب پارسی همچون مولانا جامی و شیخ فریدالدّین

عطّار و گوهر بی‌مانند حکمت و تربیت و عرفان، جلال‌الدّین محمّد بلخی و حکیم سنایی که موجب افتخار ایران‌زمین و تفوّق علمی و ادبی آن بر سایر ملل و بقاع گشته‌اند، سراسر اشعار عربی و اصطلاحات و تعابیر تازی به چشم می‌خورد، در حالی‌که آنان مانند فردوسی می‌توانسته‌اند عبارات و اشعار خویش را بدون ایراد کلمات و الفاظ تازی نیز بنگارند؟

به نظر می‌رسد تنها انگیزه از این سبک نگارش در این مجموعهٔ بدیع و بی‌مانند و گنجینهٔ بی‌مثال بزرگان ایران‌زمین، فقط و فقط عشق و علاقهٔ غریب به این مکتب انسان‌ساز و حیات‌بخش اسلام و باور قلبی و عقلانی و شهودی به مبانی و اصول آن بوده است.

تدوین کتب توسّط بوعلی و ابوریحان به زبان عربی علیٰ‌رغم ایرانی بودن ایشان

آیا شخصیّتی مانند ابوعلی عبدالله سینا که افتخار علمی این خطّه و سرزمین تا کنون بوده و خواهد بود، مگر به غیر از زبان پارسی سخن می‌گفت و در غیر از این بقاع به دنیا آمده بود؟ و مگر ابوریحان بیرونی دانشمند نامدار حکمت و نجوم، در بلاد عربی متولّد گشته بود؟[1] و مگر حکیم والامقام و علاّمهٔ ذوالفنون معلّم ثانی، ابونصر فارابی که به زبان ترکی تکلّم می‌نمود، در بلاد عرب پا به عرصهٔ وجود گذارده بود که جمیع یا اکثر نوشتجات خویش را به زبان عربی تحریر نموده است؟

آیا این مسأله نهایت بی‌انصافی و ناجوانمردی نیست که عدّه‌ای خرافه‌پرست بیایند و بنشینند و خزعبلاتی سر هم کنند و در مقام انتساب این بزرگان به سرزمین و خطّهٔ ایران، به هر رطب و یابسی دست یازند و بوعلی را که در بلخ و یا

---

[1] قابل ذکر است که ابوریحان بیرونی در رابطه با شدّت علاقه‌اش به زبان عربی، کلام لطیفی را بیان می‌کند، که در مجموعه آثار شهید مطهری، ج ١٤، ص ٤٧٩ این‌گونه نقل شده است:
«... زبان عربی را بهترین زبان‌ها برای مسائل علمی می‌داند و علاقهٔ خاصّی به این زبان نشان می‌دهد؛ می‌گوید: "اگر مرا به عربی ناسزا گویند بیشتر دوست دارم از اینکه به برخی زبان‌های دیگر مرا بستایند."» (محقّق)

بخارا به دنیا آمده است از مردم و ملّت ایران شمرند تا مبادا در مقام مباهات و فخرفروشی نسبت به ملل و اقوام دیگر، کفّهٔ ترازو در معیار سنجش و میزان به نفع دیگران سنگین‌تر شود؛ امّا در مقام تمایل و اهتمام به مبانی دینی و پذیرش ملّت و مکتب اسلام آنها را در تحت فشار و یا اغوای حکّام و امرای دست‌نشاندهٔ خلفای عبّاسی قلمداد نمایند؟ اگر شخصیّتی همانند بوعلی و فارابی و سعدی شیرازی و خواجه حافظ شیراز و فخرالدین رازی و سنایی غزنوی و حکیم ملاّصدرای شیرازی و دیگران، به اغواء و فریب دیگران و جامعه، اغواء شوند پس خاک بر سر آن سرزمین و ملّتی که بزرگانش این‌چنین بی‌مایه و مُهمَل، تحت تأثیر اقوام عرب و خلفای بنی‌امیّه و عبّاسی و حکّام دست‌نشاندهٔ آنان، خود را از سنن و فرهنگ و زبان

اصلی و مادری خویش تهی کرده‌اند و زمینه و بستر را برای نفوذ و دخالت دیگران در فرهنگ و زبان جامعهٔ ایرانی فراهم آورده‌اند![1]

غنا و قوّت و توانایی بالای زبان عربی در تأدیهٔ مراد و رساندن مفاهیم

و امّا مطلب دوّم: در علّت گرایش دانشمندان ایرانی به نگارش زبان عربی، میزان غنا و قوّت و توانایی زبان عربی در تأدیه و رساندن مفاهیم، نسبت به سایر زبان‌ها است.

این نکته بر اهل بصیرت و آشنا به لغات ملل و اقوام پوشیده نیست که: قوی‌ترین زبان در دنیا زبان عربی می‌باشد، و گویند پس از آن زبان فرانسه غنی‌ترین زبان‌های موجود است.

اگر در زبان فارسی برای حیوان درّنده‌ای چون شیر فقط یک لغت یافته‌اند باید دانست که در زبان عربی، چند لغت و کلمه برای این حیوان در حالات و رفتار مختلف وضع نموده‌اند؛ و همین‌طور اگر در لغت فارسی برای روح و روان آدمی شاید بتوان گفت یک یا دو لغت که روان و

---

[1] جهت اطّلاع بر اهداف استعمار در مبارزه با فرهنگ عربیّت و قرآن، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٤٢.

جان است، استعمال می‌شود، در لغت عرب برای تمام مراتب نفس و روح آدمی لغت و واژه آورده‌اند. و لذا می‌بینیم که ورود لغت عرب در زبان فارسی نه فقط به خاطر عنایت و اهتمام دانشمندان و مفاخر ایران در استفاده از زبان عربی بوده است، بلکه خود اقوام و ملل ایرانی از روی فهم و درایت و بینش نسبت به غنا و قدرت این زبان، از ورود آن استقبال نموده و پذیرای آن گشتند. و لذا می‌بینیم که در قرآن کریم به قوّت و استقامت زبان عربی در میان سایر لغات اشاره شده است: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا﴾[1] ویا در جای دیگر: ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ﴾.[2]

جهان‌شمولی مکتب اسلام و خاتمیّت رسالت پیامبر اکرم

و بنابر این که در جای‌جای قرآن، تصریح به خاتمیّت رسالت پیامبر و

---

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۲.

[2] سوره الشّعراء (۲٦) آیه ۱۹۵.

جهان‌شمولی مکتب اسلام و بی‌اَمَد و مدّت بودن شریعت اسلام شده است، چه دلیلی دارد که خداوند قرآنی را که برای تمامی افراد بشر ـ از هر نژاد و خطّه و از هر فرهنگ و آیین هستند ـ فرو فرستاده وحجّت قرار داده است، به زبان عربی نازل کند و چرا به زبان فرانسه و فارسی نازل نکرد! و چرا در قرآن به نزول آیات به زبان عربی اشاره دارد؟ این تصریح برای چیست؟

آیا صرفاً چنانچه گفته می‌شود، برای این است که مطابق با زبان محیط و قبایل موجود در زمان پیامبر باشد تا مشکلی در فهم و تفهیم پیش نیاید؟ این که مسخره است، خب چه اشکال داشت قرآن مثل تورات و انجیل به زبان دیگری باشد و چه محذوری به وجود می‌آمد؟

بلی، اگر شریعت اسلام مختصّ خطّهٔ عربستان بود و ارتباطی به سایر ملل و اقوام نداشت، این توجیه صحیح می‌نمود؛ امّا در جایی که ما می‌بینیم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرستادهٔ خویش را به سمت سلطان روم و پادشاه ایران و حاکم مصر و سایر اماکن و بلاد گسیل می‌دارد و آنان را به شریعت و آیین اسلام فرا می‌خواند، دیگر چه جای این‌گونه تخیّلات و

توهّمات است؟

بر این اساس، همان گونه که اصل شریعت اسلام اکمل ادیان و نهایت سیر طبیعی تکامل شرایع می‌باشد، طبیعتاً قرآن که ریشه و جوهرهٔ این شریعت متکامل است، می‌بایست به فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و متکامل‌ترین لغات، نزول پیدا کند که همان زبان عربی است.[1]

مخالفت‌های زیاد با ترویج و ورود زبان عربی در فرهنگ و لغت فارسی

البتّه ناگفته نماند که مخالفت با ترویج و ورود زبان عربی در فرهنگ و لغت فارسی از دیرباز در بین برخی از افراد و قبایل ایرانی مشاهده می‌شود، و اشخاصی که با سلطه و حکومت خلفای بنی‌امیّه و بنی‌مروان و عبّاسی در ممالک غیر عربی

---

[1] جهت اطّلاع بر جهان‌شمول بودن اعجاز عربیّت قرآن، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٨٧؛ تفسیر المیزان، ج ١، ص ٥٩.

مخالفت می‌ورزیدند و با آنان به مقابله و ستیز برمی‌خاستند، چه بسا با نشر و گسترش و رواج لغت عربی مخالفت می‌ورزیدند و آن را موجب تقویت سلطه و حکومت دستگاه خلافت به شمار می‌آوردند، خواه خود به کیش و آیین زرتشت بوده و یا به شریعت و دین اسلام متشرّع بودند، که از جملهٔ آنان می‌توان به ابوالقاسم فردوسی طوسی اشاره نمود.

فردوسی شاعری توانا و زبردست در بیان وقایع تاریخی و توضیح آداب و سنن اجتماعی است. البتّه در اشعار خویش از طرح فضایل و خصایل محسّنه دریغ ندارد و گاهگاهی در ضمن توضیح واقعه‌ای ـ حال چه راست و چه دروغ ـ به بیان نتیجه و استفادهٔ نکته و اشارتی اخلاقی مبادرت می‌ورزد، که البتّه از این جهت ارزش تقدیر دارد.

تصریح فردوسی به گزینش مذهب شیعه و تشیّع خویش

شکّی نیست که فردوسی فردی متمایل و منتحل به تشیّع و اهل بیت رسول خدا بوده است، چنانچه در ابتدای شاهنامه چنین

می‌سراید:

از این اشعار به وضوح به‌دست می‌آید که فردوسی شیعه بوده و سرودن اشعار در مدح خلفای ثلاثه از روی جبر و تقیّه است.

و همین‌طور در اشعاری که در هجو سلطان غزنوی می‌سراید، به مذهب تشیّع خویش و محبّت رسول خدا و علی مرتضی افتخار می‌کند و از دشمنان و مخالفین اهل بیت ابراز انزجار و برائت می‌نماید:

❊ ❊ ❊

❊ ❊ ❊

❊ ❊ ❊

فردوسی که امید خود را در تحریر شاهنامه از دست رفته می‌دید و انتظار پاداش و صلهٔ موعود سلطانی را بر باد رفته می‌دانست، در هجو شاه غزنوی چنین می‌سراید:

❊ ❊ ❊

فردوسی به واسطهٔ نقار و کدورتی که با وزیر اعظم سلطان غزنوی، خواجه حسن میمندی، پیدا کرده بود مورد سعایت او نزد سلطان واقع

شد. خواجه حسن میمندی که فردی سنّی و شدید التعصّب بود، نسبت به خاندان رسالت علناً عناد می‌ورزید و از این روی فردوسی را خوش نیامد که با وی سر آشتی بردارد و باب مراوده و رفاقت مفتوح نماید، و هر چند ناصحان به او سفارش بر تقرّب با وزیر نمودند، نپذیرفت و در جواب می‌گفت: «مرا با دشمن آل رسول کاری نیست.»

احترام و اعزاز فردوسی در تمایل او به اهل بیت علیهم السّلام

بنابراین، باید نسبت به اعتقاد فردوسی در تشیّع و تمایل او به اهل بیت علیهم السّلام به دیدهٔ احترام و اعزاز نگریست، ولی نسبت به شیوهٔ رفتار او و کیفیّت استفاده از ذوق و ادب و دانش او در احیای تاریخ سلاطین ایران و شرح حکایات و تاریخ روابط با سایر ملل، که هر رطب و یابسی را به‌هم بافته و با بزرگ‌نمایی دروغ‌پردازانه به ذکر و بیان قضایا و حکایات تخیّلی و توهّمی پرداخته، قویّاً انتقاد و سرزنش نمود و او را در این تألیف مورد مذمّت و نکوهش قرار داد.

احیای زبان فارسی، علّت تدوین شاهنامه توسط فردوسی

فردوسی علّت تدوین شاهنامه را با همهٔ دروغ‌های شاخ‌دارش، احیای زبان فارسی در مقابل هجوم ملّت عرب و استیلای زبان عربی و ورود آن در فرهنگ فارسی می‌داند، و به این نکته توجّه نمی‌کند که با ورود در این عرصه و عدم انفکاک غصب خلافت در خلفای ثلاثه و عدول حکومت اسلام از محوریّتی که رسول خدا به دستور جبرائیل امین از ناحیهٔ پروردگار مقرّر فرموده بود، مقبولیّت و شرعیّت اصل نظام اسلام را زیر سؤال برده است.

فردوسی می‌بایست بین خلافت غاصبانهٔ خلفای عبّاسی و بین آیین اسلام و زبان عربی که ظرف و بستر مناسبی برای نزول مبانی وحی و آیات قرآنی است، افتراق قائل شود؛ و این کار را نکرد.

باید از ایشان سؤال نمود که: احیای نام پهلوانان و سلاطین باده‌خوار و عشرت طلب، چه تاج افتخاری نصیب مردم ایران نموده است؟! آیا ارزش و افتخار یک ملّت، به داشتن پهلوانان و شاهان خون‌ریز و عیّاش و فرصت طلب است و مثلاً اگر در سرزمینی پهلوانی چون زورمداران ایران‌زمین یافت نشود، آن کشور و

ملّت از ارزش و ملاکات تعالی انسانی به دور هستند؟!

اشتباه فردوسی در تشخیص ملاک مباهات و فخرفروشی ملل

آیا ملاک مباهات و فخرفروشی یک ملّت، وجود افرادی چون رستم و زال و سهراب و کیومرث و گرشاسب است؟ آیا وجود امثال خسروپرویز با آن حرم‌سرای کذایی را باید از علل افتخار ایرانیان و مباهات آنها در ظهور چنین پادشاهان عیّاش، بر سایر ملّت‌ها و کشورها دانست؟! آیا بهتر نبود که جناب فردوسی به‌جای پرداختن به قصص و حکایات پادشاهان عیّاش و عشرت‌طلب و خون‌ریز ـ که سرمایهٔ ملّت‌ها و جوانان این مرز و بوم را برای یک اهانت کوچک و یا عدم رعایت احترام متوقّع، بر باد می‌دادند و با ادّعای مسخرهٔ حفظ سلطنت و شاهنشاهی و احترام به شئون هویّت پادشاهی، چه خون‌ها که ریخته نمی‌شد و چه خانمان‌ها که بر باد نمی‌رفت و چه سرمایه‌ها از ملّت‌ها که به تاراج نمی‌رفت و چه مصیبت‌ها که

تا قرن‌ها بر ملّت‌ها فرود نمی‌آمد ـ به ذکر تاریخ علما و حکما و انسان‌های نمونه و اُسوگان انسانیّت و اخلاق می‌پرداخت؟ آیا ذکر این وقایع هنر است و باعث افتخار ایرانیان و فرهنگ موروث گذشتگان، یا ذکر و شرح بیان تاریخ بزرگان علم و ادب و ناموران عرصهٔ اخلاق و اصول متعالی بشریّت؟!

باید از ایشان سؤال نمود که: شما که در تدوین این شاهنامه سی سال به رنجه و تعب افتادید تا به قول خود زبان فارسی را زنده کنید و از ورود فرهنگ و لغت اسلام ـ که زبان عربی است ـ در میان مردم ایران‌زمین جلوگیری کنید، چقدر از مردم ایران از شاهنامهٔ شما بهره بردند و چند لغت از شاهنامه در فرهنگ و ادبیات خود تاکنون به‌کار برده‌اند؟ آیا شاهنامه در میان ایرانیان بیشترین خواننده را داشت یا دیوان حافظ و گلستان و بوستان سعدی شیراز؟

تسخیر قلب و فکر ایرانیان با تدوین مثنوی معنوی

آیا شاهنامه بیشتر توانست قلب و روح و فکر ایرانیان را به تسخیر خود درآورد یا مثنوی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی؟ آیا نقل داستان‌های چرند و پرند شاهنامه توانست بیشترین شنونده را به خود اختصاص دهد یا تاریخ بزرگان اسلام و پیشوایان تشیّع و حادثهٔ کربلا؟ آیا وقایع به‌هم بافتهٔ رستم و سهراب، قلوب ایرانیان را تسخیر کرد یا حماسهٔ بی‌مانند واقعهٔ عاشورا و فداکاری اصحاب و اهل بیت فرزند رسول خدا؟ آیا شرح داستان‌های تخیّلی و عیّاشی‌های منیژه و تهمینه

و سودابه و توضیح هم‌بستری‌های آنان، تاج افتخار بر سر ایرانیان زد یا شرح بیان نهضت ظلم‌ستیز و کاخ‌برانداز قهرمان بانویِ تاریخ بشریّت، زینب کبریٰ؟ کدام‌یک؟!

تأسّف فردوسی بر عمر بر باد رفته خویش پس از تدوین شاهنامه

در اینجا باید اعتراف کرد که جناب فردوسی پس از اتمام شاهنامه و صرف عمر در این تألیف بی‌محتوا و عبث و پس از شکست در رسیدن به توقّعات صله و پاداش از پادشاه غزنوی، تنبّهی پیدا کرد و تذکّری، و بر عمر بر باد رفته متأسّف و از نگاشتن شاهنامه اظهار ندامت و پشیمانی می‌نمود و در مقدّمهٔ تفسیر سورهٔ یوسف که به شعر درآورده است، خود این‌گونه اقرار و اعتراف می‌نماید و از کردهٔ خود ابراز پشیمانی می‌کند:

❊ ❊ ❊

❊ ❊ ❊

طرح مبانی ناسیونالیستی و پی‌ریزی فرهنگ پان ایرانیسم توسّط فردوسی

ملاحظه می‌شود که فردوسی از تمام دروغ‌پردازی‌ها و بزرگنمایی‌ها و گزافه‌گویی‌ها که برای تجدید و ابقای فرهنگ ایرانیان و لغات فارسی دری انجام داده است، نادم و پشیمان گشته و در صدد جبران آن همه تعب و رنج، دست در دامان کتاب وحی یازیده به شرح و تبیین داستان پیامبران و اولیای الهی روی آورده است.

متأسّفانه فردوسی با طرح مبانی ناسیونالیستی و پی‌ریزی فرهنگ پان ایرانیسم و مقابله با فرهنگ اسلام، تا آنجا پیش رفت که ورود نهضت عالم‌گیر و انسان‌ساز و نورانی اسلام را در فتح ممالک ایران به دست سپاه اسلام، به زشتی یاد می‌کند و آن حمیّت جاهلی و تعلّق به سرزمین ایران و اتّکاء بر گذشتهٔ نیاکان نامیمون خویش را در مشوّه گردانیدن چهرهٔ اسلام و ناموجّه جلوه دادن پذیرش آیین جدید، ظاهر می‌سازد؛ چنانچه در فتح قادسیّه از زبان رستم فرّخزاد چنین می‌گوید:

و اینک می‌بینیم عدّه‌ای از خدا بی‌خبر و لامذهب در حالی‌که کمر به محو و بوار اسلام بسته‌اند، با تمسّک به همین اشعار در مقام مقابله با ملّت و آیین اسلام برآمده‌اند و از سایر اشعار فردوسی که ذکر شد تغافل می‌ورزند.

مبارزهٔ اکید و شدید رژیم طاغوت با زبان عربی

دفاع از وطنیّت و رجوع به فرهنگ قهقرایی توسّط برخی از کوته‌نظران دوآتشه

مسألهٔ عربی‌زدایی و جایگزینی واژه‌های

فارسی به‌جای عربی از زمان رژیم

طاغوتی شاه، وارد مرحلهٔ جدیدی گشت و ایشان در یکی از نطق‌های خود گفته بود: «وظیفهٔ من حذف فرهنگ و لغت بیگانه از زبان فارسی است.» و مسلّم بود که مقصود و منظور از بیگانه، نه لغات و اصطلاحات غربی و زبان‌های خارجی، که فقط زبان عربی بوده است. پیگیری ستیز با زبان اسلام که همان زبان عربیّت است، در رژیم گذشته به نحوی کاملاً مشهود و روشن در دستور روش و منش دولت قرار گرفت تا جایی که از آدم ملحدی چون جبّار باغچه‌بان که به سخریّه جملهٔ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را به صدای بع بع گوسفندان تشبیه می‌نمود، به تجلیل و تکریم یاد می‌شد و متأسّفانه این تجلیل در حکومت فعلی نیز مشاهده شده است!![1] و امروزه نیز همین روش نامیمون و ناپسند با شدّت دنبال می‌شود و به‌جای کلمات دل‌پذیر و جذّاب و شیرین و متعارف و پذیرفته شدهٔ در فرهنگ و ادب پارسی از زبان عربی، کلمات و واژه‌های خنده‌دار و من‌درآوردی و مستهجن قرار گرفته است!

---

[1] فارسی بخوانیم، سال چهارم ابتدایی، درس دوم: باغچه اطفال.

و بعضی از کوته‌نظران دوآتشه که سنگ دفاع از وطنیّت و رجوع به فرهنگ قهقرایی را نه تنها بر سینه، که بر فرق خود می‌کوبند، برای پیش‌تازی در این صحنه و سبقت از روش و منش دیگران، به تألیف مقالات و نوشتارهایی به زبان فارسی سره با عباراتی بس سخیف و ردیء دست می‌زنند که خواننده برای فهم آن کلمات باید به لغت‌نامهٔ جدید مراجعه نماید و با کنکاش در کلمات جدید التّأسیس، به فهم مطلب برسد. خود این حقیر به نوشتهٔ یکی از اساتید دانشگاه برخورد کردم که به چنین کار ابلهانه‌ای پرداخته و دگران را به تفحّص در مقاله و پیدا کردن لغت عربی، به شرط‌بندی انداخته بود! حال صرف نظر از اینکه بیش از ده لغت عربی در آن یافتم که حکایت از عدم اطّلاع نویسنده بر ریشه و مصدر لغت می‌نمود، برای رسیدن به فهم و مراد مقاله سرسام گرفتم و از ادعیهٔ خالصانه چندی نثار صاحب مقاله نمودم.

متأسّفانه این روش ناپسند حتّی به میان حوزه‌های علمیّه و نشریّات آنها نیز

سرایت نموده و به‌جای «مجمع تحقیق»، عبارت: «پژوهشکده»، و یا به‌جای «بحث»، کلمهٔ: «گفتمان»، و یا عوض «اجتماع»، واژهٔ: «گردهمایی» و امثال اینها را قرار می‌دهند؛ در حالی‌که لغت عرب، لغت قرآن است و عوض اینکه این مجامع علمی و دینی، خود پیشتاز در تقدیم و تبلیغ فرهنگ اصیل اسلام و قرآن باشند و زبان اهل بیت رسول خدا را در میان مردم ترویج نمایند و آن را به درون فرهنگ عوام سرایت دهند، مشاهده می‌کنیم که مثلاً برای اثبات و اظهار هم‌رنگِ جماعت و جامعه شدن و به عبارت امروزی «به روز بودن»، خود را از ماهیّت و هویّت اسلامی تهی می‌گردانند و میدان سباق در عرصهٔ فرهنگ و معرفت را به حریف نکته‌دان و زیرک واگذار می‌نمایند؛ که از این جمله، باید به ترجمهٔ قرآن کریم به فارسی سَرِه و بی‌مزه و سخیف اشاره نمود.

مبارزهٔ أکید و شدید مرحوم علاّمه طهرانی با عربی‌زدایی

مرحوم والد معظّم، علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ در زمان حیات خویش شدیداً با این روش و برنامهٔ استعماری به مقابله برخاسته، از هر

فرصتی جهت تبیین و افشای دسیسه‌های شیطنت‌آمیز دست‌های پشت پرده و مخفی از انظار، دریغ نمی‌ورزید و در این زمینه سخنانی بس ارزشمند از ایشان به جای مانده است؛ امیدواریم به فضل و توفیق الهی در آینده‌ای نه چندان دور، نسبت به نشر و تنظیم و تدوین آنها اقدام نماییم.

استناد صدرالمتألّهین به کلام فردوسی در باب وحدت شخصیّهٔ وجود

جالب توجّه اینکه برخی در مقام دفاع از شخصیّت و آثار فردوسی، به سخنان فیلسوف کبیر، مرحوم صدرالمتألّهین شیرازی ـ قدّس سرّه ـ استناد می‌کنند و بدین‌سان نسبت به مرام و ایدهٔ او مهر تأیید می‌نهند.

مرحوم صدرالدّین شیرازی در مقام سخن از وحدت شخصیّهٔ وجود، به کلام فردوسی استناد می‌کند و با عنوان: «فصل ۲۹، فی أوّل ما یُنشَأُ مِن الوجودِ الحقّ»، این شعر او را متذکّر می‌شود:

البتّه منکر این مطلب نمی‌توان شد که فردوسی مردی دانش‌آموخته و نسبت

به مبانی معرفتی فردی مطّلع و تا حدودی آگاه بوده است و در کتاب شاهنامهٔ او اشعار فراوانی در مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و حتّی اعتقادات و مبانی توحیدی وجود دارد؛ ولی نکته اینجاست که ایشان از این ذخیرهٔ علمی و اندوختهٔ معلومات، در چه مسیری و چه هدفی استفاده کرده است؟!

مسألهٔ مهمّ و اساسی در ارتباط با بزرگان و اهل اطّلاع، عدم فهم و ادراک و جهل به علوم و فنون نمی‌باشد، بلکه نحوهٔ به‌کارگیری و کیفیّت استفاده از اندوختهٔ علمی و اطّلاعات است که این همه مصیبت و فاجعه در تاریخ به وجود آورده است. نکتهٔ بسیار حایز اهمّیت این است که نفس تجمّع اطّلاعات و ذخیرهٔ علوم در ذهن و نفس آدمی نمی‌تواند موجب صفای ضمیر و استقامت راه انسان گردد، و انسان برای تصفیهٔ قلب از زنگارهای مادّی و نفسانی، چاره‌ای به جز پرداختن به تهذیب و مراقبه و متابعت از دستورها و برنامه‌های سلوکی و اخلاقی اولیای الهی و عرفای بالله ندارد.

سوء استفادهٔ دولت‌مردان، از بزرگان و علمای اهل اطّلاع

در هر زمان و دوره‌ای، حکّام ظلم و دولت‌مردان ستم‌پیشه با سوء استفاده از همین علما و بزرگان اهل اطّلاع، توانسته‌اند در مسیر تعدّی و اجحاف و ظلم به رعیت، به استمرار حیات و بقای ننگین خود، جامهٔ عمل بپوشانند؛ و این علمای سوء، توجیه کنندهٔ مسیر باطل و غرور گردند و با ابزار و وسایل و دلایل علمی به تحقّق اهداف شوم و منویّات شهوانی آنان کمک و مساعدت نمایند.

دیدگاه مولانا در مقام فرق بین شاهنامه و قرآن

در اینجاست که مولانا در مقام فرق بین شاهنامه و قرآن گوید:

بنابراین، محوریّت در همهٔ ادیان الهی بالخصوص آیین مقدّس اسلام، بر تساوی و برابری همهٔ افراد عالم از هر صنف و طبقه و از هر ملّت و نژاد است؛ و

یک مسلمان چه ایرانی و چه امریکایی و فرانسوی و انگلیسی و آفریقایی و عرب و غیره، باید در همهٔ امور، محوریّت را بر مبانی و آیین آسمانی دین قرار دهد و از روش و سنّتی که بوی ملّیّت و قومیّت و امتیاز او را از سایر ملل و اقوام می‌دهد، بگریزد و آن را به کناری واگذارد. و اگر بخواهد به رسومات و سنّت‌هایی که دایرهٔ حیات و زندگی اجتماعی او را از سایر دوایر جدا می‌کند بپردازد، طبیعتاً از محوریّت اسلام فاصله گرفته است، و آن روش و سنّت بر خلاف آیین و مذهب اسلام خواهد بود و مورد نکوهش و مذمّت اولیای دین می‌باشد.

ناپسندی صلهٔ رحم و اهدای هدایا در فضای پیروی از سنن باستان و آیین کهن

ارتباط با قوم و خویش و صلهٔ رحم بسیار خوب و پسندیده است امّا همین ارتباط اگر در فضای چنین سنّتی قرار بگیرد، دیگر ممدوح و پسندیده نیست. هدیه دادن و عیدی دادن به یکدیگر و خصوصاً اطفال بسیار مناسب و شایسته است امّا این هدیه و عیدی اگر در فضای پیروی از سنّت باستان و آیین کهن باشد، دیگر صحیح نخواهد بود. دلجویی از گرفتاران و

مستمندان همیشه مناسب و شایسته است و هیچ‌گاه نباید این مسأله فراموش شود و از آن غفلت شود، ولی این کار با عنوان محوریّت این آیین، دیگر مناسب نیست.

نظیر آنچه امروزه در بین اجتماعات ما ـ چه در ایران و یا در سایر کشورها ـ مرسوم شده است که هنگام اذان، بلندگوهای بسیار قوی بر بالای مأذنه‌ها قرار می‌دهند و موجبات ناراحتی و آزار همسایگان را در هنگام اذان صبح و حتّی بعدازظهر و غیره، فراهم می‌کنند، و یا صدای سخنران با قدرت و قوّت به اطراف منتشر می‌گردد و چه بسا باعث اذیّت و زحمت بیماران و اطفال گردد.

اشکال وارد بر دستجات سینه‌زنی و سخنرانی‌ها و پخش اذان از بلندگوها

دستجات سینه‌زنی با صدای گوش‌خراش طبل و بلندگوهای قوی تا نیمه‌های شب و حتّی پس از آن، خواب و استراحت از دیدگان بیماران و اطفال و زحمت‌دیدگان می‌ربایند. پخش صدای اذان و سخنان سخنران و مراسم عزاداری و سوگواری سالار شهیدان همه به جای خود شایسته و لازم است، ولی اگر موجب اذیّت و آزار مردم گردد دیگر مناسب نخواهد بود، و مورد رضا و تشویق اولیای دین واقع نمی‌گردد.

فضای دیانت، فضای توحید و نورانیّت است، فضای انبساط و سبکی و روحانیّت است؛ در این فضا است که روح می‌تواند به معارج و مدارج عالیه صعود کند و قفل‌های تعلّقات به دنیا و تعصّبات و انانیّت‌ها را که بر جان و قلب و فکر زده است یکی پس از دیگری بگشاید، و با همّت و نفس والیان امر و متولّیان مُلک و ملکوت به سوی عوالم قدس عروج نماید. و تا انسان بتمام معنی الکلمه دست از همهٔ تعصّبات و جهالت‌ها و خودمحوری‌ها و امتیازهایی که برای خود ترسیم کرده و دایره‌ای که به دور خود کشیده برندارد، راهی به سوی آن عوالم پیدا نخواهد کرد، و حالت تجرّد و توحید در نفس و ضمیر او متجلّی نخواهد گشت.

ائمّهٔ ما صلوات الله علیهم أجمعین هنگام غذا با همهٔ غلامان و افراد حاضر، بر سر یک سفره می‌نشستند و غذا می‌خوردند و مواظب بودند مبادا کسی نیامده باشد.

استمرار بخشیدن به آیین مجوس، علّت اصلی نهی از برگزاری مراسم نوروز

علّت اینکه در روایات از برگزاری مراسم عید نوروز نهی شده است و آن را از سنّت‌ها و آیین جاهلی برشمرده‌اند، نه به خاطر دید و بازدید و صلهٔ رحم و اهدای هدیه به یکدیگر و جشن و

سرور است، بلکه به جهت استمرار و پایداری همان سنّت‌های گذشته از آیین مجوس است که خواهی نخواهی افراد را در آن فضا و حال و هوا قرار می‌دهد و ربط آنان را از محوریّت اسلام و توحید و حال و هوای آیین الهی قطع می‌کند، و رشتهٔ اتّصال قلب و ضمیر ایشان را به آثار و خصوصیّات عالم ملکوت گسسته می‌نماید، و دایرهٔ حیات اجتماعی آنان را از سایر دوایر ملل و نحل اسلام جدا و متمایز می‌سازد.

و بر همین اساس، تمام آیین‌ها و جشن و سرورهایی که در سراسر دنیا برپا می‌شود و در آن رایحه‌ای از نژادپرستی و قومیّت‌گرایی وجود دارد، از نظر ادیان الهی مطرود و مذموم می‌باشد.

و در مقابل، هر آیینی که این مسأله در آن مشهود نباشد ولی در اسلام هم به طور دقیق و مصداقی، ذکری از آن نشده است و با کلّیات و ملاکات کلّی اسلام و موازین الهی انطباق دارد، از نظر اسلام ممدوح و قابل اجرا و انجام خواهد بود.

مدح برخی سنن غیر مخالف با مبانی شریعت و ملاکات دینی

از جملهٔ آن موارد، جشن تکلیف است که خداوند بنده‌ای از بندگانش را عقل و درایت عطا کرده است که بتواند در تحت اوامر و نواهی الهی درآید و مدارج صعود و عروج به مقامات قرب را بپیماید.

و از جملهٔ این مناسبت‌ها تعیین روزی در سال به نام روز علم و تعظیم دانش، و یا روز صلح و دوستی، و یا روز خلع سلاح از روی زمین، و یا روز بهداشت محیط زیست و امثال اینها که همگی شایسته و مناسب و صحیح و مورد رضا و امضای پروردگار است و هیچ اشکالی بر آنها وارد نمی‌شود، و ایرادی که بر مناسبت عید نوروز وارد بود بر اینها نخواهد بود.

و نیز در ایران، نام‌گذاری روز میلاد أمیرالمؤمنین علیه السّلام به نام روز پدر و نیز تولّد حضرت صدّیقهٔ کبریٰ سلام الله علیها به نام روز مادر و روز تولّد حضرت زینب کبریٰ به نام روز پرستار و غیره است، ولی البتّه باید در نظر داشت که در مرتبهٔ اوّل باید عنوان همان روز به نام و انتساب به آن معصوم علیه السّلام مدّ نظر باشد، و در ضمن اگر عنوان دیگری پیدا نمود نباید آن انتساب و عنوان اوّل را تحت‌الشّعاع

خود قرار دهد، که در این صورت صد در صد غلط بوده و نقض غرض خواهد بود.

نام‌گذاری روزی را به نام مادر و پدر و پرستار و غیره خوب است ولی یا باید در زمانی جدای از زمان منتسب به معصومین علیهم السّلام باشد و یا اینکه اگر در همان زمان است، انتساب آن زمان را به صاحبان اصلی که معصومین علیهم السّلام هستند تحت‌الشّعاع قرار ندهد.

و بر همین قیاس برقراری مناسبت‌های عزا و حزن و نیز جشن و سرور ملّی و اجتماعی در یک کشور باید بر اساس ضابطهٔ مذکور باشد.

عدم جواز برگزاری اعیاد ملّی و عزاهای عمومی در صورت تقارن با اعیاد و وفیات اسلامی

اگر در مملکتی به مناسبتی روزی را عزای عمومی اعلام کرده باشند و در یک سال، همان روز مصادف شود با یکی از اعیاد اسلامی مانند عید قربان و یا عید فطر و یا غدیر و امثال ذلک، دیگر جایز نیست که در آن روز اعلان عزا شود و نما و

سیمای مملکت، حالت عزا و ماتم به خود بگیرد و خبری از ظهور و بروز این عید در میان اجتماع نباشد.

و همین‌طور اگر روزی را به عنوان عید ملّی قرار دادند و آن روز مصادف با روز مصیبت و عزای تشیّع باشد، حرام است مراسم جشن و سرور به‌پا کنند و آن مصیبت و عزا فراموش شود و تحت‌الشّعاع آن عید ملّی قرار گیرد. این فدا کردنِ شئون و شخصیّت ولایت در برابر شأن و شخصیّت یک مسألهٔ عادی و طبیعی است و بالنتیجه فدا کردن و ذبح کردن مکتب است در مقابل یک حادثه و پدیدهٔ عادی.

اگر روز مجلس ترحیم یکی از بستگان مصادف شد با روز میلاد یکی از معصومین علیهم السّلام، نباید پرچم سیاه و پارچه‌های سیاه و عزا بر در و دیوار آن مجلس آویخت و مجلس را به صورت یک محفل ماتم و مصیبت درآورد، بلکه باید علایم جشن و میلاد آن امام علیه السّلام مشهود و ظاهر باشد و مردم از مشاهدهٔ این امور و ظواهر، به یاد میلاد و شخصیّت آن امام علیه السّلام بیفتند و آن حضرت را مدّ نظر خود قرار دهند.

البتّه می‌توان به‌جای صرف شیرینی، از انواع دیگر مأکولات و نوشیدنی‌ها استفاده کرد؛ زیرا

افرادی که در مجلس حضور پیدا کرده‌اند اغلب مصیبت‌زده و صاحب عزا می‌باشند و قلوب آنها جریحه‌دار شده است، که در این صورت به واسطهٔ رعایت حال آنها می‌توان از برخی آثار و مظاهر عید کاست، در عین اینکه نفس آن مناسبت و ظواهر آن هم‌چنان برای آن امام همام علیه السّلام محفوظ و ثابت باشد.[1]

وجوب إحیای سنن حسنه و پرهیز از سنن سیّئه

بنابراین به‌جای‌نهادن سنّت حسنه، از افضل اعمال و نیکوترین روش‌ها و آیین‌هاست؛ چنان‌که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

من سَنَّ سُنّةً حسنةً عَمِلَ بها مَن بعده، کان له أجرُه و مثلُ أُجورهم من غیرِ أن ینقُص من أُجورهم شیءٌ؛ و مَن سَنَّ سُنّةً سیّئةً فعُمِلَ بها بعده، کان علیه وزرُه و مثلُ أوزارِهم مِن غیر أن یَنقُص من أوزارهم شیءٌ.[2]

«کسی که سنّت و روش پسندیده‌ای را بنا نهد که پس از او بدان عمل کنند، اجر و ثواب آن را

---

[1] والدهٔ ما ـ رحمة الله علیها ـ در روز اوّل رجب سنهٔ ۱۴۳۳ قمری در طهران به واسطهٔ پارگی آئورت، به رحمت خدا رفتند و جنازهٔ ایشان همان روز به مشهد مقدّس منتقل و در روز تولّد امام هادی علیه السّلام، دوّم رجب دفن گردید. رفقا و دوستان که به بنده منزل می‌آمدند سؤال کردند که: آیا پرچم و پارچهٔ سیاه بر دیوار منزل گذارده شود یا خیر؟
حقیر عرض کردم: چون امروز مصادف با میلاد امام علیه السّلام است جایز نیست گذاشته شود، ولی روز سوّم رجب که شهادت امام هادی علیه السّلام است مانعی ندارد.

[2] رجوع شود به ص ۹۱.

پروردگار برای آن شخص و نیز اجر و ثواب تمام کسانی که بدان عمل می‌کنند به حساب و پروندهٔ او ثبت می‌نماید. و کسی که سنّت سیّئه و ناپسندی بنا نهد که پس از او بدان عمل می‌نمایند، وزر و وبال برای خود او و نیز وزر و وبال تمام کسانی که بدان عمل می‌کنند را به حساب او خواهند گذارد.»

از این رو لازم نیست که هر سنّتی اصل و مبدأ آن در اسلام بوده باشد، بلکه همین‌قدر که مطابق با موازین و ملاکات کلّیّهٔ مدوّنه در آثار معصومین علیهم السّلام بوده باشد کافی است.

روزه گرفتن بنی‌امیّه در روز عاشورا

البته باید توجّه داشت در اموری که انجام آنها برای سایر اقوام و ملل به عنوان یک سنّت و دارای هدف و قصد خاص مطرح بوده است، باید رعایت احتیاط و اجتناب به عمل آید، گرچه در زمان فعلی آن عمل به آن نیّت و غرض خاص انجام نپذیرد.

مثلاً در زمان گذشته بنی‌امیّه و بنی‌مروان به شکرانهٔ غلبه بر فرزند رسول خدا و کشتن اولاد و ذراری آن حضرت در روز عاشورا، آن روز را روزه می‌گرفتند؛ و در زیارت عاشوراء می‌خوانیم:

اَللَهُمّ إنّ هذا یَومٌ تبرَّکَت به بَنوأُمیّه و ابنُ آکِلةِ الأکباد ... ؛ «پروردگارا امروز روزی است که بنی‌امیّه و فرزند هند جگرخوار، آن را مبارك و میمون می‌شمارند ... .»

فلهذا روزه در روز عاشورا از جانب ائمّهٔ دین علیهم السّلام منع شده است،[1] گرچه یک شیعهٔ روزه‌دار در روز عاشورا هیچ‌گاه نیّت و قصد معاندین را در دل نمی‌پروراند، و بلکه آنان را مورد لعن و سبّ قرار می‌دهد، ولی همین‌که این روزه در اوقاتی واقع شده است که معاندین اهل بیت علیهم السّلام به جهت تیمّن و تبرّک کشتن فرزند رسول خدا آن روز را روزه می‌دارند، خواهی نخواهی اذهان به آن سمت متوجّه خواهد شد و آن حرکت ناپسند و قبیح در خاطرها مجسّم می‌گردد؛ و بدین لحاظ است که روزه در آن روز منع شده است.

تبدّل موضوع و تغییر جهت روزه در روز عاشورا

امّا در زمان ما که دیگر روزه‌ای بدین جهت گرفته نمی‌شود و اثری از آن آداب و رسوم گذشته موجود نمی‌باشد، دیگر منعی برای روزه گرفتن در روز عاشورا وجود نخواهد داشت و استحباب روزه به حکم اوّلی و بدوی خویش به حال خود باقی خواهد بود؛ زیرا نه روزه‌داری به چنین قصدی دیگر وجود دارد و نه روزه‌داری

---

[1] الکافی، ج ٤، ص ١٤٦.

چنین نیّت و قصدی خواهد نمود[1].[2]

بقا و استمرار حرمت پوشیدن کراوات تا این زمان

ولی در بعضی از موارد دیگر چنین تغییر و تحوّلی رخ نداده است؛ مانند پوشیدن کراوات. کراوات همان صلیب است که نصاریٰ در زمان گذشته به کمر خود می‌بسته‌اند و در جنگ‌ها برای پیروزی و غلبه بر دشمن بدان تبرّک می‌جستند؛ و پس از اینکه دریافتند ممکن است توهین تلقّی شود، آن را بر گردن خود انداختند و بعضی از یهود و اقوام دیگر به آنان تأسّی نمودند و بدون التفات به این نکته و مقصود، آن را در زمرهٔ البسهٔ خویش درآوردند و این روش هم‌چنان پابرجا مانده است. البتّه بسیاری از اقوام یهود چون این نکته را دریافتند تا کنون از پوشیدن کراوات امتناع ورزیده‌اند.

---

[1] رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۸٤.

[2] مرحوم علاّمه والد ـ رضوان الله علیه ـ در بعضی از سنوات، روز عاشورا را به روزه‌داری می‌گذراندند.

و امّا فرق بین روزهٔ روز عاشورا و بین پوشیدن کراوات این است که نفس روزه ـ صرف نظر از زمان آن ـ مورد تشویق و ترغیب شارع قرار گرفته و امری است مستحبّ و دارای فواید ظاهری و باطنی، ولی در پوشیدن کراوات هیچ فایده و منفعتی جز فشار بر گردن و گرفتگی عروق و تنگی تنفّس وجود ندارد، مضافاً به اینکه این سنّت در بین نصاریٰ هم‌چنان باقی است؛ ولی سنّت روزه نسبت به روزهٔ روز عاشورا از بین رفته است.

حرمت تشبّه به کفّار در لباس و طعام

بنابراین، مسألهٔ تشبّه به کفار که مورد نهی و تحریم شارع واقع شده است، نسبت به بستن کراوات به قوّت خود باقی است و پوشیدن کراوات حرام می‌باشد.

سَکونی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

أوحَی اللهُ تعالی إلی نبیٍّ من أنبیائِه: «قُل للمؤمنین لا تَلبِسوا لِباسَ أعدائی و لا تَطعَموا طَعامَ أعدائی و لا تَسلُکوا مَسالِکَ أعدائی، فتَکونوا أعدائی کَما هُم أعدائی.»[1]

«خداوند متعال به پیامبری از پیامبرانش وحی نمود که به مؤمنین بگوید: "لباس دشمنان مرا نپوشید و از غذای مخصوص و منحصر آنان که به داعی و نیّت خاصّی طبخ می‌شود اطعام نکنید

---

[1] علل الشّرائع، ج ۲، ص ۳٤۸.

و راه و مسیر آنان را در زندگی و امور روزمرهٔ خود نپیمایید، که در این‌صورت دشمنان من خواهید شد، هم‌چنان‌که آنان دشمنان من می‌باشند.“»

حرمت قرار دادن دست‌ها بر روی هم در نماز

و نیز در خصال از أمیرالمؤمنین علیه السّلام نقل می‌کند:

لا یَجمَعُ المُسلِمُ یدَیه فی صلاته و هو قائم بین یَدَی اللَه عزّوجلّ یتشبَّهُ بأهل الکُفر، یَعنی المَجوسَ.[1]

«مسلمان هنگام نماز، دست‌های خود را روی هم نمی‌گذارد (مانند اهل سنت که هنگام ایستادن دست‌های خود را روی هم می‌گذارند، و این سنّت از زمان

[1] الخصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ٦٢٢؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۵.

عمر بن خطّاب خلیفهٔ دوّم بدعت گردید) در حالی‌که در برابر خدای عزّوجلّ ایستاده و به عبودیّت او اشتغال دارد؛ زیرا این عمل، سنّت اهل کفر و مجوس است که هنگامی که در برابر آتش می‌ایستند و آن را عبادت می‌کنند، دست‌های خود را به جهت تعظیم و تکریم آتش، روی هم قرار می‌دهند.»

و نیز زراره از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

لا تُکَفِّرْ فإنّما یَفعَلُ ذلک المَجوسُ؛[1] «دست خود را با دست دیگر مپوشان؛ زیرا این روش سنّت اهل مجوس است.»

و از این روایات استفاده می‌شود: گرچه مراسم نوروز به نیّت و قصد متابعت و پیروی از سنّت و آیین گذشتهٔ مجوسیان نباشد ولی همین تشبّه و همانند بودن، برای حرمت آن کفایت می‌کند.

البتّه ممکن است در بعضی از موارد افراط‌هایی صورت پذیرد ولی با ادراک و تشخیص صحیح ملاک، می‌توان بین موارد مختلف را تمیز داد.

علّت مخالفت علمای راستین با به دست گرفتن

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ۲۹۹.

چنگال

از جمله مواردی که در زمان گذشته صرفاً به جهت پیروی از آداب غرب و افتخار به آن بدان رفتار می‌نمودند، غذا خوردن با چنگال بوده است. تا پیش از سفر ناصرالدّین شاه به فرنگ، کسی در ایران از چنگال استفاده نمی‌نمود و مردم غذا را با دست یا قاشق‌های مسی و یا چوبی تناول می‌کردند، ولی پس از بازگشت از سفر فرنگ دستور داد که در مهمانی‌های دربار از چنگال استفاده شود و به پیروی از او وزرا و درباریان و امراء و بزرگان لشگری و کشوری در منازل و مهمانی‌های خصوصی از چنگال استفاده می‌کردند و بدان فخر و مباهات می‌نمودند. کم‌کم مردم آن زمان نیز به این شیوه عمل نمودند و هدف نیز همان پیروی و دنباله‌روی فرهنگ مغرب‌زمین بوده است، گرچه به حسب ظاهر در کیفیّت تغذیه و تسهیل در تناول نیز بی‌تأثیر نبوده است.

به همین جهت است که می‌بینیم بسیاری از بزرگان در آن زمان استفاده از چنگال را مناسب نمی‌دیدند و از آن جلوگیری می‌کردند. ولی پس از گذشت ازمنهٔ طولانی دیگر آن حیثیّت و جنبهٔ پیروی از فرهنگ غرب و آداب کفر، رخت بربسته است و کسی در استفاده از چنگال به این مسأله نمی‌اندیشد و به خاطر فخر و مباهات از آن استفاده نمی‌کند و صرفاً جهت تسهیل در تناول از آن استفاده می‌شود لا غیر.

و بدین لحاظ آن خصوصیّت و شاخصه‌ای که باعث آن می‌گردید که بزرگان استفاده از آن را در آن دوران مناسب ندانند دیگر از بین رفته است و جای خود را به رفتاری منطقی و عرفی سپرده است، و آن محظور دیگر وجود ندارد.

آری هم‌چنان‌که سنّت رسول الله بر استفاده از دست راست برای خوردن غذا بوده است به نظر می‌رسد که تناول غذا با دو دست راست و چپ هم‌زمان، با جنبهٔ تواضع بنده هنگام تناول از نعمت الهی منافات داشته باشد، و به همین جهت بوده است که در سفرهٔ بزرگان، چنگال دیده نشده است. و امّا تناول میوه و یا غذا با دست راست به واسطهٔ چنگال، دیگر محظوری نخواهد داشت.

مقابلهٔ برخی از علما و بزرگان در زمان گذشته

با استفاده از بلندگو

یکی دیگر از موارد افراط در این قضیّه، استفاده از بلندگو در زمان گذشته بوده است. گویند هنگامی که بلندگو به ایران آمده بود بسیاری از مساجد و حسینیّه‌ها از آوردن آن امتناع می‌ورزیدند و حتّی خطبا نیز از استفادهٔ میکرفون و بلندگو اجتناب می‌کردند، و حتّی نام «بوق شیطان» را به آن داده بودند. تا اینکه کم‌کم این ذهنیّت و برداشت مرتفع گردید و مردم عملاً و عیناً به فواید آن پی بردند و به استفاده از آن اقدام نمودند.

مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند: در همان دورانی که مردم نسبت به استفاده از میکرفون و بلندگو نظر مساعدی نداشتند، مرحوم حاج هادی ابهری ـ رحمة الله علیه ـ (که دارای نفسی روشن و صافی‌ضمیر و محبّ اهل بیت و اهل ولاء بود و با مرحوم آیة الله حاج سیّد محمّد هادی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ مرتبط و رفیق و

نیز عقد اخوّت دینی بسته بود) به مشهد مشرّف می‌شود و برای زیارت برادر ایمانی و رفیق بزرگوار خود به منزل ایشان می‌رود، و مشاهده می‌کند که در جلوی ایشان میکرفون گذاشته‌اند و مشغول صحبت می‌باشند.

پس از اتمام سخن رو می‌کند به ایشان و می‌گوید: «جناب آیة الله! این چیست که در مقابل خود گذاشته‌اید؟»

مرحوم میلانی پاسخ می‌دهد: «این بلندگو است که برای رساندن صدا به افراد ساخته شده است، و مانند عینک برای فرد ضعیف البَصَر است.»

مرحوم حاج هادی می‌گوید: «چشم سالم که نیاز به عینک ندارد!»

حقیر گوید: جا داشت که مرحوم میلانی به مرحوم حاج هادی چنین پاسخ می‌داد که: جناب حاجی! درست است که چشم سالم نیاز به عینك ندارد، ولی همین چشم سالم آیا می‌تواند اشیاءِ بعیده را نیز همان‌طور که اشیاءِ قریبه را مشاهده می‌کند ببیند؟ پس این دوربین‌ها و تلسکوپ‌ها را برای چه ساخته‌اند؟ آیا شما می‌توانید فاصلهٔ سه کیلومتری خود را به وضوح تماشا کنید؟ بلندگو هم حکم همان دوربین و تلسکوپ

را دارد. مگر یك نفر چقدر می‌تواند صدای خود را به گوش افراد برساند؟ و آیا برای آنان که در فاصله‌های دورتر نشسته‌اند قابل درك می‌باشد؟! و نیز برای آنان که در دو طبقه قرار گرفته‌اند ـ مردها و خانم‌ها ـ می‌توان بدون این وسیله سخنرانی کرد؟!

باز مرحوم والد ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمودند:

در عراق زمانی بسیاری از شهرها آسفالت نشده بود و فقط خیابان‌های بغداد را آسفالت کرده بودند، بنا شد که حکومت خیابان‌های شهر نجف را آسفالت کند. بسیاری از علما از این قضیّه ناراحت بودند و می‌گفتند: «این کار از دستاوردهای فرنگ است و می‌خواهند وضع طبیعی شهر و خیابان‌ها را از بین ببرند.» و سر و صدایی در بین مردم نیز به وجود آورده بودند.

بعضی از شاگردان مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ این مسأله را با ایشان در میان گذاشتند و نظر او را خواستار شدند. ایشان فرمودند: «چه ایرادی

دارد که خیابان‌ها از این وضع درآید و گرد و خاک کمتری به سر و سینهٔ افراد برود؟»

سپس فرمودند:«این مسائل موجب آسایش و راحتی بیشتر سالکان خواهد بود و باید از این امور استقبال کرد.»

و این است فرق بین دیدگاه یک عارف و بین ظاهرنگران و کوته‌بینان که دیدگاه و افق فهم و ادراکشان از محدودهٔ امور ظاهری و حواسّ خارجی و عالم وهم و خیال تجاوز نمی‌کند.

خلاف سنّت پیامبر بودن استفاده از تریبون در مساجد و حسینیّه‌ها

در مقابل این مسأله، استفاده از تریبون در مساجد و حسینیّه‌ها و هم‌اکنون در مجامع علمی و مذهبی و اقامهٔ نماز جمعه است. پیامبر اسلام دستور دادند برای خطبه و سخنرانی در مسجد مدینه یک منبر سه پلّه بسازند، و خود بر فراز آن می‌رفتند و برای مردم صحبت می‌کردند. و بر همین روش در زمان ائمّه علیهم السّلام انجام شده بود. البتّه در زمان معاویه منبری بیش از سه پله و مرتفع‌تر در مسجد اموی قرار دادند، و پس از او منبرهای خلفا مرتفع‌تر از منبر زمان رسول خدا بوده است.[1]

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون لزوم استفاده از منبر به‌جای تریبون رجوع شود

تأسّف از احیای آیین گذشتگان و جشن و پای‌کوبی برای آن به‌جای عید غدیر

جای بسی تأسّف است که امّت اسلام مخصوصاً شیعیان ایران، به‌جای پرداختن به بزرگ‌ترین عید اسلام و برپایی جشن و سرور در روزهای متوالی و تعطیلی آن ایّام، که بنا به فرمودهٔ رسول خدا: «یومُ غدیر خم أفضلُ أعیاد أُمّتی؛[1] افضل اعیاد امّت من عید غدیر خم است»، به برپایی آیین گذشتگان و جشن و پای‌کوبی و تبریک و تهنیت به یکدیگر می‌پردازند؛ و ارج و قیمتی مناسب و لایق آن روز عظیم بر آن نمی‌نهند.

مرحوم والد بزرگوار ما ـ قدّس الله سرّه ـ در کتاب شریف امام شناسی، صفحاتی دربارهٔ اهمّیت عید غدیر و اهتمام به برگزاری آن به نیکوترین وجه و باشکوه‌ترین مرتبت نگاشته‌اند که حقّاً باید گفت که مطلب را تمام نموده‌اند و حقّ این مسأله و حادثهٔ عظمیٰ را در این عبارات بجای آورده‌اند؛ و ما در اینجا به جهت تیمّن و تبرّک به درج نصّ این عبارات می‌پردازیم و زاید

به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۵ ـ ۲٤۰.

[1] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۵.

بر آن چیزی نمی‌گوییم:

باری، عید غدیر را عید گویند به جهت آنکه آن خاطرات و مسائل مهمّه که در آن روز در خمّ غدیر به وقوع پیوست، و آن خطبهٔ رسول الله، و گرفتن دو بازوی علی را به طوری که سپیدی زیر بغل هر دو معلوم شد، و نشان دادن و معرّفی نمودن به مردم، و سپس امر به تسلیم به لفظ: «السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَالمُؤمِنین» به پیرو نصبِ آن حضرت را به خلافت رسول الله، و إعطای ولایت کلّیهٔ الهیّه، و نزول آیهٔ إکمال دین و إتمام نعمت، و آیهٔ تبلیغ و انقیاد و تسلیم مخالفان در برابر آن عظمت و اُبّهت و شکوه واقعی و ظاهری، و سپس مخالفت کردن آنها به مجرّد رحلت رسول خدا، و بالأخره آن پی‌آمدهای سریع و غیرها، همگی در روز عید غدیر برمی‌گردد و عَوْد می‌کند، و خود را نشان می‌دهد، و آن برکات نازله پیوسته بر أهلش فرو می‌آید و می‌ریزد.

معنای عید در لغت و در اصطلاح مردم و ملل و نحل

زیرا که کلمهٔ «عِید» از مادهٔ «عَوْد» است یعنی: بازگشتن. در أقرب الموارد گوید: «عِید به موسم و هر روزی که در آن اجتماعی و یا تذکار و یادبودی از صاحب فضیلتی بوده باشد گفته

می‌شود، و بعضی گفته‌اند: "برای هر حادثهٔ مهمّی."

ابن‌أعرابی گوید: "برای آنکه در هر سالی آن واقع و حادثه، با فرح و سرور مجدّدی عَود می‌کند. اصل کلمه عِید، عِوْد بود، چون واو ساکن بود و ما قبلش مکسور بوده، آن را به یاء قلب نمودند، عید شد. و جمع آن أعْیاد و تصغیر آن عُیَید آید، که از واحد إعلال شده بنا کرده‌اند، یا به جهت آنکه مفردش عید شده است، و یا به جهت فرق میان آن و میان کلمهٔ عُود که به معنای چوب است، و جمع آن أعواد و تصغیر آن عُوَیْد می‌آید."

و در أصل مادّه گوید: "عادَ إلی کذا، یَعودُ عَودًا و عَودَةً و مَعادًا: یعنی

برگشت، و به سوی آن چیز شد. و گفته شده است: بعد از إعراض و انصراف بازگشت کرد.“»
و نظیر همین گفتار را در صحاح اللُّغَة و در مِصباحُ المُنیر ذکر کرده است، و در مصباح اضافه کرده است که: «و عَیَّدتُ تَعییدًا: یعنی من در مراسم عید حضور پیدا کردم.»

حال که معنای عید را در لغت دانستیم، ببینیم در اصطلاح مردم و طوایف و ملل و نحل کلمهٔ عید را به چه معنا استعمال می‌کنند؟ و برای وضوح این مطلب می‌گوییم: در نزد هر طایفه و جماعت، و هر ملّت و مذهبی، یک چیز مخصوص دارای اهمّیت است که چون سالگرد آن واقعه و حادثه، و یا آن خاطره برسد به جهت بزرگداشت و تجلیل از روح و معنای آن، آن خاطره را تجدید می‌کنند و به سرور و فرح در یادبود آن واقعه می‌گذرانند، و با آنکه نفس آن حادثه گذشته است ولی با یادبود و خاطرهٔ موجود باقیماندهٔ از آن در ذهن، خود را به روح و جان آن حادثه نزدیک می‌کنند و نفس و روح خود را از یادبود آن إشراب و متمتّع می‌سازند.

دنیاپرستان چون وصول به منافع دنیوی فقط مورد نظر و هدف آنهاست، در وقت بروز و ظهور حادثهٔ دنیوی عید می‌گیرند؛ پادشاهان پس از لشکرکشی و خون‌ریزی و غلبه بر حریف و

سلطه بر اقوام مورد نظر جشن می‌گیرند و طاق نصرت می‌بندند، و آن خاطرهٔ پیروزی را همه ساله إعاده می‌کنند.

ایرانیان قدیم، نوروز را عید می‌گرفتند به جهت آنکه سبزه از زمین می‌روید و درخت‌ها سبز می‌شود و فصل خرّمی و شادابی زمین است، فصل خزان و زمستان سپری شده و اینک زمین رو به رشد و نمو است.

این منطق کسانی است که ابداً با معنویات و روحانیّات سر و کار ندارند، و ارزش‌های انسانی را فقط در مادّه و سبزه می‌جویند؛ و در حقیقت با عید بهائم که آنها در فصل بهاران شاد و شادابند و در مَرغزارها و مراتع می‌چرند و در فصل زمستان افسرده و کسل و خزیده هستند، چه تفاوتی دارد؟ آنها بدان صورت، انسان هم بدین صورت. حقیقت و واقعیّت یکی است، برای آنها بدان شکل و برای این انسان دو پا بدین شکل.

عید گرفتن سیّد ابن طاووس (ره) روز بلوغ فرزندش را

سیّد ابن طاووس در کتاب کشف المحجّة، روز تولّد پسرش را عید نمی‌گیرد، بلکه روز بلوغ و به شرف تکلیف درآمدن او را عید می‌گیرد که قابل خطاب خداوندی شده و قلم تکلیف بر او جاری شده است. او در فصل صد و سوّم گوید:

«ای فرزند من، محمّد! چون به زمانی رسیدی که خداوند جلّ جلاله تو را به کمال عقل مشرّف کرد، و خداوند جلّ جلاله در استصلاح حال تو برای هم‌نشینی و گفتگوی با خودش و برای دخول در محضر مقدّس خودش برای اطاعت او مفاخره و با فرشتگان ملاعنه می‌کند، آن وقت را تاریخ زده و محفوظ بدار! زیرا که از أفضل اوقات أعیاد است. و در هر سالی از سال‌ها که خداوند عمر با برکت تو را به آن تاریخ برساند، شکر خداوند را تجدید کن و صدقات و خدمات برای خداوند بخشندهٔ عقل و خرد بجای آور، که او تو را بر شرف دنیا و آخرت دلالت کرده است. و بدان که من خواهر تو را (شرف الأشراف) کمی پیش از آنکه به سن بلوغ برسد در نزد خود خواندم و آنچه می‌دانستم از احوال او که خداوند جلّ جلاله به او اجازه داده است که در خدمت او به کم و بسیار قیام کند، برای او شرح دادم و

آن را در کتاب البَهجَة لِثَمَرَةِ المُهجَة ذکر کرده‌ام.»

فصل صد و چهارم: «و اگر خداوند همان‌طور که مرا عادت داده است که در رحمت و عنایت او بسر برم، زنده باقی گذارد، من روز بلوغ تو را که مشرّف به شرف تکلیف می‌شوی عید می‌گیرم و یک‌صد و پنجاه دینار تصدّق می‌دهم که در مقابل هر سال از عمر تو ده دینار واقع شود اگر بلوغ تو بر حسب سال باشد. و با این مال، من در خدمت خداوند اشتغال ورزم؛ زیرا که مال، مال اوست و من مملوک او هستم و تو هم بندهٔ او هستی! پس ما این مال را مصرف می‌کنیم در آن جایی که خداوند جلّ جلاله دوست دارد در آنجا مصرف شود.»[1]

---

[1] فصل ۱۰۳ و ۱۰٤ از طبع سنگی، ص ۱۲٤ و ۱۲۵. سیّد ابن طاووس همان‌طور که در فصل سیزدهم از این کتاب می‌گوید، نام آن را کشف المَحَجّة لِثَمَرةِ المُهجَة و یا إسعادُ ثَمَرة الفُؤادِ عَلَی سَعادَة الدنیا و المَعاد و یا کشف المَحَجَّة بِأکُفّ الحُجَّة گذارده است، و هم‌چنان‌که در فصل نهم از این کتاب می‌گوید، عمر او داخل در سنهٔ ٦٤٩ هجریّهٔ قمریه شده است، و چون روز نیمهٔ ماه محرم قبل از ظهر در سنهٔ ۵۸۹ در شهر حِلّه سَیفیّه متولد شده است، بنابراین در نیمهٔ محرم سنه ٦٤٩ داخل در شصت و یک سالگی شده است، و در این وقت سن پسر بزرگ او محمّد، شش سال تمام و داخل در هفت سال شده است و سنّ پسر کوچکش علی، دو سال تمام و داخل در سه سال شده است. این کتاب را به صورت وصیت‌نامه‌ای برای دو فرزندش محمّد و علی و آن کسان از اهل او از جماعت او که امید انتفاع آنها را از این کتاب دارد، و برای صاحبان مودّت و محبّت خود نوشته است، گرچه خطابات در این کتاب با نام و خطاب ولَدی محمد است. فلهذا شیعیان به این کتاب أرج کامل می‌نهند و علمای عامل و طلاّب فاضل پیوسته آن را در جیب خود نگه می‌داشتند و در حضر و سفر با خود داشتند، و مرحوم آیة

ولی ادیان الهی برای پیروان خود بر اساس ارزش‌های انسانی و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک و آزادی از دست جبّاران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتّع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.

جایگاه و منزلت عید فطر و قربان در دین مقدّس اسلام

در دین مقدّس اسلام روز فطر و روز قربان، عید است. امّا در فطر به جهت آنکه در یک‌ماه تمام مردم دست از زیاده روی در شهوات برداشته، روزها روزه و شب‌ها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر ایّام همچون انفاق در راه خدا و تلاوت بیشتری از کلام خدا و چشم‌پوشی از محرّمات و مکروهات، نفس أمّارهٔ خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیّت و معنویّت در ایشان بالا رفته است و سبکی و تجرّد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است؛ زیرا طعام و شهوت و غضب، کلید جهنّم و سلطهٔ شیطان است. و در

الله میرزا محمد طهرانی، دایی پدر حقیر، توصیه به حقیر می‌نمود که همیشه این کتاب را در جیب داشته باشم. (امام شناسی)

این ماه که خداوند مائدۀ آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.

در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. امّا عید گرفتن نه به معنای

ساز و دهل زدن است و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن و تفریح و تفرّج بهیمانه کردن، بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به نفس دادن تا آمادهٔ برکات و نزول موائد آسمانی گردد.

شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب، و آن شب احیاء و زنده‌داری است یعنی تا به صبح به عبادت و قیام و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب سرمدی مشغول بودن. و در روز عید نیز غسل دارد.

و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در صحرا بجای آوردن، و آن را با کیفیّتی خاصّ، در دو رکعت و با نُه قنوت بجای آوردن، و زبان به ذکر تهلیلات گشودن که: اللهُ أکبرُ، اللهُ أکبرُ، لا إلهَ إلّا اللهُ و اللهُ أکبرُ، اللهُ أکبرُ و لِلهِ الْحَمدُ، و الحمدُ لِله عَلی ما هَدانا، و لَهُ الشُّکرُ عَلیٰ ما أولانا.

و امّا در قربان، به جهت آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب و کار و شهرت و جاه و جمیع علایق شسته، و به سوی بیت الله الحرام ﴿مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ﴾ روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، بجای آورده، سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به إذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده

است در مزدلفه آرمیده، و سپس به مِنیٰ آمده و شیطان را هفت بار سنگ زده و قربانی کرده و سر تراشیده، و در این مدّت پای و سر برهنه به دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از إحرام است، به شکرانهٔ قبولی أعمال و پذیرش این اعمال سخت و در عین حال شیرین و لذّت بخش، عید بگیرد و الحَمدُ لِلّه بگوید و به مراسم عید که آن هم باز، ذکر خدا و تطهیر بیشتری است مهیّا گردد، نماز عید بخواند و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند و از محاسن و زیبایی‌های او إعلان وحدت و توحید ذات و أسماء و صفات و أفعال را در عالم منتشر کند، و

بگوید: اللهُ أکبرُ، اللهُ أکبرُ، لا إلَه إلّا اللهُ و اللهُ أکبرُ، اللهُ أکبرُ و لِله الحَمدُ، اللهُ أکبرُ عَلی ما رَزَقَنا مِن بَهیمَةِ الأنعامِ، الحَمدُ لِلهِ عَلَی ما أبلانا.

و نه تنها خود حُجّاج بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمایی که نصیب برادرانشان در آن مواقف کریمه شده است عید بگیرند، و به دنبال أعمالی که در ذُو القعدة و ده روز از ذوالحجّه بجای آورده‌اند، قربانی کنند و نماز عید بخوانند و برای جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.

تطهیر و نماز جمعه و استماع خطبه‌ها، علّت عید شدن روز جمعه

روز جمعَه عید است چون روز اجتماع مردم به نماز جمعه و شنیدن خطبه‌ها و تطهیر است. و به همین جهت اسلام نام آن را جمعَه گذارد، یعنی روز اجتماع و به‌هم پیوستگی اُمّت مسلمان. و در قبل از اسلام آن را یَومُ العُروبَة می‌گفتند. اسلام نماز جمعه را واجب کرد، به وجوب عینی تعیینی در هر زمان تا روز قیامت، و تارک آن را لعنت فرستاد؛ و لیکن شرط صحّت آن، با جماعت و در تحت نظر و امامت امام عادل و یا منصوب از ناحیهٔ اوست. در زمان حضور، امام خودش اقامه می‌کند و در زمان غیبت بر فقیه عادل جامع الشّرائط که به ادلّهٔ نیابت عامّه، متکفّل وظایف

امام است واجب است اقامه کند.

نماز جمعه واجب است به وجوب مطلق، نه به وجوب مشروط مانند حج نسبت به استطاعت،[1] بلکه مانند نماز ظهر است نسبت به طهارت و غسل و وضوء. و بنابراین امام و حاکم شرع، شرط انعقاد و صحّت و شرط واجب است نه شرط وجوب. فلهذا اگر امام در غیبت بود و فقیه جامع الشّرائط قدرت بر حکومت نداشت و در تقیّه بسر می‌برد، به واسطهٔ ترک نماز جمعه همهٔ مردم گنهکارند به جهت ترک نماز عینی تعیینی که حایز اهمّیت سرشاری است.

و بر همهٔ آنها واجب است قیام کنند و تشکیل حکومت اسلامی دهند تا آن

---

[1] قابل ذکر است که حضرت علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ و مؤلّف محترم پیرامون استطاعت در حج قائل به وجوب مطلق می‌باشند، نه وجوب مشروط. (محقّق)

امام غایب ظهور کند و یا فقیه مقبوض الید، مبسوط الید گردد و بتواند اجرای حدود کند و منع از ثغور اسلام بنماید. و از جملهٔ وظایف حاکم، تشکیل نمازهای جمعه در قلمرو حکومت اوست.

افرادی که در زمان حکومت جائره نماز جمعه نمی‌خوانند، معذّب می‌شوند که: چرا تشکیل حکومت اسلامی نداده‌اید که بتوانید نماز جمعه بخوانید؟! گرچه با نداشتن حاکمی چنین، نماز از آنها صحیح نیست و مردود است.

و به همین جهت که روز جمعه، روز عید و اجتماع است و مردم پاک و پاکیزه می‌شوند و از خطاها و گناهان یک هفتهٔ گذشته بیرون می‌آیند، دعاها در آن روز مستجاب، و شب جمعه نیز دارای اهمّیت و خصوصیّتی برای تهیّؤ و آمادگی وظایف روز می‌شود، که از سایر شب‌ها ممتاز می‌گردد.

عید غدیر، روز عبودیّت و تسلیم در برابر حق

امّا عید غدیر، که اشرف و افضل اعیاد است، به جهت ربط امّت با امام، و وحدت دل‌های آنان با ولایت، و ورود در سلک سالکان راه و روندگان طریق مودّت و محبّت و ایثار و انفاق و عقل و شعور، و گسترش نور ربّانی، و نفحات قدسیّهٔ سبحانی، و ارتباط مُلک با ملکوت است.

عید غدیر، روز عبودیّت و تسلیم در برابر حق و خروج از فرعونیّت نفس أمّاره، و انداختن ریسمان ذُلِّ رِقّیّت حضرت سبحان است، و إقرار و اعتراف به یگانه خاصّه از خواصّ درگاه با عظمت او، و قدم در صراط مستقیم ایقان نهادن، و گام استوار و راستین در ترک تجاملات نمودن و بدون شائبه و تعارف، به حقّ و حقیقت و واقعیّت در آمدن، و از زمرهٔ بهائم خارج شدن و به صفّ انسان پیوستن است.

عید غدیر پاسخ دادن به ندای حضرت قدّوس و پذیرش کلام رسول خدا در حصر ولایت

عید غدیر، ندای حضرت قدّوس و سبّوح را به حصر ولایت در قرآن کریم به: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾[1] پاسخ صحیح دادن، و گفتار حضرت پیامبر أعظمش را به: «مَن کنتُ مَولاهُ فعلیٌّ مَولاهُ» با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای: «اَللَهُمَّ والِ مَن والاهُ» قرار گرفتن، و از نفرین

خانمان‌سوز: «و عادِ مَن عاداهُ» بیرون شدن، و استقبال از: «وَ انْصُر مَن نَصَرَه» و استدبار از: «وَ

[1] سوره المائدة (٥) آیه ٦٧.

اخْذُل مَن خَذَلَه» نمودن است.

عید غدیر، تماشای جمال ملکوتی مَولی المَوالی أمیرالمؤمنین علیه السّلام را بر روی دو دست پیغمبر معظّم، در فراز منبر برآمده بر پالان‌های اشتران، در زیر درختان سَمَراتِ وادی جُحفَه در غدیر خمّ، و نمایش دادن ولایت را به کافّهٔ مردم، و نزول ملکوت و جبروت در این عالم مُلک است که: هان ای دشمنان علی و ای مخالفان اهل بیت که پیوسته رسول خدا را با شکایت‌هایی که از علی می‌کردید آزار و اذیّت می‌رسانیدید، اینک بدانید که: علی سزاوار شکایت نیست، و در خور اذیّت و آزار نیست.

او والی ولایت، و یگانه شاه‌باز بلند پرواز سِدْره‌نشین کاخ عرفان است. او از خود شما به جان‌های شما نزدیک‌تر است، و ولایتش بیشتر است. او تکویناً و تشریعاً سَیّد و سالار و سرور و سپه‌سالار شماست!

تشبیه بلند نمودن رسول خدا أمیرالمؤمنین را روی دست، به نشان دادن زلیخا یوسف را به زنان

پیغمبر علی را به أطراف بگردانید تا همه ببینند، همچون زلیخا که یوسف را به زنان مصری نشان داد که: ای زنانی که مرا در عشق این جوان، مورد

ملامت قرار داده‌اید و می‌گویید: تو که ملکهٔ عزیز مصر هستی، ملکهٔ وجاهت و زیبایی، آخر حیف نیست که مفتون یک جوان گمنام که بندهٔ شما و زر خرید شماست شده‌ای؟!

زلیخا زنان مصر را دعوت کرد و در یک خانهٔ دو دَر قرار داد، و به هریک از آنها یک ترنج و یک کارد داد که: «یوسف می‌آید و از اینجا عبور می‌کند، شرط ادب شما این است که همین‌که او را دیدید با این کارد یک قطعه از ترنج، ترنج خوشبو و معطّر ببرید و به او به رسم هدیه تعارف کنید!»

زلیخا یوسف را از یک در وارد کرد، از جلوی زنان مصری عبوری نموده و از در دیگر خارج شد. همین‌که زنان، چشمشان به آن جمال که نمونه‌ای از جمال حضرت حق بود افتاد و خواستند ترنج را ببرند و به یوسف تقدیم کنند، سر از پا نشناختند و دست از ترنج نشناختند، دست‌های خود را به جای ترنج بریدند و خون جاری شد و نفهمیدند.

یوسف که خارج شد، زلیخا زنان مصری را گفت: «این چه وضعی است؟ این چه کیفیّتی است؟! چرا لباس‌های سپید خود را خونین

کرده‌اید؟! چرا دست‌هایتان را بریده‌اید؟!»

زنان نگاهی به دست‌ها و به دامن‌های خود نمودند، و یک‌باره گفتند: ﴿حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٞ كَرِيمٞ﴾؛[1] «سُبحانَ اللهِ، این جوان نیست مگر فرشته‌ای بلندپایه!»

زلیخا گفت: ﴿قَالَتۡ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِي لُمۡتُنَّنِي فِيهِ﴾؛[2] «این همان جوان زر خرید و بندهٔ ماست که شما مرا دربارهٔ او به ملامت و سرزنش کشیده بودید!»

پیامبر هم علی را به روی دست بلند کرد تا همهٔ مردم ببینند و بدانند که آن جوانی که از او بدگویی می‌کردند، و بغض و کنیه و أحقاد بَدریّه و حُنَینیّه و شرف و منزلت عظیم او از جهت شجاعت و علم و عرفان و ایثار و حالات روحی و جَذَبات سبحانی و غیرها، به آنها اجازه نمی‌داد در مقابل او خاضع باشند و اُبّهت و جلالت او را گردن نهند و حسدهای دیرین، مانع می‌شد که بند طوعِ او را بر گردن نهند؛ اینک بر روی دست‌های پیامبر خاتم الأنبیاء و المرسلین، سیّد وُلد آدم، شفیع پیغمبرانِ سَلَف و شاهد آنها در پیشگاه موقف الهی، ارائه می‌شود که: اسلام و ایمان در او منطوی است، و عملی مقبول نیست

---

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۱.

[2] سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲.

مگر به پیروی از او و از منهاج او و سنّت او، اوست قسیم بهشت و دوزخ، اوست میزان عدل و نَصِفَت، اوست مخزن اسرار و گنجینهٔ معرفت، اوست از هر مؤمنی به او أولاتر و نزدیک‌تر، اوست حامل قرآن، اوست فرقان بین حقّ و باطل، اوست مأمور به جنگ بر تأویل کتاب خدا هم‌چنان‌که پیامبر مأمور بود به جنگ بر تنزیل آن، اوست لوادارِ دفع و قلع و قمع ناکثین و قاسطین و مارقین، اوست شهید در محراب عبادت در بیت خدا همان‌طور که میلادش در کعبه و بیت خدا بود.

عید غدیر نمایشگر این تجلّیات، و بروز و ابراز و ظهور و اظهار این واقعیّات است.

زنده نگاه داشتن عید غدیر توسّط أئمّهٔ اطهار و شیعیان ایشان

و به همین جهت عنایت خداوندی بر آن شد که حدیث غدیر، شهرهٔ آفاق گردد و در زبان‌ها ساری و جاری شود و روز غدیر، موسم پر اهمّیت گردد تا حجّتی قائم برای متابعان امام حق و مقتدای امّت شود. فلهذا پیوسته أئمّهٔ طاهرین سلام الله علیهم، این واقعه را زنده نگه می‌داشته‌اند و با مخالفان، به آن احتجاج می‌نمودند، و اصحاب بزرگوار و گرامی و تابعین ذَوی العزَّة و الاحترام و علمای سلف، خَلَفاً عن خَلَف در مجالس و محافل و در مجتمعات، با ذکر اشعار و قصاید آبدار، به رغم مرور دهور و گردش ایّام، این واقعه را تازه و جدید و طَرِیّ به نسل‌های آینده می‌سپرده‌اند.

امامان معصومین سلام الله علیهم أجمعین، شیعیان خود را امر به شادی و سرور و تهنیت و تبریک و تسلیم و روزه و انفاق در این روز نموده، و با عنوان عید و نام و نشانهٔ عید با آن رفتار می‌نمودند.

و بالأخصّ طایفهٔ امامیّه در این روز، اجتماع عظیمی در کنار مرقد مطهّر مولا أمیرالمؤمنین

علیه السّلام در نجف اشرف دارند، و زیارتی غدیر از زیارتی‌های مخصوصهٔ آن حضرت است. رجال شیعه از قبایل و شهرهای دور و نزدیک، گرداگرد قبر آن حضرت اجتماع دارند و زیارت مخصوصهٔ او را که از ائمّهٔ طاهرین روایت شده و حاوی جمیع کمالات و بیانگر همهٔ مقامات و درجات اوست می‌خوانند، و از کتاب و سنّت آنچه را برای دفع مخالفان است، با حجّت‌های دامغه بازگو می‌کنند.

و در تمام شهرها و حتّی قریٰ و قَصَبات، روز غدیر، روز عید رسمی است و میلیون‌ها مرد و زن مسلمان أعم از شیعه و سنّی، این روز را محترم می‌شمارند و به آداب عبادی و اُمور حِسبی و قُربی مشغول می‌شوند.

سنّت عید گرفتن در روز غدیر به این داستان، خلود و دوام بخشیده است و متن غدیر را ثابت و محقّق، و گذشتگان آن را به آیندگان می‌سپارند. بیداری به عبادت در شب غدیر و صلهٔ ارحام و ضعفاء و توسعهٔ بر عیال و زینت بستن و لباس‌های نو و جامه‌های پاک و پاکیزه پوشیدن و احسان و برّ و گسترش

خیرات و مبرّات در این روز، همه و همه از موجبات بقای این اثر جاوید است تا مردم به دنبال ریشه و سرچشمهٔ غدیر بروند و تفحّص و تجسّس از اصل قضیّه بنمایند، و شاخه‌های ایمان در دل‌های ایشان رشد کند و قوی گردد.

و چقدر زیباست که ایرانیان، امروزه که در اثر غرب‌زدگی مبتلا به آداب و رسوم ملّی باستانی و عیدهای مجوسی و زردشتی شده‌اند، و غالباً در ایّام نوروز برای خود و خانوادهٔ خود لباس نو تهیه می‌کنند و جشن و سرور دارند، این بدعت زشت را ترک نموده و عید غدیر را که ستون ایمان است، به عنوان تعطیل رسمی تا چند روز برای دیدن‌ها و سرورها و تجدید لباس‌های کهنه به لباس‌های نو قرار دهند تا یکسره دیو زشت طبیعت، جای خود را به فرشتهٔ رحمت دهد؛ و شیعه که پیوسته کارهایش از روی تعقّل و حساب بوده است، در این مقطع نیز بی‌حساب و غافل‌گیر در دام نیفتد.

عید غدیر، سلسلهٔ مکتب تشیّع را در هر سال، گذشته را به آینده متّصل می‌کند و رشته را دوام می‌بخشد، و پیوسته دیو شوم و غول استکبار و خودسری را منکوب، و مبارزهٔ با آن را جاودان می‌کند.

در اینجا ذکر دو نکته لازم است:

عید غدیر، در نزد سایر مسلمین از عامّه

اوّل آنکه: این عید اختصاص به شیعه ندارد، گرچه در شیعه مزید عنایت و علاقهٔ خاصی به آن است امّا از نقطه نظر اصل احترام و عید قرار دادن، سایر افراد مسلمین غیر از نواصب و خوارج، این روز را محترم می‌شمارند و عید می‌گیرند؛ و روی همین اصل است که مسعودی گفته است:

«پیامبر اکرم دربارهٔ أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب رضِی اللهُ عنه، در غدیر خم گفت: "مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه." و این در روز هجدهم از ماه ذوالحجّه بوده است. و غدیر خم نزدیک آبی است که معروف است به خرار در ناحیهٔ جحفه، و وُلدُ عَلیٍّ و شیعَتُهُ یُعَظِّمونَ هذا الیومَ؛ و اولاد علی و شیعیان او این روز را معظّم می‌دارند.»[1]

و محمّد بن طلحه شافعی گوید: «تِرمَذی در صحیح خود با اسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود: "مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ." و با این لفظ، فقط تِرمذی آورده و

[1] التّنبیه و الإشراف، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

چیزی بر آن نیفزوده است، ولی غیر ترمذی نیز روزی را که این جمله را رسول خدا گفت و موضعی را که در آن بیان کرد، آورده‌اند؛ و آن هنگام بازگشت رسول خدا از حِجَّة الوَدَاع بود در روز هجدهم از ذوالحجّه، و موضع ما بین مکّه و مدینه در محلّی که به آن خمّ می‌گفتند در غدیری که آنجا بود، و به همین مناسبت آن را روز را غدیر خمّ نام نهادند. و خود أمیرالمؤمنین در شعری که سروده‌اند ـ و ما در گذشته آوردیم ـ نام غدیر خم را برده‌اند. و این روز عید شد و موسم و محل اجتماع مردم قرار گرفت، چون وقتی بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم علی را به این منزلت رفیع تخصیص و تشریف داد، و احدی از مردم را در این منزله و مرتبه با علی شریک نگردانید.»[1]

و ابن‌خَلَّکان در ترجمهٔ احوال المُستَعلی پسر المُستَنصر بالله، آورده است که: «بُوِیعَ فی عیدِ غَدیرِ خمٍّ و هو الثامن عشر من ذی الحجّة سنةَ سبعٍ و ثمانینَ و أربَع‌مائة؛[2] مُستَعلی در روز عید غدیر خم، مردم با او به خلافت بیعت کردند، و آن روز روز هجدهم از شهر ذوالحجّه سنهٔ ٤٨٧ از هجرت بود.»

---

[1] مَطالب السئول، ص ١٦.

[2] وَفَیات الأعیان، طبع بیروت، ج ١، ص ١٨٠.

و علاّمه امینی گوید که: «ابن‌خَلَّکان نیز در ترجمهٔ المستنصر بالله عبیدی آورده است که: "او در شب پنجشنبه، دوازده شب مانده به آخر ماه ذوالحجّه سنهٔ ٤٨٧ وفات یافت."

آنگاه ابن‌خلَّکان گوید: "این شب همان شب عید غدیر است، یعنی شب هجدهم از ذوالحجّه، و آن غدیر، غدیر خمّ است (با ضمّ خاء و تشدید میم) و من جماعت کثیری را دیده‌ام که می‌پرسند: این شب در چه موقع از ذوالحجّه بوده است؟ و این مکان بین مکّه و مدینه است و در آنجا غدیر

آبی (برکه و آب‌گیر) است و گفته می‌شود که در آنجا نیزاری هم بوده است. و چون پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم از مکّه ـ شرّفَها الله تعالی ـ در سال حجّة الوداع باز می‌گشتند و به این مکان رسیدند، بین خود و علی بن أبی‌طالب عقد برادری بستند و گفتند:

عَلِیٌّ مِنِّی کَهارونَ مِن موسیٰ. اللهُمَّ والِ مَن والاه، و عادِ مَن عاداهُ، وَ انصُر مَن نَصَرَهُ، وَ اخذُل مَن خَذَلَهُ.

و شیعیان به این روز تعلّق و وابستگی بزرگ دارند.

و حازمی گوید: غدیر خم یک وادی است بین مکّه و مدینه در جُحفَه که در آنجا غدیری است و پیامبر در آنجا خطبه خواندند، و آن وادی معروف است به شدّت وخامت و ترس، و زیادی حرارت." ـ الخ، کلام ابن‌خلّکان.

و ثَعالِبیّ در ثِمار القلوب بعد از آنکه شب غدیر را از شب‌های مشهوره و معروفه در نزد امّت شمرده است، گوید: "و آن شب شبی است که فردای آن، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر روی جهاز اشتران خطبه خواندند، و در آن خطبه گفتند:

مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ. اللهُمَّ والِ مَن والاهُ، و عادِ مَن عاداهُ، و انصُر مَن نَصَرَهُ، و اخذُل مَن

خَذَلَه.

و شیعه این شب را بزرگ می‌دارد و به قیام و عبادت تا به صبح می‌گذراند.“»[1]

تهنیت گفتن شیخین و زنان رسول خدا به أمیرالمؤمنین در روز غدیر

و از مؤیّدات این عید، تبریک و تهنیتی است که شیخین و امّهات المؤمنین (زن‌های رسول خدا) و دیگران از صحابه، به امر رسول خدا به أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفتند، و معلوم است که تهنیت از خواصّ عید و ایّام سرور است.

دوّم آنکه: تاریخ زمان این عید، به زمانی دوردست برمی‌گردد که همین‌طور متّصلاً تواریخ نشان می‌دهد، تا می‌رسد به زمان و عصر رسول خدا که ابتدایش همان روز عید غدیر سنهٔ دهم از هجرت بعد از حجّة الوداع است، که رسول خدا برای برپاکردن این مراسم در بیابان وسیع و در حضور جماعات

---

[1] الغدیر، ج ۱، ص ۲٦۸ و ۲٦۹.

مُعظَم از مسلمین، مقرّ و مستقرّ حکومت خود را بعد از خود، از جهت وجهۀ دنیویّه و دینیّه معیّن کرد و برای حضّار از آنها مستوای شامخ و مَمشای واضح را جیلاً بعد جیل و نسلاً بعد نسل مشخّص نمود، و فرمود: «فَلیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ؛ باید حضّار به غایبین برسانند، و این مشهد عظیم را بعد از ورود خود در أوطان بازگو کنند.»

و علی‌هذا آن روز، موسم عظیم و روز مشهودی بود که هر شخص منتحل و متعلّق به اسلام را در برابر چنین بنیان‌گذاری متین برای امامت و خلافت مسلمانان مسرور و فرحمند می‌ساخت، و بدین موهبت کبریٰ مبتهج و خوشحال می‌نمود که راه شریعت و انوار احکام آن ادامه می‌یافت، به طوری که آراءِ فاسده و اهواءِ کاسده نتوانند آن را منحرف کنند، و نفوس مشتاق و ارواح شائق به وصول معنویّات بتوانند با این منهج تا روز بازپسین، در مسیر خود حرکت کنند و به کمال نفسانی و تمامیّت خود از قوّه و استعداد به فعلیّت نائل آیند.

و کدام روزی درخور آن است که از غدیر، اعظم و اکبر و اشرف باشد؟ با آنکه اکمال دین و اتمام نعمت و بیان شاه‌راه طریق و تمسّک به عُروة الوُثقای حق، در این روز مقرّر شد. پس عیدی اعظم است که قرآن کریم به توسّط جبرائیل،

حامل امین وحی الهی با زبان و ارشاد و خطابه و امر و انشاءِ حضرت رسول اللهی، آن را پایه ریزی کرده و بر این اساس متین، استوار ساخته است.

لزوم جایگزینی عید غدیر به‌جای روز تاج‌گذاری و به سلطنت رسیدن شاهان

اگرچه امروزه شاهان به خطا و زلّت، و جفا و غفلت، روز قرار بر اریکهٔ سلطنت و بر عریشهٔ حکومت خود را عید می‌گیرند، و محفل و محافلی پر از سرور و حُبور و چراغانی و نُقل پاشی، و القای خطبه‌ها و سرودن قصاید و شعرها و گستردن سفره‌های رنگین طعام، تشکیل می‌دهند و در بین اقوام و أجیال این رویّه مرسوم است؛ و لیکن سزاوار و شایسته است که دیگر دست از این اعتباریّات بردارند و از این مجازها عبور کنند و همگی مجتمعاً و متّفق الکلمه، روز غدیر را که روز حکومت عدل، و امارت انصاف، و روز

پیشوایی حقّ و ولایت عظمای خداوندی است، عید بگیرند و مردم و امّت را به این راه و روش دعوت کنند؛ فَنِعمَ المَنهَجُ القَویمُ.

در آن روزی که نص از جانب رسول خدا که ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ * إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ﴾؛[1] می‌باشد، آمد که عید بگیرند و بتمام معنی الکلمه تبجیل و تجلیل و تکریم آن را به عمل آرند؛ و چون عید دینی و مذهبی و الهی است، در زیادی کارهای مقرّب الی الله از روزه و نماز و دعا و ملاقات برادران دینی و تبریک و تهنیت گفتن، خودداری نکنند و کف دست راست خود را بر کف دست راست برادران ایمانی قرار داده، مصافحه کنند و با شکر و سپاس حضرت ایزد منّان به پاس چنین موهبتی بگویند: الحَمدُ لِلّهِ الذی جَعَلَنا مِنَ المُتَمَسِّکینَ بِوَلایَةِ أمیرِالمُؤمِنینَ و الأئِمّةِ عَلَیهِمُ السّلام؛ «حمد و سپاس، اختصاص به خداوندی دارد که ما را از تمسّک‌کنندگان به ولایت أمیرالمؤمنین و ائمّه علیهم السّلام قرار داد.»

و هم‌چنین از انواع وجوه برّ و احسان، از قبیل اعطای انگشتری و خلعت و لباس، و هدیهٔ عطر و عود و عبیر، و اطعام برادران مؤمن بالأخص ضعفا و فقرا و ارحام و اهل علم و طلاّبِ توأم با

---

[1] سوره النّجم (۵۳) آیه ۳ و ٤.

عمل، و سُلاّک راه خدا از شوریدگان و عاشقان مَولی الموالی علیه السّلام، بنحو أتمّ و أکمل بجای آورند.

مصافحه و بیعت مردم با أمیرالمؤمنین علیه السّلام در روز غدیر

و بر همین اصل بود که پس از پایان خطبه، حضرت رسول خدا امر کردند برای أمیرالمؤمنین چادری و خیمه‌ای افراشتند، و امر کردند که مؤمنین بیایند و به خود آن حضرت تبریک و تهنیت گویند، بر اثر تمامیّت نعمت و کمالیّت دین که با پیوند ولایت به نبوّت ثمر بخشیده و میوهٔ تر و تازهٔ حیات را ارزانی داشته است.

و امر کردند که بزرگان قریش و شیوخ انصار و مهاجرین و سرشناسان آنها بیایند و به أمیرالمؤمنین علیه السّلام تهنیت گویند و به عنوان امارت مؤمنین

به لفظ: «السّلام علیک یا أمیرالمؤمنین» سلام کنند و امارت و ولایت او را گردن نهند؛ هم‌چنان‌که به شیخین: ابوبکر و عمر و زوجات خود، امر کردند که بر أمیرالمؤمنین وارد شوند و تهنیت گویند، و سلام به امامت و حکومت بنمایند، در برابر این مقام عظیمی که حایز شده است و مصدر امر و نهی در ادارهٔ امور مسلمانان به عنوان خلافت رسول الله قرار گرفته است.[1]

در این عبارات به خوبی کیفیّت ربط انسان با عالم قدس، در فضا و حال و هوای ولایت ترسیم شده است، و الحق صدور چنین عبارات و کلمات از جان و قلب و فکر کسی برمی‌خیزد که خود او متحقّق به حقیقت ولایت علویّه شده است و شراشر وجود او از همان مشرب و منبع وحی و ولایت حقّه اشراب می‌گردد؛ و این‌چنین شخصی می‌تواند به خوبی تأثیر پیروی از سنّت‌های جاهلی و آیین اسلامی و وحیانی را به جان و قلب و ضمیر خود بچشد و لمس کند و آن را به دیگران توصیه و بازگو نماید.

و در اینجاست که فرق بین عالم عارف و آگاه به حقایق و اسرار عالم شرع و تکوین، با سایر افراد و علمای ظاهر روشن می‌شود، کسانی که

---

[1] امام شناسی، ج ۹، ص ۱۹۹ ـ ۲۱۳.

نه تنها خبری از این مراتب و مراحل قرب ندارند، بلکه در مقام تأیید و امضا و اثبات این‌گونه آیین‌ها و سنّت‌ها برمی‌آیند و به دیگران نیز توصیه می‌کنند![1]

نپذیرفتن أمیرالمؤمنین هدایای روز نوروز را، دلیل بر بطلان آن

و بر همین اساس مشاهده می‌کنیم که أمیرالمؤمنین علیه السّلام هدایایی را که در روز نوروز برای او می‌آوردند قبول نمی‌فرمود؛ چنانچه بخاری متولد ۲۵۶ قمری، در تاریخ کبیر خود آورده است: «ایّوب بن دینار می‌گوید: "علی علیه السّلام هدیهٔ نوروز را نمی‌پذیرفت."»[2]

آلوسی نیز در کتاب بلوغ الأرب می‌گوید:

---

[1] توضیح این مطلب در جلد دوّم کتاب اسرار ملکوت آمده است.

[2] التاریخ الکبیر، ج ٤، ص ٢٠١.

قدِم النّبیُّ المدینةَ و لهم یومان یلعَبون فیهما، فقال: «ما هذان الیومان؟» فقالوا: «کنّا نلعَب فیهما فی الجاهلیّة.» فقال: «قد أبدَلَکم اللهُ تعالی بهما خیرًا منهما، یومَ الأضحیٰ و یومَ الفِطر.» قیل: «هما النَّیروز و المِهرَجان.»[1]

«پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد مدینه شدند و مشاهده کردند اهل مدینه در دو روز به جشن و شادی و تفریح می‌پردازند. حضرت سؤال کردند: "این دو روز چه مناسبتی دارند؟" عرض کردند: "ما در زمان جاهلیّت در این دو روز به تفریح می‌پرداختیم." حضرت فرمودند: "خداوند به‌جای این دو روز، بهتر و نیکوترش را جایگزین کرده است که همانا روز عید قربان و روز عید فطر باشد."

گفته شده است که این دو روز، نوروز و مهرجان بوده‌اند.»

شکّی نیست که پرداختن به شادی و تفریح اشکالی ندارد، ولی از آنجا که این امور در روز و موقعی انجام می‌شد که یادآور سنن و آداب جاهلی بوده است لذا از طرف رسول خدا مورد نهی و تحذیر قرار گرفته است، و رسول خدا فرمودند: «به‌جای این دو روز، دو روز دیگر را به جشن و شادی و عید گرفتن بپردازید، که روز عید قربان و عید فطر می‌باشند.»

اعتراض أمیرالمؤمنین به علّت پذیرش هدایای

---

[1] بلوغُ الأرَبِ فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۳٦٤.

نوروز، دلیل واضح بر بطلان آن

و از جمله ادلّهٔ واضح بر بطلان عید نوروز این است که وقتی برای أمیرالمؤمنین علیه السّلام هدیه‌ای آوردند، حضرت فرمودند: «برای چه و به چه منظوری این هدیه را آورده‌اید؟» عرض کردند: «این روز، روز نوروز است.» و حضرت بدون اینکه اظهار تعجّب کنند فرمودند: «ای کاش هر روز ما نوروز باشد (تا اینکه از این نوع خوردنی‌ها هر روز نصیب گردد)!» و اگر نوروز همان‌طور باشد که در روایت مجعول و دروغ، امام صادق علیه السّلام فرموده باشند،[1] باید أمیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به این قضیه واکنش و عکس‌العمل شگفت‌آوری نشان می‌دادند و به تعظیم و

تعریف و تمجید آن می‌پرداختند، نه اینکه به طور کلّی اظهار بی‌اطّلاعی کنند و بعد این‌چنین پاسخ دهند. و این مسأله خود قرینه و شاهدی است گویا بر اینکه: در اسلام، عید نوروز اصلاً معنایی ندارد و برای او به طور کلّی ارزش و بهایی قائل نمی‌باشند.

---

[1] رجوع شود به صفحهٔ ۱۳۷.

خاتمه : تاریخ نوروز و نگرش اسلام به آن

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

تا اینجا سخن در مسألۀ نوروز به انتها رسید و روشن گشت که این عید نه تنها در اسلام مورد نهی و طرد و مذمّت قرار گرفته است بلکه از اصل، هویّت خاصّی نداشته و دائماً در حال تغییر و تحوّل بوده است؛ و اکنون به جهت خِتام تألیف، به دو نکته به صورت فهرست‌وار اشاره می‌شود:

نکتۀ اوّل: دربارۀ تاریخ این روز و کیفیّت پدید آمدن و استمرار آن در ادوار مختلف و سالیان متمادی در زمان پیش از اسلام و ادامۀ آن تا زمان حاضر، و نکتۀ دوّم: کیفیّت نگرش اسلام به این روز و آرای علمای اسلامی دربارۀ آن.

نکتۀ اوّل: تاریخچۀ نوروز و کیفیّت پدید آمدن آن

و امّا نکتۀ اوّل:

نوروز از دیرباز در میان ایرانیان به عنوان شروع سال جدید مطرح بوده است؛ چنانچه

فردوسی با ذکر و یاد جمشید، شاهنشاه ایرانی از این روز یاد می‌کند:

کلام ابوریحان در کیفیّت پدیدآمدن نوروز

و بر این اساس، ابوریحان بیرونی در کتاب خود، قانون مسعودی گوید:

نوروز، طولانی‌ترین روز سال می‌باشد که از زمان جمشید به یادگار مانده است؛ و این به دو جهت است:

جهت اوّل اینکه: تشخیص آن آسان است و از سایهٔ شاخص در ظهر، مشخّص می‌شود که این روز از روزهای طولانی سال می‌باشد.

و جهت دوّم اینکه: گویند در این روز، جمشید به جنگی رهسپار شد و روز پنجم با فتح و ظفر بازگشت، بنابراین چنین روزی را نوروز بزرگ نامیدند و آب پاشیدن را سنّت قرار دادند.[1]

و این سخن با قولی که روز بیست و هفتم خرداد را روز اوّل سال و شروع سال جدید می‌داند، منطبق است.

کلام آقا رضی قزوینی در کیفیّت پیدایش نوروز

و آقا رضی قزوینی در کیفیّت پیدایش آن گوید:

اهل فرس به اتّفاق علمای هیئت و حساب تا ظهور سلطان جلال‌الدّین ملک‌شاه سلجوقی، در سال شمسی دو اصطلاح داشته‌اند. اوّل، اصطلاح قدیم که مبدأ آن از زمان جمشید بوده است و بنای حساب آن بر رصدی، موافق رصد ابرخس است که مدّت یک دورهٔ شمس را به حرکت خاصّهٔ ۳۶۵ روز و رُبعی یافتند، و طریق

---

[1] القانون المسعودی، ج ۱، باب ۱۱، ص ۲۶۷.

آن بوده که هر سال از ۱۱۹ سال را ۳۶۵ روز گیرند و در سال ۱۲۰ به جهت کبیسه و اصلاح ربع، یک ماه افزایند که آن سال ۳۹۵ روز شود. و نقل کرده‌اند که جلوس هر پادشاهی در هر وقت که اتّفاق افتادی، مبدأ ساختندی و به تتمّهٔ سابق نپرداختندی. و ضبط سال به این اصطلاح در زمان ما بلکه از زمان یزدجرد، متروک است.

دیگر اصطلاح جدید که الیوم به تاریخ قدیم مشهور است، و در تقاویم ضبط می‌کنند. و مبدأ آن از جلوس یزدجرد شهریار است که در ربیع الأوّل إحدی عشر من الهجرة بوده است، و هر سال ایشان ۳۶۵ روز است بی‌زیاده و نقصان و دست از اصطلاح کسر بالکلیّه برداشتند، و لهذا اوّل سال ایشان در جمیع فصول اتّفاق می‌افتاد. و در عهد سلطان ملک‌شاه سلجوقی بنای حساب سال را بر رصد بطلمیوس که سال شمسی را ۳۶۵ روز و پنج ساعت و نیم و کسری یافته‌اند، نهادند. و روز جمعه دهم

رمضان سنهٔ ٤٧١ که شمس قبل از وصول به نصف النّهار از حوت نقل به حَمَل کرده بود، اوّل فروردین‌ماه و روز نوروز نامیدند.

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

پس تعیین نوروز فرس با یکی از ایّام مشهور سال رومی که مخالف جمیع اصطلاحات فرس است، خطا می‌باشد.

تا اینکه می‌گوید:

و از این حساب معلوم توان نمود که نوروز فرس مطابق نوروز جلالی که در میان ما معروف است، نیست ... . و از این بیان روشن می‌شود که نوروز فرس مذکور مطابق نوروز یزدجردی نیز نیست، چه حدوث آن ـ چنان‌که مذکور شد ـ قریب به سه ماه بعد از غدیر حجّة الوداع است (روز بیست و هفتم خردادماه).

اما نوروز جمشیدی ـ چنان‌که مذکور شد ـ در زمان ما بلکه از زمان یزدجرد مضبوط نیست و ماه‌های کبیسهٔ آن، مجهول است.[1]

اختلاف در ابتدای سال در زمان‌های گذشته

از آنچه مذکور گردید معلوم گشت که بعضی، ابتدای سال را از آخر آبان‌ماه

---

[1] نوروزیّه (مخطوط)، آقا رضی قزوینی، ص ٤٨ ـ ٥١. نسخهٔ خطی شماره ٨٧٥٥ کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی نجفی.

می‌دانسته‌اند، و بعضی روز دوازدهم اردیبهشت را مبدأ سال قرار می‌دادند. و قول معروف آن است که همان بیست و هفتم خرداد ماه که از زمان جمشید به رسم یادگار مانده بود، روز اوّل سال و روز نوروز بوده است، و این مسأله ادامه یافت. یا زمان یزدجرد سوّم که در سال ۶۳۲ میلادی به تخت نشست، روز اوّل سال یعنی اوّل فروردین را که در آن تاریخ مطابق بود با شانزدهم حزیران (ژوئن) مطابق با ۲۷ خرداد، نوروز مقرّر کرد ولی به واسطهٔ عدم احتساب چند ساعت، این روز مرتّب تغییر می‌کرد. و این مسأله ادامه یافت تا زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی که ایشان چند نفر از ریاضی‌دانان و منجّمان را به سرپرستی حکیم عمر خیّام نیشابوری، به

کار تنظیم تقویم گماشت و در حالی‌که نوروز در آن سال روز دوازدهم اسفندماه بود، دستور داد که هجده روز آخر را به حساب نیاورند و اوّل سال را هنگام تحویل شمس به برج حَمَل یعنی اوّل فروردین، معیّن نمود و آن چند ساعت و نیم را در هر چهار سال، یک روز به عنوان کبیسه به سال پنجم اضافه نمودند، و در نتیجه تاریخ شمسی به همین کیفیّتی درآمد که اکنون در بین برخی از جوامع از جمله ایران، رایج و دارج است.

بنابراین نوروز در سنوات پیش از ٤٦٧ یا ٤٧١ هجری قمری، دائماً در حال تغییر و گردش بوده است و یک روز ثابتی نبوده است، و روز اوّل فروردین‌ماه از زمان سلطان سلجوقی پدید آمده است و پیش از آن خبری از آن نبوده است.

نکتهٔ دوم: کیفیّت نگرش اسلام به روز نوروز

و امّا نکتهٔ دوّم، که کیفیّت نگرش دین اسلام نسبت به این روز در زمان رسول خدا و نیز در زمان ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام است.

طبق آنچه تا کنون گذشت، مسألهٔ نوروز در زمان رسول خدا پس از ورود به مدینه مطرح شد و دیدیم که رسول خدا آن را به کناری نهاد و به‌جای

آن، دو عید قربان و فطر را جایگزین نمود، و این قضیّه به طرق متعدّدی در کتب اهل سنّت موجود است.[1] و سپس در زمان امیر مؤمنان فالوده‌ای در نوروز هدیه آوردند و حضرت بدون اینکه از این روز به عظمت و تجلیل یاد کنند، فرمودند: «نوروز ما هر روز است» یعنی ما نوروز خاصّی نداریم،[2] و حتّی در بعضی از منابع از هدیه گرفتن در نوروز استنکاف و خودداری می‌ورزیدند؛[3] ولی سنّت معاویه و خلفای بنی‌مروان بر قبول هدیهٔ دو نوروز بوده است.[4]

سپس این مسأله هم‌چنان ادامه پیدا کرده تا زمان موسی بن جعفر علیهما السّلام که حضرت صریحاً عید نوروز را سنّت جاهلیّت شمردند و فرمودند: «اسلام آن را محو و نابود ساخته است و ما چیزی را که اسلام نابود کرده است زنده و احیاء نمی‌گردانیم.»[5]

پس از جریان موسی بن جعفر علیهما السّلام

---

[1] رجوع شود به ص ۲۷۳.

[2] رجوع شود به ص ۹۷ و ۹۹.

[3] رجوع شود به ص ۲۷۲.

[4] تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۲.

[5] رجوع شود به ص ۱۲۹.

با منصور دوانیقی، دیگر تا زمان غیبت کبریٰ هیچ اثری از ائمّه علیهم السّلام دربارهٔ مسألهٔ نوروز در دست نیست، و حتّی در بین فقهای شیعه تا زمان شهید، نسبت به قضیّهٔ نوروز در کتب فقهی آنها مطلبی مشاهده نشده است.

اسم نبردن شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در تهذیب از نوروز و مستحبّات آن

شاهد بر این مطلب آنکه: در مقنعه مرحوم شیخ مفید و نیز در شرح شیخ طوسی بر آن که به کتاب تهذیب معروف است، اسمی از نوروز و اعمال مستحبه‌ای که برخی در کتب خود برای این روز ذکر کرده‌اند، به چشم نمی‌خورد. و نیز درکتاب‌های فقهی شیخ صدوق، اثری از اعمال این روز موجود نمی‌باشد. و امّا علّت اینکه در زمان شهید و علاّمه و پس از آنها قضیّهٔ نوروز و اعمال مستحبهٔ منسوب به آن ـ چون غسل و روزه و امثال آن ـ پیدا شده است فقط و فقط، روایت مجعول و دروغ معلّی بن خنیس است که توسّط بعضی از ناسخین و نویسندگان نااهل و چه بسا مغرض، در حاشیهٔ کتاب مصباح المتهجّد و نیز کتاب مختصر مصباح اضافه شده است. و همان‌طور که پیش از این مذکور گشت، این حقیر در مراجعه به کتاب‌خانه‌های معروف ایران

و خارج از ایران و مشاهدهٔ بیش از بیست نسخهٔ خطّی، متوجّه شدم که این روایت در نسخهٔ اصلی به هیچ‌وجه من الوجوه وجود ندارد و انتساب آن به مصباح شیخ طوسی کذب محض می‌باشد، و همان‌طور که ذکر شد اگر خود شیخ این روایت را در مصباح و یا مختصر آن آورده است پس چرا در تهذیب، غسل روز نوروز را در عداد اغسال مستحبّه نیاورده است؟!

آخر چگونه می‌توان تصوّر کرد روایتی با آن مضامین و مطالب حیرت‌انگیز، در کتاب فقیهی چون شیخ طوسی بیاید ولی از اعمال مستحبّه و سنن وارده در آن ابداً و ابداً در هیچ کتاب فقهی او و سایرین پیش از او و حتّی پس از او خبری نباشد؟ این مطلب تقریباً از محالات شمرده می‌شود.

عدم التفات متأخّرین بر جعل و دَسّ و خیانت جاعل در مصباح شیخ

و عجیب اینکه فقها و بزرگانی که پس از ده‌ها سال از حیات او بر اساس روایت معلّیٰ در مصباح شیخ فتوا به استحباب غسل روز نوروز داده‌اند، ابداً به این نکات توجّه ننموده‌اند. و از اینجا به‌دست می‌آید که شخصی که این روایت را وارد در کتاب شیخ نموده است، در فاصلهٔ بین حیات او و زمان سایرین بوده است، و اگر فقها و اعاظم که به بعضی از نسخ خطّی نظر انداخته‌اند، به سایر نسخه‌ها توجّه می‌کردند متوجّه این خیانت و دسّ و جعل می‌گردیدند.

آخر چگونه ممکن است روایتی با این مضامین اکیده از امام صادق علیه السّلام صادر شود ولی هیچ‌کدام از ائمّهٔ ما علیهم السّلام تا زمان غیبت کبریٰ، آن را پیگیری نکرده باشند و

همین‌طور مسکوت و مغفول مانده باشد؟!

مخدوش بودن سند و دلالت روایت معلّی بن خنیس

و چگونه ممکن است معلّی بن خنیس، این روایت را از امام علیه السّلام شنیده باشد و آن را برای سایر اصحاب و فقهای زمان خود نقل نکرده باشد؟! با توجّه به اینکه سند این روایت اصلاً قابل اعتماد نبوده و روایت جزو احادیث ضعیف و غیر معتمد محسوب شده است.

از همهٔ اینها گذشته، در این روایت مطالبی است که امکان ندارد وقوع خارجی داشته باشد، و اکثر مواردی که به عنوان یک واقعهٔ مهمّ و استثنایی در آن آمده است، از جهت ریاضی با تاریخ مذکور سازگاری ندارند، و این خود دلیل بر کذب این روایت و انتساب آن به امام معصوم علیه السّلام می‌باشد. بنابراین کسانی که می‌گویند: مضامین آن، مخالف با واقع ولی اصل آن منسوب به امام علیه السّلام است، سخت در اشتباه و خطا می‌باشند.

روی این حساب، تمسّک به این روایت مجعول و ضعیف و به دور از

موازین و مبانی وثاقت و اعتبار، و اعلان آن به مردم ـ مانند درج آن در کتب ادعیه، چون مجلسی و آقا شیخ عبّاس قمی ـ خالی از اشکال و محذوریّت شرعی نخواهد بود.

اشکالات وارد بر مقاله‌های مثبت و نافی نوروز

و مطلب آخر اینکه: اخیراً مشاهده می‌شود دربارهٔ نوروز مقاله‌های عدیده‌ای به رشتهٔ تحریر درآورده شده است، چه دربارهٔ اثبات و شرعیّت بخشیدن به آن و چه در مورد نفی صلاحیّت و عدم اثبات، ولی مقاله‌های نفی‌کننده در مقابل نوشتجات اثبات کننده، بسیار اندک و موجز می‌باشند و چه بسا برخی از ادلّه و مطالب موجود در آن، یارای سندیّت و واجدیّت اتقان را ندارند و بدین لحاظ، دستاویزی برای اثبات‌کنندگان این سنّت خرافی در مقام بیان شده‌اند؛ ولی با آنچه که در این نوشتار آمده است دیگر مجالی برای پرداختن و بیان تمامی مطالب مثبتین نمی‌باشد و ذوق سلیم و نفس خالی از خلل، بی‌تردید اذعان به صحّت و اتقان مطالب مذکوره می‌نماید؛ مگر اینکه نعوذ بالله در مقام مکابره و انکار برآید که ما را با ایشان بحثی نخواهد بود.

و در اینجا مناسب است متذکّر گردیم که در

بعضی از نوشتجات دربارهٔ شب یلدا که طولانی‌ترین شب سال می‌باشد، مطالب متفرّقه‌ای نقل شده است که بدان‌ها نمی‌توان اعتماد نمود. و امّا از ناحیهٔ شرع، چنانچه امروزه شب‌نشینی و برگزاری محافل در این شب نه بر اساس استمرار سنّت دیرپای گذشتگان، که صرفاً به جهت شأنیّت خود شب به عنوان طولانی‌ترین شب سال باشد، اشکالی متوجّه این سنّت نخواهد بود؛ و این به خلاف شب چهارشنبه‌سوری و افروختن آتش و انجام مراسم خاص است.

خلاصهٔ کلام اینکه: هر سنّتی که چه خود بر اساس استمرار سنن جاهلی تحقّق پیدا کند و چه یادآور آن حال و هوا و فضای زمان جاهلیّت باشد، از دیدگاه شرع مردود و مطرود است.

در اینجا سخن را به پایان می‌بریم و بر روح پرفتوح و نفس خبیر و بصیر و آگاه علاّمۀ والد، عارف واصل ـ رضوان اللَه علیه ـ درود می‌فرستیم، که خود شاهد بودم چقدر در زمان حیات خویش دغدغۀ تألیف کتابی در ردّ و طرد و محو این سنّت جاهلی و مخالف با موازین و ارزش‌های اصیل اسلام داشت، ولی مشیّت و تقدیر الهی نعمت حیات و استفاضه از آن وجود عدیم النظیر را از همگان برگرفت و او را از این تألیف بازداشت. حال در فضای هجران و فرقت یار، این کمترین از باب اداءِ بخشی از حقوق اولیا و مربّیان نفوس، با بضاعت مزجاة خویش صفحاتی را مسوَدّه نمودم که گفته‌اند:

این نوشتار کجا و تألیف آن ولیّ خدا که مسائل و حوادث و قضایا را با مشاهدۀ قلب و بصیرت نفس، بالعیان حس و لمس و شهود می‌کند کجا؛ فجَزاهُ اللَهُ عن الإسلام و حَفَظَتِه خیرَ جزاء العارفین و العاملین، بمحمّدٍ و آله الطاهرین.

شب جمعه، دهم ماه مبارک رمضان سنهٔ ١٤٣٤ قمری،

بلدهٔ طیّبهٔ قم و عشّ آل محمّد،

آستانه مقدسه حضرت فاطمهٔ معصومه سلام الله علیها

و أنا الحقیر الفانی المُعترِف بالإثم السیّد محمّد محسن الحسینیّ الطهرانیّ